



دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

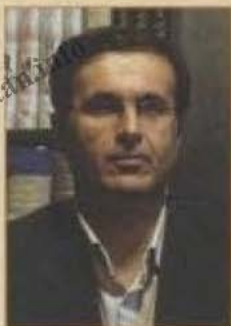
۲۱

گیلانستان

www.tabarestan.info

جغرافیای تاریخی گیلان

دکتر شهرام امیرانتخابی



شهرام امیرانتخابی در دی‌ماه ۱۳۳۷ در تالش متولد شد تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند در سال ۱۳۵۶ در رشته جغرافیای انسانی و اقتصادی از دانشگاه اسفهان فارغ‌التحصیل شد سپس تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد جغرافیای شهری و روستایی و دکترای جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی در دانشگاه شهید بهشتی تهران به پایان رساند

از امیرانتخابی مقالات علمی - پژوهشی در نشریات مسکن و انقلاب تحقیقات تالش رشد جغرافیا کتاب ماه تاریخ و جغرافیا و توسعه منتشر شده است. وی هم‌چنین به‌عنوان مشاور برنامه‌ریزی فضایی و مطالعات جغرافیایی در تهیه طرح هادی چندین روستا با بنیاد مسکن گیلان همکاری داشته و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور است.

بسم الله الرحمن الرحيم



جغرافیای تاریخی گیلان

تبرستان
www.tabarestan.info

وزارت کشور
استاداری گیلان
معاونت برنامه ریزی



سرشناسه	: امیرانتخابی، شهرام، ۱۳۴۷.
عنوان و پدیاور	: جغرافیای تاریخی گیلان / شهرام امیرانتخابی
مشخصات نشر	: رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ ص.
فروست	: دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان ۲۱.
شابک	: 978-964-190-061-0
موضوع	: گیلان — جغرافیای تاریخی.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ الف ۸۳ ی / DSR ۲۰۴۹
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵ / ۲۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۱۷۹۶۱



دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان

تبرستان

www.tabarestan.info

جغرافیای تاریخی گیلان

دکتر شهرام امیرانتخابی



جغرافیای تاریخی گیلان

دکتر شهرام امیرانتخابی

سرپرست مجموعه: فرامرز طالبی

ویراستار: علی نصرتی سیاهمزی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا

شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه نوبت و سال چاپ: نخست ۱۳۸۷

لیتوگرافی: همراهان چاپ و صحافی: کتیه‌گیل

حروف‌نگار: متین باقری طراح جلد: شاهین بشرا

مترجم چکیده‌ی انگلیسی: شبنم بزرگی مترجم چکیده‌ی روسی: مرگان فرازی

استفاده‌ی پژوهشی از این اثر با ذکر مأخذ آزاد است.

هرگونه استفاده‌ی تجاری از این اثر، به هر شکل، بدون اجازه‌ی کتبی ناشر، ممنوع است.

نشانی: رشت، خ آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی (خ صفایی)، خ حاتم، شماره‌ی ۴۹.

تلفن و دورنگار: ۳۲۴۴۷۳۳ - ۳۲۴۴۷۳۲ ۰۱۳۱

پست الکترونیکی: E.mail: nashreilia @ yahoo.com

www.artguilan.ir

یادداشت

ایران زمین، پهنه‌ی گسترده‌ای است با اقلیم‌ها، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون. شناخت و معرفی این اقلیم‌ها، نقشی بسزا در شکل‌گیری فرهنگ ملی دارد. دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان بر آن است تا با معرفی ویژگی‌های فرهنگی و طبیعی این بخش از سرزمین ایران، گامی کوچک در شناخت فرهنگ بومی و ملی بردارد. این مجموعه با همراهی و همدلی گروهی از پژوهشگران فرهیخته‌ی دیارمان و با همت معاونت برنامه‌ریزی استانداری گیلان، حوزه‌ی هنری گیلان و دوستانمان در انتشارات فرهنگ‌ایلیا به سرانجام رسیده است. تلاش همه‌ی آنان را ارج می‌نهم.

شورای پژوهشی دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

فرامرز طالبی مسعودپورهادی

هادی میرزائزاد موحد

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت حوزه‌ی هنری

گیلان بی هیچ گزافه و گمان، یکی از کهن‌سال‌ترین زیستگاه‌ها و خاستگاه‌های فرزندان ایران زمین است. این سرزمین سحرانگیز و خرم چون رشک بهشت، فراخنای تاریخ ایران و فرازگاه تاریخ تشیع ایران است. گیلان از دیرین روزگاران، پناهگاه گریزندگان از ستم خلفا بوده و چه بسیار از دین‌داران و پناه‌آورانی که در این دیار بالیدند و با یاری مردمان آن، حکام جور و ستم را از تخت فروکشیدند.

این دیار همان دیاری است که علویان را از تیغ ستم خلفای اموی و عباسی پاس داشت، همان دیاری است که بیگانگان یونانی، عرب و ترک هرگز نتوانستند بر آن دست یازند و از آن باج ستانند.

ولی امروز از گیلانِ بزرگ چه مانده است جز نشانه‌هایی در دل کتاب‌های تاریخ و بناهایی که روبه ویرانی‌اند و یادها و نواحی در باورها و آیین‌ها و آوایی که بر زبان مردان و زنان این دیار به زیبایی نشسته‌اند و بر شیوه‌های زیست مردم این سامان دلالت دارند.

برای شناخت آن‌چه از این میراث بزرگ مانده است، باید گام‌های استوار برداشت و دستاورد پژوهش‌ها و تحقیقات اندیشمندان را گرد آورد و به نسل جوان و نسلی که فردای این دیار از آن اوست، سپرد.

شناخت و بازکاوی این زوایای آشکار و پنهان از سال‌ها پیش
اساسی‌ترین دغدغه‌ی فکری و فرهنگی ما بود و امروز دانشنامه‌ی
فرهنگ و تمدن گیلان گامی کوچک ولی محکم در راستای رسیدن به این
هدف است.

این مجموعه حاصل تحقیقات و پژوهش‌های جمعی از گیلان‌شناسان
زنده است. پُر بی‌راه نیست که برنامه‌ریزان بتوانند از نتایج این مطالعات و
پژوهش‌ها در روند توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی برای
ترسیم چشم‌انداز آینده‌ی استان سود ببرند.

بر خود فرض می‌دانم از تمامی کوشندگان این کار سترگ، به ویژه
محققان و پژوهندگان، ناشر گرامی و شورای محترم پژوهشی دانشنامه‌ی
فرهنگ و تمدن گیلان تقدیر نمایم و سپاس‌گزار ریاست محترم سازمان
مدیریت و برنامه‌ریزی گیلان باشم که از بدو تصویب این پروژه همواره
مشوق ما برای ادامه‌ی این راه بودند.

غلام‌رضا قاسمی

فهرست

۱۱	پیش‌گفتار
۱۳	نگاهی به موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های طبیعی گیلان
۱۶	زمین‌پیکرشناسی سرزمین گیلان
۱۹	اقوام و تمدن گیلان در پیش از تاریخ
۲۱	گیلان در دوره‌ی باستان
۲۷	تحولات سیاسی و تاریخی گیلان از آغاز دوره‌ی اسلامی تا عهد صفویه
۳۵	جغرافیای تاریخی گیلان از دوره‌ی اسلامی تا صفویه
۴۷	جغرافیای تاریخی گیلان در عهد صفویه
۵۹	گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه
۷۲	گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه
	قلمرو و جغرافیای طبیعی گیلان در دوره‌ی قاجاریه
	تقسیمات سیاسی گیلان در دوره‌ی قاجاریه
	جمعیت و زندگی شهری و روستایی گیلان در دوره‌ی قاجاریه
	تأثیر عوامل جغرافیایی و سیاسی بر اوضاع اقتصادی گیلان در دوره‌ی قاجاریه
۱۲۵	گیلان از انقلاب مشروطه تا جنگ دوم جهانی
۱۳۰	تحولات گیلان پس از جنگ دوم جهانی
۱۳۴	تقسیمات اداری و سیاسی گیلان پس از انقلاب مشروطه
۱۱۳	کتاب‌نامه
۱۱۷	نمایه
۱۴۳	چکیده‌ی انگلیسی
۱۴۳	چکیده‌ی روسی

تبرستان
www.tabarestan.info

پیش‌گفتار

اچ. سی. داری، یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران جغرافیای تاریخی بریتانیا، مناسبات میان تاریخ و جغرافیا را به استناد چهار رویکرد تجزیه و تحلیل می‌کند:

- جغرافیایی که در خدمت تاریخ قرار دارد؛

- جغرافیای گذشته؛

- تاریخ سازگاری انسان با محیط؛

- تاریخ عامل تفسیرکننده‌ی وضعیت حال.

میشیله نیز جغرافیا را وجه مادی تاریخ می‌داند و از آن انتظار دارد که به توصیف بستری پردازد که تاریخ در آن به بالندگی رسیده است (شبلینگ: ص ۱۶۲). در لغت‌نامه‌ی جغرافیا، جغرافیای تاریخی شامل موضوعاتی چون اثر محیط بر حوادث تاریخی، تکامل تدریجی کشورها و مرزها و تاریخ اکتشافات جغرافیایی است (بیگ‌محمدی: ص ۶).

هدف اصلی جغرافیای تاریخی، شناخت شرایط زندگی اقتصادی و سیاسی گذشته‌ی انسان در ارتباط با محیط جغرافیایی اوست (همان: ص ۱۵). هرودوت در سده‌ی پنج پیش از میلاد معتقد بود که حوادث تاریخی را در بسترهای جغرافیایی آن‌ها باید مطالعه کرد. او همواره وقایع تاریخی را در قالب‌های جغرافیایی می‌شناخت و معتقد بود که مصر هدیه‌ی نیل است و این رود در ایجاد تمدن با عظمت مصر نقش مهمی دارد (مجتهدی: ص ۶).

الن چرچیل سمپل، جغرافیدان آمریکایی در کتاب تأثیر محیط طبیعی، انسان را محصول سطح زمین معرفی می‌کند. زمین علاوه بر تأمین غذا، انسان را به کار و امی دارد، با دشواری‌هایی مواجه می‌سازد و همزمان، حل مشکلات را به او می‌آموزد. سمپل تأثیر محیط طبیعی را بر شکل‌دهی تاریخ جوامع انسانی بررسی کرده است (هاگت: ص ۴۶۳).

۱. نگاهی به موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های طبیعی گیلان

گیلان بخشی از سرزمین مرطوب و معتدلی به شمار می‌آید که هم‌چون طوقه‌ای بین ساحل جنوبی دریای خزر و زنجیره‌ای از کوهستان‌های لبه‌ی شمالی نجد ایران محصور شده است. پیامدهای طبیعی و اقلیمی چنین موقعیتی موجب شده است تا این منطقه از نظر محیط طبیعی نه تنها در چارچوب ایران زمین، بلکه در کل خاورمیانه و سرزمین‌های پیرامون، از ویژگی منحصر به فردی برخوردار گردد.

آب و هوای مرطوب و معتدل، این خطه را از منابع آب فراوان، خاک حاصل‌خیز، پوشش گیاهی و جنگل‌های انبوه برخوردار ساخته و شرایط زیستی و اجتماعی - اقتصادی متفاوتی پدید آورده است. حصار طبیعی کوهستان‌های بلند و پوشیده از جنگل‌های انبوه، به‌ویژه جلگه‌های پست ساحلی این سرزمین را که به تدریج بیشتر جمعیت و فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی را در خود جای داده، از بلایای تاریخی دیگر نواحی کشور مصون داشته است.

جلگه‌ی خزری؛ هسته‌ی داخلی سرزمین خزری، در نتیجه‌ی فرایندهای زمین‌شناسی، فعالیت‌های کوه‌زایی ناشی از فعل و انفعالات درونی و بیرونی زمین و نیز فرسایش و رسوب‌گذاری ناشی از عوامل اقلیمی، طی میلیون‌ها سال پدید آمده است. بدین ترتیب، این سرزمین، به شکل هلالی، از غرب به شرق (طول جغرافیایی) گسترده شده و طی فرایندهای جغرافیایی تاریخی به طور کلی به سه بخش تقسیم شده است؛

گرگان (استراباد) در شرق، مازندران در میانه و گیلان در غرب.

سرزمین گیلان بین ساحل جنوب غربی دریای خزر و ستیغ رشته کوه‌های البرز غربی، از جنوب شرقی، و تالش، در جنوب غربی واقع شده است. این کوهستان‌ها، هم‌چون حصاری طبیعی، سرزمین گیلان را از نجد ایران جدا می‌سازند. تنها گذرگاه طبیعی ارتباطی بین گیلان و نجد مرکزی ایران، مهم‌ترین شکاف کوهستانی شمال ایران است که بین کوه‌های البرز و رشته‌های کوهستانی غرب آن؛ تالش و تارم ایجاد شده است. این گذرگاه طبیعی شامل درّه‌ی سفیدرود، حوضچه‌ی منجیل، درّه‌ی شاهرود و درّه‌ی یوزباشی جای است. این درّه‌های زمین‌ساختی، حجم بزرگی از آب‌های غرب کشور در منطقه‌ی زاگرس شمالی را از سپیدرود به گیلان هدایت می‌کند.

در شرق این گذرگاه، نواحی کوهستانی عمارلوی رودبار، دیلمان و اشکورات (البرز غربی) تنها با راه‌های دشوارگذر به نواحی کوهستانی الموت و طالقان در شمال قزوین مرتبط می‌شوند و در غرب درّه‌ی سپیدرود، در درّه‌ی قزل‌اوزن تارم‌علیا قرار دارد که منتهی‌الیه غربی آن با درّه‌های رودخانه‌ای باریکی به جنوب خلخال و میانه متصل می‌شود. اما رشته کوه‌های تالش که از درّه‌ی سپیدرود تا دشت مغان در جمهوری آذربایجان با مسیری جنوب شرقی - شمالی کشیده شده است، نواحی داخلی گیلان را از درّه‌ی قزل‌اوزن، در جنوب غربی و حوضچه‌های طبیعی آذربایجان، در غرب جدا می‌سازد.

دامنه‌های شرقی رو به خزری این رشته کوه نیز هم‌چون دامنه‌های شمالی البرز، مرطوب و پوشیده از جنگل‌های انبوه هیرکانی است. از این‌رو، آشکارا، چشم‌اندازهای طبیعی و انسانی کاملاً متفاوتی در دو

نگاهی به موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های طبیعی گیلان / ۱۵

سری این رشته کوه ایجاد شده است.

امروزه، ارتباط این دو دامنه تنها از طریق گردنه‌ی حیران آستارا و درّه‌ی ناورود اسالم برقرار می‌گردد. در گذشته، درّه‌های کرگانرود و ماسوله رودخان و چند کوره‌راه کوهستانی هم چون گردنه‌ی گیلوان^۱ نیز گیلان را به آن سوی رشته کوه تالش متصل می‌ساخت.

درّه‌ها و دامنه‌های کوهستان‌های جنوبی و غربی گیلان از گذشته‌های دور مسکن اقوام و حتی خاستگاه تمدن‌هایی بوده است، اما امروزه، بیش‌تر جمعیت و سکونت‌گاه‌های شهری و روستایی گیلان، در بخش‌های جلگه‌ای آن استقرار یافته‌اند.

بخش اصلی و هسته‌ی مرکزی جلگه‌ی گیلان را دلتای سپیدرود تشکیل می‌دهد. این جلگه بر اثر ته‌نشست آبرفت‌های فراوان جریان سپیدرود که از مسیری طولانی حمل می‌شوند، پس از دهانه‌ی درّه‌ی سپیدرود تشکیل یافته است.

مسیر اصلی این رود، به لحاظ جغرافیای تاریخی، قرن‌ها گیلان را به دو بخش معروف بیه‌پیش و بیه‌پس تقسیم نموده بود و امروز نیز یکی از معیارهای تقسیمات داخلی گیلان محسوب می‌گردد. این مجموعه، از شرق به جلگه‌ی مازندران و از شمال غربی، با جلگه‌ی باریک تالش، به دشت مغان و سرزمین‌های پست قفقاز (شیروان) منتهی می‌گردد. بنابراین، گیلان علاوه بر راه دریایی، از طریق جلگه‌های ساحلی نیز به سرزمین‌های مجاور دریای خزر ارتباط پیدا می‌کند.

۱. مکانی که میرزا کوچک جنگلی به همراه گائوک آلمانی، در آذر ماه ۱۳۰۰ خورشیدی برای رسیدن به خلخال در آن جان سپرد.

۲. زمین پیکرشناسی سرزمین گیلان

مجموعه واحدهای طبیعی و سازنده‌ی سرزمین گیلان، به تدریج طی دوره‌های زمین‌شناسی شکل گرفته‌اند. بنابراین، برای درک بهتر نقش پدیده‌ها، نیروها و روندهای طبیعی در شکل‌گیری این سرزمین و تأثیر آن‌ها در جغرافیای تاریخی منطقه، نگاهی گذرا به جگونگی شکل‌گیری پیکره‌ی این سرزمین ضروری است.

پیش از نخستین دوره‌ی زمین‌شناسی (۵۷۱ میلیون سال پیش) سراسر نجد ایران پلاتفرم^۱ نسبتاً همواری بود که گیلان کنونی بخشی از حاشیه‌ی شمالی آن را تشکیل می‌داد.

فرونشینی تدریجی این سکوی عظیم، شرایط رسوب‌گذاری قدیمی‌ترین سنگ‌های دوران اول زمین‌شناسی را فراهم ساخته است. از پایان دوره‌ی اوردوویسین^۲ نجد ایران و به‌ویژه بخش‌های شمالی آن تحت تأثیر جنبش‌های خشکی‌زایی قرار گرفته که تا میانه‌ی دوره‌ی کربونیفر^۳ ادامه داشته است.

به تدریج در مراحل واپسین این دوره، کاهش جنبش‌های زمین‌ساخت و فرونشینی تدریجی برخی از نواحی گیلان، مجدداً شرایط مناسبی را

۱. Platform در زمین‌شناسی به معنی «سکو» است. به منطقه‌ی بی‌حرکتی گفته می‌شود که به شکل هسته‌ی مقاومی عمل می‌کند و در مقابل فشارهای وارده تغییر چندانی نمی‌یابد. در زمین‌پیکرشناسی قسمتی از کوه، مناظر طبیعی و یا زمین صاف و نسبتاً بلندی شبیه به دشت ولی با ابعاد کوچک‌تر است.

۲. Ordovician از نام قبیله‌ای در شهرگال بریتانیا گرفته شده است و به دومین دوره از دوران زمین‌شناسی اطلاق می‌شود که از ۵۰۰ تا ۴۴۰ میلیون سال پیش ادامه داشت.

۳. Carbonifere پنجمین دوره از دوران اول زمین‌شناسی بین ۳۴۵ تا ۲۸۰ میلیون سال پیش.

برای ایجاد حوضه‌های رسوبی فراهم آورده است. اما از اواخر دوران دوم و اوایل دوران سوم، جنبش‌های کوه‌زایی آلپی آغاز و چین‌خوردگی‌های عظیم آلپ - هیمالیا ایجاد گردید. کوه‌های شمال ایران حلقه‌های میانی این زنجیره‌ی کوهستانی را تشکیل می‌دهند.

در حدود ۶۵ میلیون سال پیش، جنبش‌های زمین‌ساخت مهمی به نام لارامین در سراسر ایران به وقوع پیوست. بر اثر این جنبش‌ها، کوهستان‌های البرز و تالش، برای نخستین بار به صورت جزایر بزرگی از قید دریا‌های زمین‌شناسی آزاد شدند و ارتباط بین دریا‌های نجد مرکزی ایران با دریا‌های شمالی، که دریای خزر باقی‌مانده‌ی آن محسوب می‌شود، قطع گردید.

در طی جنبش‌های بعدی، در حدود ۳۷ میلیون سال پیش، بین دوره‌های ائوسن (Eocene) و الیگوسن (Oligocene)، بخش دیگری از گیلان از آب بیرون آمد و اسکلت کامل کوهستان‌های تالش و البرز شکل گرفت. در پایان دوره‌ی پلیوسن (Pliocene) آخرین و مهم‌ترین جنبش زمین‌ساخت به نام پاسادنین (Passadniane) در حدود ۲ تا ۳ میلیون سال پیش رخ داد و اسکلت ناهمواری‌های گیلان را به صورت تقریباً نهایی شکل بخشید و دریا‌های زمین‌شناسی را به طور کلی از این سرزمین عقب راند، از جمله دریای نئوژن منجیل که بر اثر ایجاد دره‌ی سپیدرود به سوی دریای خزر روان شد.

بدین ترتیب، پس از تثبیت نسبی واپسین جنبش‌های زمین‌ساخت، مجموعه‌ی گیلان در پیوند با شرایط منطقه‌ای، به صورت سه واحد مشخص پیکرشناسی شکل گرفت و هر واحد، متناسب با شرایط حاکم بر خود، متحول شد و در نتیجه چهره‌های متنوع کنونی سرزمین گیلان

ساخته شد. این واحدها عبارت‌اند از:

الف. رشته کوه‌های البرز؛ این رشته کوه‌ها در طی ده‌ها میلیون سال، شاهد ژرف‌ترین و پیچیده‌ترین تغییرات بوده‌اند. ته‌نشست هزاران متر آبرفت در کف حوضه‌ی خزر، نشانه‌ی برداشت حجم بزرگی از کوهستان‌های حاشیه‌ی خزر از پایان دوران سوم و دوران چهارم زمین‌شناسی است. در نتیجه‌ی فعالیت‌های درونی زمین، چین‌خوردگی‌ها و گسل‌هایی در این کوهستان‌ها به وجود آمده است، عوامل فرسایش نیز شیارهایی به صورت درّه‌های اصلی و فرعی بر چهره‌ی کوهستان‌ها حک نموده‌اند. فروافتادن حوضه و افزایش ارتفاع نسبی قُلل از پای کوه‌ها، علاوه بر ایجاد کوهستان‌های نامتقارن، به تشدید فرسایش آب‌های روان منجر گردید.

در چنین شرایطی جریان آب‌ها، دامنه‌ی کوهستان‌های البرز و تالش را عمیقاً حفر نموده‌اند. تراکم درّه‌ها و فراوانی و عمق آن‌ها، گویای این مسأله است که پیدایش آن‌ها پیش از ایجاد و گسترش پوشش جنگلی بوده است. هر چند در طول دوران چهارم، به علت وسعت دریای خزر و تسلط اقلیمی مرطوب بر کرانه‌های آن، احتمالاً امکان رویش جنگل‌ها و مراتع وجود داشته است. امتداد کوهستان‌ها و تغییرات محلی آن را نیز باید نتیجه‌ی مستقیم تغییرات حاشیه‌ی جنوبی و غربی توده‌ی سخت کف دریای خزر دانست.

ب. حوضه‌های رسوبی انتهای قزل‌اوزن و شاهرود؛ این حوضه‌ها، حوضه‌های رسوبی مستقری هستند که در طول دوره‌ی نئوژن، محل تمرکز رسوب‌های تخریبی و تبخیری بوده‌اند. پیدایش این حوضه‌ها به پایان دوره‌ی پلیوسن باز می‌گردد، زیرا گسل سپیدرود سبب تخلیه‌ی دریاهای زمین‌شناسی این محدوده به سمت خزر شده است.

پ. جلگه‌ی پست ساحلی؛ تا پایان دوران چهارم قدیم (پلیوستوسن)، دریای خزر تا پای کوه‌های البرز و تالش کشیده شده بود و بخشی از آب آن به صورت خلیج‌هایی در مسیر درّه‌های کنونی کوهستانی پیش رفته بود. آثار فرسایش تماس آب با کوهستان‌ها و پیش‌روی به داخل درّه‌ها، در دوران پلیوستوسن به دو صورت مشخص؛ دریا‌بارها و رسوبات دلتایی، در پای کوه‌های گیلان و مدخل درّه‌های مهم باقی مانده‌اند. در نتیجه، جلگه‌ی گیلان در آخرین دوره‌ی زمین‌شناسی (هولوسن) و به دنبال پس‌روی دریای خزر و رسوب‌گذاری عظیم رودها تکامل یافته است (محمودی: صص ۵۵، ۶۴).

۳. اقوام و تمدن گیلان در پیش از تاریخ

با توجه به پیشینه‌ی تکامل زمین پیکرشناسی گیلان، اگرچه امروزه مساعدترین بخش گیلان اراضی جلگه‌ای است، اما پس از عصر یخبندان و پیدایش نخستین گروه‌های انسانی، شرایط زیست در این عرصه برای انسان‌ها چندان مساعد نبوده است. موانع و تنگناهای طبیعی ناشی از محیط طبیعی جلگه‌ی گیلان، مانند مانداب‌ها، پوشش گیاهی انبوه و نفوذناپذیر، اقلیم گرم و مرطوب و انواع بیماری‌های بومی ناشی از آن، که تا اخیر نیز ادامه داشت، سکونت دائمی را در جلگه دشوار ساخته بود. بر اساس شواهد و بررسی‌های باستان‌شناسی، در نواحی جلگه‌ای گیلان و مازندران هیچ یادمانی از دوره‌های پیش از اسلام مشاهده نگردیده است و ردپای تمدن‌های باستان را تنها در مناطق کوهستانی می‌توان دید (موسوی: ص ۵۰۷).

شواهد دیرین‌شناسی و باستان‌شناسی، حاکی از سکونت بشر در

دوره‌ی پیش از تاریخ در ارتفاعات جنوبی و غربی است. کشفیات باستان‌شناسی در تپه‌ی مارلیک و ارتفاعات تالش حاکی از وجود تمدن‌های پس از عصر آهن است. اما به نظر دکتر رهنمایی در کوهستان‌های تالش، پس از ذوب یخچال‌ها، حدود ۱۲ تا ۱۵ هزار سال پیش، به موازات گرم‌تر شدن آب و هوا، شیب دامنه‌ها نیز کاهش یافت و شرایط اکولوژیکی برای رویش انواع اشکوب‌های گیاهی، جانداران و در نتیجه برای حضور و اسکان انسان‌های اولیه در غارهای این محدوده فراهم آمد. همین گروه‌های انسانی اولیه به تدریج با کسب مهارت، به ساخت مسکن سنگی پرداخته‌اند. دولمن (Dolman) هایی که اخیراً در حفاریات باستان‌شناسی ییلاق مریان تالش کشف شده‌اند، نه گور سنگی، بلکه مسکن سنگی بوده‌اند، چراکه ۲ متر عرض و ۹/۵ متر طول دارند، و دیواره‌های آن‌ها با ظرافت خاصی سنگ چین شده‌اند. وجود گورهایی در کف دولمن‌ها به علت اعتقاد انسان‌های آن دوره به دفن مردگان در خانه‌های خویش بوده است (رهنمایی: ۱۳۸۴، صص ۱۷، ۱۸).

باستان‌شناسان که دفن مردگان در مساکن را مربوط به پیش از عصر آهن، ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد می‌دانند، تاکنون ردپایی از استقرار انسان پیش از عصر آهن نیافته‌اند و به این دلیل، برای وضعیت استقرار انسان‌ها پیش از عصر آهن، دو فرضیه عمومی را مطرح نموده‌اند؛

۱- اشتفان کroll (Kroll.s) و برخی دیگر اعتقاد دارند که پیش از عصر آهن، اقوام کوچنده در گروه‌های کوچک در گیلان ساکن بوده‌اند، اما ارتباط این اقوام به دلیل وجود دریای خزر در شمال و کوه‌های دشوارگذر و جنگل‌های انبوه در جنوب، با مراکز مهم تمدنی دنیای آن روز گسسته بوده است. در نتیجه این اقوام برای مدت طولانی در مراحل اولیه تمدنی به سر می‌برده‌اند.

به نظر برخی دیگر از صاحب نظران، منطقه‌ی گیلان به علت شرایط زیست محیطی، تا پیش از عصر آهن، اساساً مسکونی نبوده است. پس از این دوران، گیلان وارد دورانی می‌شود که ثروت فراوان، امارت‌نشین‌های متعدد و فناوری از ویژگی‌های آن است. این دوران دقیقاً هم‌زمان با مهاجرت‌های گسترده‌ی اقوام آریایی به درون نجد ایران و گیلان بوده است. چهار عامل عمده، این نظریه را تأیید می‌کند:

- شکل‌گیری گورستان عمومی در بیرون محل سکونت؛

- استفاده از آهن؛

- استفاده از اسب در سواری و جنگ؛

- رواج سفال‌های خاکستری رنگ.

این عوامل را باستان‌شناسان رهاورد تمدن اقوام آریایی می‌دانند. این‌ها در یکایک محوطه‌های باستانی گیلان به چشم می‌خورد. کشفیات باستانی نواحی کوهستانی مارلیک، وِسْکَه، مریان، تنده‌وین و تول تالش از هزاره دوم پیش از میلاد تا عهد پارتیان، در اواخر هزاره‌ی اول پیش از میلاد را در برمی‌گیرد (خلعت‌بری: صص ۳۲ - ۴۲).

۴. گیلان در دوره‌ی باستان

در نخستین آثار جغرافیایی و تاریخی، از اقوام ساکن در منطقه‌ی خزری یاد شده است. استرابون (۴۰ ق م - ۴۰ م) که برخی او را نخستین نویسنده‌ی کتاب جغرافیایی می‌دانند، درباره‌ی اقوام ساکن در کناره‌ی دریای خزر نوشته است؛ «در شمال کوه پراخواتر Parakhoatr [البرز] اقوام گیلایی، کادوس و ماردی زیست می‌کنند» (سرتیپ‌پور: ص ۳۶).

کاسی‌سوها یا کاسپی‌ها از مهم‌ترین اقوام ساکن در سواحل دریای خزر

بوده‌اند و سرزمین آن‌ها در غرب دریای خزر؛ تالش کنونی، از پیوندگاه رودهای ارس و کورا تا جنوب غربی و جنوب این دریا ادامه داشته است. استرابون برای نخستین بار این دریا را کاسپین؛ نام قوم مزبور، نامیده است. امروزه این دریا در اسناد و نقشه‌های بین‌المللی به همین نام خوانده می‌شود. دیاکونوف قرن هجدهم پیش از میلاد را تاریخ ظهور کاسی‌ها می‌داند (دیاکونوف: ص ۵۴).

از کتاب اوستا و سروده‌های مذهبی ایرانیان، برمی‌آید که آریاییان هنگام پیش‌روی در سرزمین ایران، از همه جا به آسانی گذشته‌اند به جز سرزمین‌های ورن و مازن. آنان برای شکستن مردم این سرزمین‌ها ناچار شدند از ایزدان یاری جویند. بر مبنای اوستا، آریاییان، از طریق وهرگان (گرگان امروزی) به رگ (ری) آمدند و سپس از طریق سرزمین شَخَر (قزوین) به ورن تاختند. اوستا ورن و مازن را مجاور دریا و کوه، با گیاهان زیاد و همسایه‌ی شَخَر معرفی می‌کند.

بنابراین، در زمان زردشت، حدود ۲۶۰۰ سال پیش، نام و اعتبار گیلان و مازندران زبانزد بود. داستان‌هایی از تشکیلات اجتماعی، سازمان‌های دولتی، تجارب جنگی و استعداد مردمان این سرزمین‌ها از قرن‌ها پیش به یادگار مانده بود. زردشت از این داستان‌ها در اوستا برای احیای نام قهرمانان آریایی استفاده کرده است. نام آورانی چون کیومرث، هوشنگ و تهمورث را اهل سرزمین ورن معرفی نموده‌اند. (سرتیپ‌پور: صص ۲۷ - ۳۰).

درباره‌ی تاریخ و جغرافیای تاریخی گیلان زمین در عهد باستان و دوران تاریخی پیش از اسلام اطلاعات روشن و دقیقی در دست نیست. به‌طور کلی، از آثار جغرافیدانان و مورخان یونانی هم‌چون گزنفون و پلوتارک و نیز متون دینی و کتیبه‌های پادشاهان ایران درباره‌ی گیلان،

اطلاعات زیر به دست می‌آید:

- به نام اقوام ساکن در گیلان کنونی اشاره شده است، در آغاز دوران ماد و هخامنشی، کادوسیای مهم‌ترین قوم حاکم بر گیلان بودند. در دوره‌ی ساسانی گیلان‌شاهان و دیلمیان حاکم بودند.

- روابط حکومت‌های منطقه با دولت‌های مرکزی ایران‌گاه دوستانه و گاه توأم با بی‌اعتنایی و نافرمانی بود.

- از شهرها و مناطق داخلی گیلان ذکری به میان نیامده است. به نظر می‌رسد که حصار کوهستانی پوشیده از جنگل‌های انبوه، مانع از دسترسی به منطقه و کسب اطلاعات دقیق گردیده است.

- زندگی اجتماعی، بیش‌تر در کوهستان‌های منطقه جریان داشت و جلگه‌های باتلاقی و پرباران گیلان چندان مسکونی نبود.

- قلمرو حکومت کادوسیای و سپس دیلمیان، سرزمین‌های کوهستانی مجاور را - که اکنون جزء گیلان نیست؛ بخش غربی مازندران، ناحیه‌ی طالقان، تارم و دامنه‌های غربی رشته کوه تالش (در استان اردبیل) - دربرمی‌گرفت.

منابع تاریخی و جغرافیایی یونان باستان، گیلان کنونی را در دوره‌ی ماد و هخامنشی، کادوسیای نامیده‌اند، اما در کتیبه‌ی نقش رستم، در عهد داریوش بزرگ به سال ۵۲۲ ق م، این منطقه پتیشوآریش (Ptishoarish) خوانده شده است (سرتیپ‌پور: ص ۴۶).

استرابون کادوس را منطقه‌ای کوهستانی، جنگلی و باران‌خیز در دو سوی سپیدرود و در همسایگی سرزمین مارد می‌داند. بنا به روایت کتزیاس، کوروش هخامنشی پیش از شورش علیه پدر بزرگ مادری خود، آستیاگ، پادشاه ماد، به نمایندگی او نزد پیشوای کادوسیای رفته بود (دیاکونوف: ص ۳۷۸). بعدها وقتی کوروش به پادشاهی رسید، کادوسیای به

فرماندهی داتام در سال ۵۳۹ ق م در جنگ بابل او را یاری کردند و بخشی از آن‌ها در بین‌النهرین ساکن شدند.

از این جاست که کسروی واژه‌ی قادسیه، کربلای کنونی را معرب کادوسیہ می‌داند و معتقد است که گروهی از کادوسان در آن‌جا سکونت داشتند (کسروی: ص ۲۸۵).

کادوسیان در ۴۰۲ ق م نیز به فرماندهی ارته‌گرس در جنگ بین اردشیر دوم و برادرش، کوروش کوچک در کوناکسا، در بین‌النهرین، شرکت جستند. ۱۴ سال بعد، در سال ۳۸۴ ق م اردشیر با ارتشی مرکب از ۳۰۰ هزار پیاده و ۱۰ هزار سوار، برای فرونشاندن شورش کادوسیان حرکت نمود، اما کاری از پیش نبرد. پلوتارک در کتاب اردشیر بند ۲۸ - ۲۹ ضمن شرح این لشکرکشی، علت ناکامی آنان را موقعیت جغرافیایی سرزمین کادوسان می‌داند: «کادوس سرزمینی است کوهستانی و دشوارگذر که همیشه ابرها آسمانش را فرو گرفته است. غله و میوه در آن نمی‌روید و قوت سکته‌ی جنگلی آن غالباً گلابی و سیب جنگلی است که خودروست و چون اردشیر به این سرزمین وارد شد، دچار قحطی شدیدی گردید، زیرا قوت و غذایی به دستش نرسید و از سرزمین‌های دیگر نیز نمی‌توانست تدارکات را به این‌جا حمل کند». پلوتارک به وجود دو پادشاه در کادوس اشاره می‌کند (سرتیپ‌پور: صص ۱۷۴ - ۱۷۸). احتمالاً این دو پادشاه، فرمانروایان دو قوم دیلم - گیل و کادوس‌ها (تالش‌ها) بوده‌اند و مورخان به‌خاطر برتری کادوسیان و مجاورت سرزمین آنان با نواحی داخلی نجد ایران، همه‌ی مردم آن سرزمین را کادوسیان نامیده‌اند.

در واپسین سال‌های پادشاهی هخامنشی، اردشیر سوم، دهمین شاه این خاندان، در سال ۳۶۲ ق م کادوسیان را به اطاعت درآورد. در این

جنگ، سپه‌سالار اردوی هخامنشی، شاهزاده گدمان بود. این شاهزاده اندکی بعد، با نام داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی شد و زمام امور را به دست گرفت. در زمان او با حمله‌ی اسکندر مقدونی، پس از جنگ‌هایی مهم، امپراتوری هخامنشی سقوط کرد. نبرد گوگمل (اربیل) آخرین نبرد سرنوشت‌ساز داریوش سوم با اسکندر بود. کادوسیایان در این نبرد زیر فرمان آتروپاتن، فرمانروای آذربایجان، در یکی از جناح‌های ارتش ایران حضوری مؤثر داشتند.

اسکندر پس از پیروزی در این نبرد، کلید فتح سرزمین‌های نجد ایران را به دست آورد. او از غرب (آذربایجان)، جنوب و شرق (گرگان) به سرزمین‌های کناره‌ی دریای خزر حمله برد. سپاه مقدونی، پس از جنگ و گریز طاقت‌فرسا و تحمل تلفات سنگین، سرزمین آماردها و تپورها را به تصرف درآورد، اما اسکندر از تلفات بسیار و تجربه‌ای که از جنگ در جنگل‌های خزری به دست آورده بود، از پیش‌روی به سوی سرزمین کادوس منصرف شد و به گرگان بازگشت. ظاهراً سپاهیان او از غرب و جنوب نیز نتوانستند از سد کوهستانی و جنگل‌های انبوه این منطقه عبور کنند (سرتیپ‌پور: صص ۱۹۰-۱۹۱). به همین دلیل، در کتاب ۱۸ بند ۲ دیودور سی‌سی‌لی، در میان نام سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی متصرفی نامی از سرزمین کادوس نیامده است.

از این پس، در تواریخ نامی از کادوسیایان برده نشده است. در دوره‌ی پانصد ساله‌ی اشکانیان، اطلاعات چندانی از اقوام و سرزمین گیلان به دست نیامده است. می‌توان بر این بود که با توجه به خودمختاری ایالات در دوره‌ی اشکانی، گیلان کنونی به دور از جریانات عمومی ایران به حیات اجتماعی و سیاسی مستقل ادامه می‌داد.

از این دوره کشفیاتی باستانی در کوهستان‌های تالش، به‌دست آمده است (خلعت‌بری: ص ۲۱). ریچارد فرای در این باره نوشته است: «در شمال ایران؛ گیلان و مازندران، روشن نیست که در عهد پارتیان چه می‌گذشته است، اما از روی قیاس با زمان‌های بعد می‌توان گفت که شاهان پارتی در بخش‌های شمالی‌تر از کوه‌های البرز یا هیچ‌گونه قدرتی نداشتند و با نفوذشان بسیار اندک بود» (فرایمن: ص ۲۳۵). از آغاز دوره‌ی ساسانی تا سرزمین و مردم گیلان با نام گیل و دیلم یاد شده است.

در دیباچه‌ی نامه‌ی تنسّر آمده است: گشنسب پادشاه پدشخوارگر و طبرستان بود و به حکم آن‌که نیاکان گشنسب، از جانشینان اسکندر به قهر و غلبه پدشخوارگر باز ستانده بودند و بر سنت ملوک پارس تولی کرده، اردشیر بابکان با او مدارا می‌کرد. از روایت ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان چنین برمی‌آید که فرزندان گشنسب تا عهد قباد پسر، فیروز ساسانی، پدر انوشیروان، بر مناطق مزبور فرمانروایی داشته‌اند. از آن پس نیز عنوان پادشاهان یا فرمانروایان آن خطه، پدشخوارگر گرشاه بوده است (سرتیپ‌پور: ص ۴۳).

شاپور اول، جانشین اردشیر بابکان، در سال‌های نخست پادشاهی ناچار گردید تا با ساکنان ولایات ساحلی دریای خزر بجنگد. کریستین سن از قول تاریخ آربل چنین آورده است: «شاپور در نخستین سال سلطنت خود، با خوارزمیان و سپس مادهای کوهستانی جنگید و آن‌ها را در جنگ شدیدی مغلوب ساخت و از آن‌جا به قصد سرکوبی گیل‌ها و دیلمی‌ها و اهالی گسرگان تاخت که در کوهستان دوردست ساحل دریای خزر مسکن داشتند» (کریستین سن: ص ۳۱۰). وی سرانجام با امیر آنان به نام بالروس از در صلح و اتحاد درآمد و در جنگ با والریانوس امپراتور روم گروهی از کادوسی‌ان را در

سپاه خود جای دارد (خودزکو: ص ۳۰).

زمانی که بهرام پنجم (گور) به جنگ خاقان ترک رفته بود، دیلمیان ری و سرزمین‌های اطراف را به تصرف درآوردند، بهرام گور به جنگ آنان شتافت و با اسیر کردن فرمانده دیلمیان، آنان را به اطاعت خود درآورد (ابن‌اثیر: صص ۲۸۴ - ۲۸۵). در دوران خسرو انوشیروان گروهی از دیلمیان به دستور پادشاه ایران به سپه‌سالاری وهرز با کشتی‌راهی یمن شدند و آن سرزمین را به تصرف درآوردند (مسعودی: ص ۲۳۸)، اما سرزمین دیلم به روزگار خسرو پرویز، پناهگاه مخالفان حکومت گردید. گروهی از یاران و سپاهیان بهرام چوبین، سپه‌سالار نامی ایران که مدت‌ها به پیکار با پادشاهان ساسانی برخاسته بود، پس از شکست نهایی به سرزمین دیلم پناه آوردند (دینوری: ص ۱۳۰).

در واپسین سال‌های پادشاهی ساسانیان، فرمانروایی به نام گیلان‌شاه، معروف به گیل‌گاوباره، مناطق گیل، دیلم و طبرستان را زیر فرمان خود درآورد. او نسب خویش را به ساسانیان رساند. یزدگرد سوم که در آستانه‌ی درگیری با اعراب قرار داشت، ادعای او را تأیید کرد و خاندان گیلان‌شاه تا سال ۱۱۴ به شیوه‌ی ساسانیان بر گیلان حکومت کردند.

۵. تحولات سیاسی و تاریخی گیلان از آغاز دوره‌ی اسلامی تا عهد صفویان

امپراتوری ایران که پس از سال‌ها جنگ فرسایشی با رومیان و درگیری درونی، بسیار ناتوان شده بود، با حمله‌ی اعراب به سرعت فرو ریخت. لشکریان عرب از انگیزه‌های مادی و معنوی نیرومندی برخوردار بودند و طی جنگ‌های معروف و سرنوشت‌ساز قادسیه، جلولاء و نهاوند، ارتش ساسانی را شکست دادند. آنان به تدریج نه تنها بیش‌تر سرزمین ایران،

بلکه سرزمین‌های پهناوری از سرحد چین و هند تا مراکش و اسپانیا را به تصرف درآوردند.

لشکر عرب پس از رسیدن به دامنه‌های جنوبی البرز، نتوانست از حصار طبیعی بین نجد داخلی ایران و سرزمین‌های کناره‌ی دریای خزر، به‌ویژه گیل و دیلم بگذرد. ویژگی طبیعی گیلان، این سرزمین را از آسیب‌هایی که به ایران زمین و ممالک مجاور وارد آمد، مصون نگه داشت. با سقوط دولت ساسانی، ایران طی یک دوره‌ی پرتنش ۸۵۰ ساله، تا تأسیس دولت صفوی، وحدت سیاسی، دولت ملی و استقلال نداشت. این دوران را می‌توان به سه دوره تقسیم نمود:

- سلطه‌ی مستقیم حاکمان عربی - اسلامی؛

- حکومت‌های محلی ایرانی؛

- حکومت ترکان و مغولان.

این دوره‌های پر حادثه که بیش‌تر متأثر از هجوم و حضور پیاپی بیگانگان بود، فجایع، ویرانی‌ها و آسیب‌های بزرگی را بر ولایات و شهرهای ایران برجای گذاشت. البته گیلان در این دوران نیز با اتکا بر ویژگی‌های طبیعی محصورکننده و بازدارنده‌اش، از بلایا و آسیب‌ها مصون ماند. اعتماد به نفس ناشی از این عامل موجب شد تا گیلان تحولات سیاسی و اجتماعی متفاوتی را پشت سرگذارد. نتیجه‌ی مستقیم این تحولات را در جغرافیای تاریخی این سرزمین می‌بینیم.

اعراب مسلمان، پس از شکست دولت ساسانی، طی ۲۰ سال^۱ تقریباً

۱. از سال ۱۲ هجری که نخستین حمله‌ی اعراب آغاز شد تا سال ۳۲ هجری که یزدگرد سوم در مرو کشته شد.

بر تمام قلمرو ایران تسلط یافتند. سپاهیان عرب، حتی بخش‌های شرقی و مرکزی منطقه‌ی خزری (گرگان و طبرستان) را به تصرف درآوردند. در این دوره، نهضت‌ها و قیام‌هایی در مناطق مختلف ایران رخ داد. مهم‌ترین این قیام‌ها؛ قیام ابومسلم خراسانی (سپاه جامگان)، قیام مازیار (سپید جامگان) در مازندران، قیام بابک خرم‌دین (سرخ جامگان) در آذربایجان و قیام المقنع در ماوراءالنهر، با دسیسه و تفرقه‌افکنی خلفای بغدادی ناکام ماند.

اما گیلان، تنها سرزمینی بود که هرگز به تصرف اعراب درنیامد. حصار طبیعی گیلان، موجب شد تا فرمانروایان دیلم، در برابر سپاهیان عرب ایستادگی نمایند. به نوشته‌ی مورخان قرون اولیه هجری، ساکنان این منطقه تا ۲۵۰ سال پس از حمله‌ی اعراب، با آیین جدید آشنا نبودند و پادشاهان این سرزمین به آیین نیاکان خویش، آتشکده‌ها را فروزان نگه می‌داشتند.

دیلمیان، پیش از نزدیک شدن لشکر عرب به سرزمین‌شان به جنگ آنان شتافتند، بنابر روایت ابن‌فقیه همدانی، لشکری از دیلمیان به فرماندهی موتا، به همراه دو لشکر ایرانی دیگر از ری و آذربایجان در دشت واجرود، بین همدان و قزوین به جنگ اعرابی شتافتند که پس از پیروزی بزرگشان در جنگ نهاوند (فتح‌الفتوح) در حال پیش‌روی به داخل ایران بودند. اگرچه در این جنگ لشکرهای ایرانی شکست خوردند و دیلمیان به سرزمین خود عقب‌نشینی نمودند، اما دیلمیان در پناه ویژگی جغرافیایی ممتاز سرزمین دیلم، یعنی کوهستان‌های دشوارگذر و جنگل‌های انبوه، لشکریان عرب را به سرزمین خود راه ندادند.

یکی از مهم‌ترین تازش‌های نافرجام اعراب به سرزمین گیلان، لشکرکشی حجاج یوسف ثقفی است. به نوشته‌ی ابن‌فقیه همدانی در ترجمه‌ی البلدان، علی‌رغم این‌که حجاج نقشه‌ای از گردنه‌ها، کوه‌ها،

دشت‌ها و جنگل‌های گیلان تهیه نموده بود اما سپاه اوکاری از پیش نبرد (ص ۱۲۴-۱۲۵). اعراب تا دوره‌ی عباسی نیز در قزوین زمین‌گیر شده بودند و بنا بر روایت ابن حوقل در صورة الارض، این شهر، دژی سرحدی در برابر تهاجم دیلمیان به شمار می‌آمد و از قرارگاه آنان دوازده فرسخ فاصله داشت. ابن حوقل به استقلال پادشاهان دیلم اشاره و بر این نکته تأکید می‌کند که دیلمیان در روزگار اسلام، بیش‌تر در کُفر بوده‌اند تا این‌که به دعوت حسن بن زید علوی مسلمان شده‌اند. او می‌نویسد که در کوه‌های این منطقه، هنوز کافرانی زندگی می‌کنند (ص ۱۵).

قیام‌های متعدد ایرانیان، از اواخر قرن دوم هجری به تشکیل حکومت‌های نسبتاً مستقل طاهریان در خراسان، صفاریان در سیستان و سامانیان در ماوراءالنهر انجامید. طاهریان و سامانیان، اما در سلطه‌ی معنوی خلفای بغداد قرار داشتند. تنها یعقوب لیث، بنیان‌گذار صفاریان پس از تصرف بخش‌های مهمی از ایران، درصدد براندازی سلطه‌ی خلفای عباسی برآمد و البته حمله‌ی او به بغداد ناکام ماند.

حکومت‌های محلی این دوره (قرن سوم هجری) با یکدیگر سر دشمنی داشتند و هر یک درصدد توسعه‌ی قلمرو حاکمیت خود بود. خلیفه نیز در تفرقه‌افکنی بین آن‌ها مؤثر بود. این دولت‌ها برای توسعه‌ی قلمرو خود به گرگان و طبرستان وارد شدند اما هرگز نتوانستند به گیلان نفوذ کنند.

در این زمان، سرزمین گیلان و کوهستان‌های امن آن، پناهگاه علویان و ایرانیان ستم‌دیده‌ای بود که از چنگ خلفای عباسی و کارگزاران آن‌ها گریخته بودند. در قرن سوم، مهاجرت سادات علوی به گیلان شتاب بیش‌تری گرفت. آنان باورهای دینی خود را دوستانه، به اهالی گیلان

تحولات سیاسی و تاریخی گیلان از آغاز دوره‌ی اسلامی... / ۳۱

عرضه داشتند و بدین طریق مردم گیل و دیلم به آیین اسلام گرایش یافتند. خودزکو معتقد است که مقبره‌ی بسیاری از این سادات، در جنگل‌های گیلان به صورت امام‌زاده‌هایی درآمده و جای معابد زرتشتی را گرفته است (ص ۳۱).

نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم هجری، زمان خیزش سرداران دیلمی؛ اسفار، پسر شیرویه، ماکان کاکلی، مرداویج زیاری و برادران بویه بود. اینان علاوه بر تصرف طبرستان، گرگان و ایالات جنوبی البرز، بر بخش‌های بزرگی از مرکز، جنوب و غرب ایران مسلط شدند. هدف اینان برچیدن نفوذ و حضور اعراب و احیای شکوه گذشته‌ی ایران بود.

آل‌بویه، به آرزوی دیرین بسیاری از سرداران ایرانی جامه‌ی عمل پوشانیدند و به بغداد، مرکز خلافت، دست یافتند و خلفای عباسی را یک قرن فرمانبردار خویش ساختند. در دوران اقتدار آل‌بویه، تمام گیلان و ولایات کوهستانی مشرق آن و امتداد دریای خزر؛ طبرستان، گرگان و قومس، جزء دیلم بودند. بعدها این نواحی تفکیک شد و رفته‌رفته نام دیلمان از زبان‌ها افتاد و نام دلتای سفیدرود؛ گیلان، بر تمام ناحیه اطلاق گردید (لسترنج: ص ۱۸۶). به هنگام تسلط دیلمیان (زیاریان و آل‌بویه) بر بخش‌های عمده‌ای از ایران، هم‌چنان امیران محلی بر سرزمین‌های گیل و دیلم حکومت می‌کردند.

بازماندگان حکومت‌های دیلمی آل‌زیار و آل‌بویه که تا اواخر قرن چهارم بر بخش‌های وسیعی از ایران حکومت می‌کردند، بر اثر درگیری‌های درونی ناتوان شدند و سرداران ترک‌تبار سامانی، پس از برانداختن این حکومت، در شرق ایران حکومت غزنویان را تشکیل دادند. سلطان محمود غزنوی معروف‌ترین پادشاه این سلسله، بر

خراسان، ری و نواحی داخلی ایران دست یافت. جانشین او سلطان مسعود که در صدد استیلا بر طبرستان و گیلان بود با یورش ترکان سلجوقی به سرکردگی طغرل بیگ مواجه شد. سلجوقیان پس از تصرف قلمرو غزنویان، بقایای حکومت‌های زیاری و بویه را در ایالات داخلی و غربی ایران برانداختند.

طغرل بیگ سلجوقی در سال ۴۲۳ ه‍.ق پادشاه دیلم را به اطاعت دعوت کرد و از او باج و خراج خواست. پادشاه دیلم نیز خواست او را اجابت کرد و هدایایی برای طغرل فرستاد. در سال ۴۵۴ طغرل بیگ در قلعه‌ی سمیران تارم، مهمان امیرمسافر، آخرین فرمانروای دیلمی از خاندان کنگری بود (ابن اثیر: صص ۱۶۷-۱۶۸).

در این دوران، پادشاهانی که سرزمین‌های وسیعی را به تصرف درمی‌آوردند، به دلیل دشواری‌ها و دردهای لشکرکشی به گیلان، سعی می‌نمود تا امیران دیلمی را از راه‌های مسالمت‌جویانه به پرداخت باج و خراج وادار نمایند. امیران دیلمی نیز از راه دوراندیشی، پرداخت باج را بر رویارویی با دشمن قدرتمند ترجیح می‌دادند.

در همین زمان، کوهستان‌های بلند و دشوارگذر جنوب دیلم، به‌ویژه قلعه‌ی الموت توجه حسن صَبَّاح، رهبر معروف فرقه‌ی اسماعیلیه را به خود جلب نمود. یاقوت حَمَوِی قلعه‌ی الموت را کلید و دروازه‌ی دیلمیان نامیده است. برخی از مورخان الموت را در زیان دیلمی به معنی آشیانه‌ی عقاب می‌دانند. این قلعه بر فراز یکی از ارتفاعات البرز ساخته شده و درّه‌های حاصل‌خیزی آن احاطه کرده است.

حسن صَبَّاح با نیرنگ در سال ۴۸۳ ه‍.ق بر قلعه‌ی الموت دست یافت و اندکی بعد، قلاع لَمَسَر و میمون دژ را به تصرف درآورد. اسماعیلیان که در

سراسر کشور قلاعی را به تصرف درآورده بودند، مرکز فعالیت خود را قلعه‌ی الموت قرار دادند تا مانند فرمانروایان دیلمی از موقعیت مستحکم این منطقه استفاده نمایند. آنان، با توجه به گرایش مردم گیل و دیلم به علویان و مخالفت با خلفا، مردم گیل و دیلم را به آیین خود دعوت نمودند. بسیاری از پیروان حسن صَبَّاح از جمله نزدیک‌ترین یار و جانشین او، کارکیا بزرگ امید، از اهالی گیلان بودند. پادشاهان سلجوقی برای ریشه‌کن ساختن اسماعیلیان چندین بار این قلعه را محاصره نمودند اما نتوانستند بر آن دست یابند. اسماعیلیان ۱۷۰ سال در پناه قلاع این منطقه در امان بودند.

در حمله‌ی خانمان‌سوز مغول نیز دشواری‌های راه مانع از هجوم مغولان به گیلان گردید. در این دوره، دوازده شهر ولایت گیلان، هر یک امیری مستقل داشت. این امیران دائماً با یکدیگر در زد و خورد و کشمکش بودند. در این زمان، سلطان محمد خوارزمشاه در حال فرار از سپاهیان مغول، به امیر سالوک، یکی از امیران گیلان پناهنده شد، زیرا این خطه از تجاوز مغولان مصون مانده بود (حاج سید جوادی: ص ۶۵).

هلاکوخان، نواده‌ی چنگیز در سال ۶۵۴ هجری با توسل به نیرنگ، رکن‌الدین خوارزمشاه، آخرین داعی اسماعیلیه را از قلعه به زیر کشید و الموت و سایر قلاع اسماعیلیه را ویران نمود، اما به سرزمین‌های داخلی گیلان وارد نگردید. ایلخانان مغول که به راحتی سرزمین‌های زیادی را به تصرف در آورده و شاهان و امیران زیادی را شکست داده بودند، نتوانسته بودند ایالت کوچک گیلان را تصرف کنند. آنان بدین دلیل بسیار سرخورده بودند، به‌ویژه هنگامی که با خبر شدند هر یک از ولایات گیلان را امیران مستقلی اداره می‌کنند و این امیران دائماً با یکدیگر در حال جنگ و نزاع‌اند. اَلْجایتو، ایلخانی که محل اقامت او سلطانیه، در نزدیکی گیلان

بود، در سال ۷۰۶ ه. ق، نود سال پس از حمله‌ی چنگیز، با چهار لشکر، گیلان را مورد هجوم قرار داد. این نخستین حمله‌ی همه‌جانبه و نسبتاً موفق یک ارتش بیگانه به گیلان محسوب می‌شود. لشکر نخست به فرماندهی خود او، با گذشتن از کوه‌های بین سلطانیه و تارم، از طریق دُرُفک، راهی گیلان شد. لشکر دوم، به فرماندهی امیرچوپان، از طریق اردبیل وارد آستارا، تالش و گسکر شد، لشکر سوم به فرماندهی قُتلغ شاه، سپه‌سالار ارشد مغول، از طریق خلخال و ماسوله به سوی فومن، تولم و رشت حمله برد و لشکر چهارم به فرماندهی امیر طُغان و امیر مؤمن از قزوین و ری به طرف رستمدر و کلاردشت - که در آن زمان جزء گیلان بودند - حرکت کرد. فرمانروایان اسپهبد (آستارا) و گسکر در برابر امیرچوپان تاب نیاوردند و تسلیم شدند و حتی راهنمایی لشکر مغول را در گیلان بر عهده گرفتند، اما مغولان از کشتار و غارت مردم دست نکشیدند.

سپاه قُتلغ در تولم با پایداری سخت لشکریان امیر دُباح روبه‌رو شد، مغولان وقتی برتری یافتند، پیش‌نهاد صلح را نپذیرفتند و همین عامل موجب شد تا نیروهای گیلانی که راه نجات را بر خود بسته یافته بودند، با انگیزه‌ی بیش‌تری بجنگند. گیلانیان بر مغولان پیروز شدند و قُتلغ شاه و تعداد زیادی از مغولان را به هلاکت رساندند.

سپاهی که به کلار و رستمدر اعزام شده بود نیز در تمیجان شکست خورد و سرتاق تیمور، فرمانده مغولان و تعداد زیادی از سپاهیان کشته شدند. اُلجایتو با لشکرکشی‌های پیاپی اگرچه بر لاهیجان دست یافت، اما به علت کثرت تلفات، گیلان را ترک نمود و به گرفتن خراج از امیران محلی منطقه بسنده نمود. البته حکام گیلان، پس از اُلجایتو بر این تعهد پایبند نماندند.

دشواری‌های جغرافیای ناشناخته و طبیعت نفوذناپذیر گیلان برای

جهان‌گشایان بعدی نیز درس عبرت بود. تیمورلنگ که بخش وسیعی از آسیای مرکزی و غربی را به تصرف درآورده بود، متوجه دشواری‌های حمله به گیلان شده بود و تنها با تهدید، حکام گیلان را به پرداخت خراج وادار نمود. شریف‌الدین یزدی مورخ عصر تیمور، در این باره نوشته است: «طی قرن‌های متمادی، امرای گیلان پشت‌گرم به حصار کوه‌ها و صعوبت عبور از باتلاق‌های مه‌آلوده سرزمین خویش سر در خط فرمان دیاری نهادند» (خودزکو: ص ۲۱).

امن ماندن گیلان از حمله‌ی تیمور جهان‌گشا هنگامی اهمیت بیش‌تری می‌یابد که بدانیم این ایالت نسبتاً کوچک، یک‌پارچگی سیاسی و نظامی نداشت و امیران متعددی بر آن حکومت می‌کردند. این امیران نه تنها با یکدیگر متحد نبودند، بلکه پیوسته در جنگ و نزاع به سر می‌بردند. تیمورلنگ به گیلان حمله نکرد و امیران محلی گیلان در سال ۸۰۶ هـ ق تعهد نمودند تا سالانه ده هزار من ابریشم، هفت هزار رأس اسب و سه هزار رأس گاو برای خراج پرداخت کنند، البته بعداً این مقدار به نصف کاهش یافت (رابینو: ص ۴۷۵).

۶ جغرافیای تاریخی گیلان از دوره‌ی اسلامی تا صفویه

شرایط جغرافیایی و اجتماعی گیلان، موجب شد تا تحولات سیاسی و تاریخی این سرزمین، از آغاز دوره‌ی اسلامی تا صفویه، با دیگر مناطق ایران متفاوت باشد. گیلان در پناه حصار کوهستانی از هجوم بیگانگان مصون ماند، به همین دلیل، شهرها، قلاع و مراکز نظامی در عرصه‌ی کوهستانی شکل گرفت و به تدریج به داخل گیلان و جلگه‌های پست شمال کوه‌ها منتقل گردید. لیسترنج با جمع‌بندی مطالب جغرافی نویسان

قرون اولیه اسلامی، گیلان را به سه ولایت تقسیم کرده است:

۱. جیل (مُعَرَّب گیل)؛ به زمین‌های رسوبی دلتای سپیدرود، جیل گفته می‌شد. تمام این ایالت را جیلانات می‌نامیدند.
۲. دیلمان؛ در جنوب و باختر گیلان، آن بخش از اقلیم جبال که محاذی کوه‌های طالقان و تارم است.
۳. تالش؛ حاشیه‌ی باریک ساحلی و دامنه‌های کوهستانی جنوب غربی دریای خزر که به طرف شمال کشیده شده و از طرف خاور، دریا مقابل آن است (ص ۱۸۷).

در قرون اولیه هجری کوهستان‌های جنوبی گیلان (دیلم) از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود. دیلمیان با اشراف بر سرزمین‌های تابع خلفای اسلامی، به‌ویژه دشت قزوین، نه تنها به دفاع دائمی از مرز و بوم خود می‌پرداختند، بلکه گاه بر سرزمین‌های جنوبی البرز؛ زنجان، قزوین، ری و بسطام مسلط می‌گردیدند. استخری در مسالک الممالک، دیلم را این‌گونه توصیف می‌کند: «ناحیه دیلم و منضمات آن از جنوب به قزوین و تارم و قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری محدود می‌شود. در طرف شمال آن بحر خزر افتاده است و از سمت مغرب به قسمتی از آذربایجان و شهرهای اران می‌رسد. بدین ناحیه کوه‌های روبنچ [رویان] و پادوسبان و کوه‌های قارن و جرجان را نیز باید افزود. این دیلم به دو بخش سهل و جبل تقسیم می‌شود. طایفه گیل در قسمت سهل و زمین‌های هموارکنار دریا هستند و سرزمین ایشان در پای کوه‌های دیلم است. قسمت جبل در دست طایفه دیلم است و کوه‌های بلند دارد. محلی که پادشاه ایشان در آن جاست، رودبار خوانند و فعلاً در دست سلاطین آل جُستان است. سرزمین ایشان جنگلی و پر از درخت است. در قسمتی که گیل‌ها نشسته‌اند و طرف دریای طبرستان است، درختان بیش‌تری

دارد. دیه‌های این جا پراکنده است و ساکنان آن‌ها مردم کشاورزند و چارپای ندارند» (استخری: ص ۱۶۸).

ابن حوقل، سرزمین دیلم را با کوه‌های به‌غایت وسیع و بیشه‌ها و آبگیرها توصیف می‌کند و فاصله‌ی دامنه‌ها تا دریای خزر را با اندازه‌ی یک روز راه یا بیش‌تر می‌داند. در آن دوره، ساکنان منطقه شرایط زیستی و معیشتی کوهستان را بر جلگه‌ی ساحلی گیلان ترجیح می‌دادند. از نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم هجری، خاندان دیلمی دیگری به نام جستانیان بن سرزمین گیل و دیلم مسلط گردید. آنان رودبار الموت را پایتخت قرار دادند و تا اوایل سده‌ی چهارم حکومت کردند. در این زمان، بر اثر درگیری‌های داخلی جستانیان، منطقه‌ی کوهستانی دیلم به تصرف خاندان گنگریان (سالاریان) درآمد. گنگریان دژ سمیران در تارم سفلی را قرارگاه خود قرار دادند.

ابن مَهلَه (ابودُلَف)، جغرافی‌دان و جهان‌گرد عرب در سال ۳۳۱ هجری از این دژ بازدید نموده و در سفرنامه خود نوشته است؛ «... به قلعه پادشاه دیلم که سمیران نام دارد، رسیدم. در ساختمان‌های آن‌جا چیزهایی دیدم که در کاخ پادشاهان هم ندیده بودم. در آن‌جا دو هزار و هشت صد و پنجاه و چند خانه بزرگ و کوچک وجود دارد. فرمانروای این مکان، محمدبن مسافر، هر وقت کالای زیبا و یا صنعت دقیق و محکمی می‌دید، سراغ سازنده آن‌را می‌گرفت و چون از نشانی و جایگاه او با خبر می‌شد، مقدار پول کافی که او را جلب و تشویق نماید برایش می‌فرستاد و به او وعده می‌داد [که] چنان‌چه نزد وی برود، چند برابر آن به او خواهد داد و چون هنرمند نزد او می‌رفت، مجبور بود برای تمام عمر در آن قلعه بماند. محمدبن مسافر روستازادگان را به کارهای صنعتی و ادار می‌ساخت» (ابودُلَف: ص ۴۴).

بیش از یک سده بعد، ناصر خسرو قبادیانی در سفر معروف خود از

منطقه عبور کرد. او از راه ری و طالقان وارد آبادی هرزه‌ویل در شرق منجیل کنونی شد و از سروکهن این روستا، که هنوز پابرجاست، یاد کرده است. وی سپس از نزدیکی پیوندگاه رودهای قزل اوزن و شاهرود و دهانه‌ی درّه‌ی سپیدرود عبور نمود و وارد سرزمین تارم شد. در تارم از آبادی‌های برزالخیر و خندان گذشت و به سمیران رسید.

وی سمیران را چنین توصیف کرده است: «قنصه ولایت تارم است و کنار شهر قلعه‌ای بلند بنیادش بر سنگ خاره نهاده است. سه دیوار برگرد او کشیده کاریزی به میان قلعه فرو برده تا کنار رودخانه که از آنجا آب برآرد و به قلعه برند و هزار مرد از مهترزادگان ولایت در آن قلعه هستند تا کسی بیراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند امیر را قلعه‌های بسیاری در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد، چنانچه در ولایت او کسی نتواند از کسی چیزی ستاند و مردمانی که در ولایت وی به مسجد آدینه روند همگی کفش‌ها را بیرون بگذارند و هیچ کس کفش آن کسان را نبرد و این امیر نام خود را بر کاغذ چنین نویسد که «مرزبان الدیلم، جیل گیلان، ابوصالح مولی امیرالمومنین» و نامش جُستان ابراهیم است» (ناصرخسرو: صص ۸-۹).

ناصرخسرو در محرم سال ۳۹۳ ه‍.ق (مرداد ۳۸۴ خورشیدی) سمیران را ترک نمود و از طریق درّه‌ی قزل‌اوزن به آذربایجان رهسپار شد. ناصرخسرو از کمربند کوهستانی جنوب گیلان، که مرکز حکومت فرمانروایان دیلمی بود، عبور کرد و به سرزمین‌های جلگه‌ای پا نهاد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که جلگه‌ی گیلان تا این زمان ناشناخته بود و به دلایل سیاسی و طبیعی جهان‌گردان را به سوی خود جلب نمی‌کرد. ابن‌حوقل درباره‌ی سرزمین گیل نوشته است؛ «گیل کرانه‌ی وسیعی مجاور دیلم است، روستاهای بسیار و شهری بزرگ در آن نیست و این سرزمین

عبارت، است از دو کرانه‌ی مجاور یکدیگر که تشخیص آنان از یکدیگر مشکل است» (ص ۱۱۵). به طور قطع، منظور ابن حوقل از دو کرانه‌ی مجاور، شرق و غرب سپیدرود است. سپیدرود تا اواسط عهد صفوی، مهم‌ترین مبنای تقسیم‌بندی جغرافیایی و سیاسی گیلان به شمار می‌رفته است.

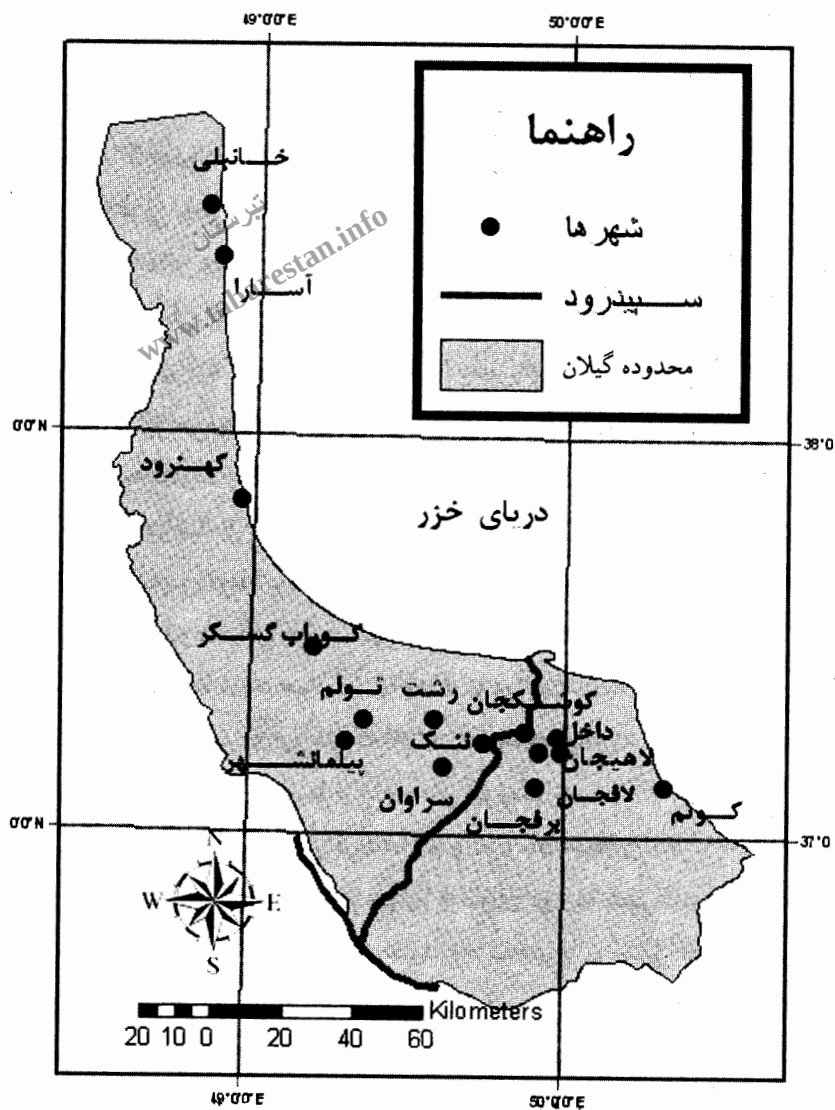
اطلاعاتی که نویسنده‌ی ناشناس کتاب حدودالعالم در سال ۳۷۲ ه‍.ق از سرزمین دیلم و گیل ارائه می‌دهد، مختصرتر و گنگ‌تر از اطلاعاتی است که از سایر ولایات و سرزمین‌ها می‌دهد. حدودالعالم دیلمان را ناحیه‌ای میان طبرستان، جبال (ایران مرکزی)، گیلان و دریای خزر توصیف نموده و مردم دیلم را دو گروه معرفی کرده است؛ یکی بر کران دریا که شامل ده خرده ناحیه‌ی لثرا، وارپوا، لَنکا، مرد، جالک رود، کرک رود، دینارود، جوداهنجان، بیلان رودبار و هوسم و دیگری در کوه‌ها و شکستگی‌ها، شامل سه خرده ناحیه‌ی بزرگ وستان، شیر و پَژم. حدودالعالم مساحت دیلمان را بیست فرسنگ در بیست و پنج فرسنگ ذکر کرده و ناحیت دیلم را آبادان و باخواسته و مردمان وی را همه لشکری و برزیگر و زنان‌شان را برزیگر معرفی کرده است. در این کتاب آمده است که ایشان را هیچ شهری با منبر نیست و شهرشان کلار و چالوس است (ص ۱۴۸).

محدوده‌ی دیلمان از نظر نویسنده‌ی حدودالعالم بخش‌هایی از شرق گیلان و غرب مازندران کنونی است و در میان خرده نواحی آن هوسم (جنوب رودسر کنونی) و چالکروود (در جنوب چابکسر) در منتهی‌الیه شرقی گیلان قرار داشته‌اند. بقیه‌ی خرده نواحی را نمی‌توان با نواحی کنونی گیلان تطبیق داد.

حدودالعالم گیلان را چنین معرفی نموده است: «ناحیتی است جدا میان دیلمان، جبال، آذربایگان و دریای خزران، و بر صحرا نهاده میان دریا و کوه، با

آب‌های روان بسیار، و یکی رودی ست عظیم، سپیدرود خوانند، میان گیلان پُیَرَد و به دریای خزر افتد و این گیلان دو گروه‌اند؛ یکی میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رودی خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه‌اند، ایشان را از آن سوی رودی خوانند. اما از این سوی رودیان را هفت ناحیت بزرگ است، چون لاهجان، میالفعجان^۱، کشکجان^۲، برفجان^۳، داخل^۴، تسجن^۵ و جمه و اما آن سوی رودیان را یازده ناحیت است بزرگ چون حانکچال، نَنک^۶ کوتم^۷، سراوان^۸، پیلیمان شهر^۹، رشت، تولیم^{۱۰}، دولاب^{۱۱}، کهن‌رود^{۱۲}، استراب^{۱۳}، خانبلی^{۱۴}. و ایشان را شهرک‌هاست با منبر، هم‌چون گیلاباذ، شال، پیلیمان‌شهر. و برنج و ماهی و حصیر و مصلی نماز این ناحیت گیلان به همه‌جا بَرَنَد» (صص ۱۴۹-۱۵۰).

۱. روستا و دهستانی در شهرستان سیاهکل.
۲. روستایی در ساحل راست سپیدرود و مجاور پاشاکی از توابع لاهیجان.
۳. از آبادی‌های سیاهکل که زمانی مرکز آن محسوب می‌شد.
۴. از آبادی‌های لاهیجان است.
۵. روستایی در آستانه‌ی اشرافیه است.
۶. ویشکانک روستایی در بخش سنگر رشت است.
۷. کتم یا هوسم شهر رودسر کنونی است.
۸. امروزه نام آبادی بزرگ و دهستانی در جنوب شهرستان رشت است.
۹. شهر فومن یا پومن، مرکز غرب سپیدرود (بیه‌پس) بوده است.
۱۰. امروزه از بخش‌های شهرستان صومعه‌سرا، در جنوب تالاب انزلی است.
۱۱. دولاب همان دولاب گسکر، مرکز ولایت گسکرات است که امروزه آثاری از آن در جنگل هفت‌دغنان موجود است.
۱۲. کرگانرود تالش که نام خود را از رودخانه‌ای به همین نام گرفته است. بعدها نام شهری ساحلی و بزرگ‌ترین بلوک تالش گردید.
۱۳. شهر آستارا که در منابع تاریخی اسپهبد نیز نامیده شده است.
۱۴. روستایی در حوالی بندر لنکران در تالش شمالی که گویا در آن زمان مرکز این ولایت در منتهی‌الیه شمال غربی گیلان بوده است.



نقشه ۱: شهرهای گیلان در کتاب حدودالعالم

این سوی رود و آن سوی رود در حدودالعالم بیه پیش (شرق سپیدرود) و بیه پس (غرب سپیدرود) است اما موقعیت این دو منطقه به طور دقیق در این کتاب توصیف نشده است، زیرا این دو منطقه بین سپیدرود، دریا و کوهستان محصور گردیده اند؛ بیه پیش از جنوب به کوه های البرز و بیه پس از غرب و جنوب غربی به کوه های تالش و از شمال به دریای خزر منتهی می گردند.

در میان این ولایات، لاهیجان (لاهیجان) و رشت که شناخته شده ترند، شهرهای اصلی گیلان محسوب می شدند. لاهیجان قرن ها مرکز بیه پیش و مهم ترین شهر گیلان بود و دامنه ی نفوذ فرمانروایان آن حتی به غرب گیلان (بیه پس) نیز می رسید. خاندان امیرکیایی که مقارن با حمله ی مغول در بیه پیش به قدرت رسیدند، گاه بر رشت و ولایات کوچک بین رشت و لاهیجان، در ساحل غربی سپیدرود نیز دست می یافتند.

مرکز بیه پس فومن بود. این شهر در برخی از منابع تاریخی و جغرافیایی، از جمله حدودالعالم، پیلیمان شهر نامیده شده است. ولایت استراب که اسپهبد نیز نامیده شده، همان آستارا است که در آن زمان به ولایت بزرگتری اطلاق می گردید. بقیه ی ولایاتی که نام شان در حدودالعالم آمده است، امروزه اهمیت آن روزگاران را ندارند و آبادی هایی کوچک اند.

حمدالله مستوفی که در قرن هشتم و در زمان حمله ی مغول به گیلان می زیست، گیلان را جزء اقلیم چهارم و دارای دوازده شهر دانسته است. وی طول گیلان را از رستمدر و سپیدرود تا موغان، چهل فرسنگ، و عرض آن را از ولایت دیلمان و طوالش تا دریا، یک فرسنگ ذکر کرده و درباره ی تقسیمات گیلان آورده است: «معظم بلاد آن لاهیجان است، و فومن و جیلانات با یکی از این دو دوست باشند و متابعت نمایند». وی اسپهبد،

تولم، تمیجان^۱، رشت، شفت، فومن، کشکر (گسکر)، کوچصفهان و کوتم (همان رودسر) را از شهرهای گیلان دانسته است (صص ۱۶۲-۱۶۳).

مسالک‌الابصار شهرهای گیلان را در این دوره، چنین توصیف می‌کند: «شهرهای گیلان فاقد باروست. کاخ‌های شاهان بلند است و تمامی بناهای آنان هم‌چون بغداد مفروش به آجر است و سقف چوبین دارد. برخی بناها دارای طاق بلند است که بر روی آن کاه به هم بافته قرار دارد. در اکثر نقاط سرزمین چاه‌هایی است که در عمق دو یا سه ذرع یا کم‌تر به آب می‌رسند. رودها بر شهرهای این جا مسلط هستند. شهرها دارای گرمابه‌هایی هستند که آب آن‌ها از رودخانه تأمین می‌شود. در شهرها مساجد و مدارس است که به آن‌ها خوانق گفته می‌شود. پادشاهان گیلان علی‌رغم تنگی معیشت و درآمد کم این منطقه، پوششی زیبا دارند و با مراسم خاص و باشکوه حرکت می‌کنند. در خارج از کاخ‌های شاه میدان‌هایی سرسبز هست که در وسط آن قصر کوچکی از چوب بنا شده که شاه برای پذیرش خادمان و یا قضاوت در آن جا جلوس می‌کند» (رایینو: ص ۵).

ویژگی‌های طبیعی، تاریخی و اجتماعی گیلان موجب شد تا شهرها و ولایات گیلان در انزوا به‌سر برند و از جنبه‌های گوناگون با دیگر مناطق ایران متفاوت باشد؛

الف. از جنبه‌ی مذهبی، گیلانیان برخلاف مردم دیگر نواحی ایران، حتی مازندران، دیرتر آیین نو را پذیرفتند، آن‌ها نه از طریق جنگ، بلکه از راه تبلیغ علویان که به این سرزمین پناه آورده بودند و مذهب آنان با خلقای وقت تفاوت داشت.

ب. از جنبه‌ی تجاری و اقتصادی، شهرهای گیلان نسبتاً در انزوا بودند.

۱. اکنون روستایی در جنوب شهر رودسر است. در آن دوره احتمالاً مرکز رانکوه بوده است.

آنان روابط بازرگانی چندانی با شهرها و مراکز تجاری بیرون از گیلان نداشتند بلکه بیش‌تر بر روابط سنتی با روستاهای مجاور خود متکی بوده‌اند. پ. از جنبه‌ی سیاسی، گیلان برخلاف ایلات دیگر زیر یوغ فرمانروایان عرب، ترک و مغول نرفت و استقلال خویش را حفظ نمود. بخش‌های مختلف گیلان، به‌ویژه دو سوی سپیدرود، دارای فرمانروایان متعددی از خاندان‌های بومی و سادات کیایی بودند.

تقسیم گیلان به دو بخش بیه‌پیش و بیه‌پس مهم‌ترین توانمند جغرافیایی - تاریخی‌ای به شمار می‌رفت که جنگ‌ها، کشمکش‌ها و رقابت‌های بی‌پایانی را به دنبال داشت. این جنگ‌ها موجب شد تا حکومت یک‌پارچه و نیرومندی در گیلان شکل‌نگیرد و همه‌ی امور داخلی گیلان تحت تأثیر این بلوک‌بندی‌های سیاسی درآید. مهاجمان خارجی و دولت‌های حاکم بر نجد ایران^۱ نیز به تدریج به این ضعف ساختار سیاسی و اجتماعی گیلان پی برده بودند.

براساس منابع تاریخی این دوره ولایات تابع بیه‌پیش به مرکزیت لاهیجان؛ رانکوه، سُمَام اشکور، دیلمان و لاهیجان و ولایات تابع بیه‌پس به مرکزیت فومن؛ کُهدُم، خمّام، رشت، شفت، تولم، گسکر، فومن و اسپهبد (شامل آستارا و تالش) بوده است. (نقشه ۲)

دو ولایت کوچک کوچصفهان و لشت‌نشا، با آن که در غرب سپیدرود واقع شده بودند، براساس تقسیمات سنتی گیلان، جزء بیه‌پس به شمار می‌رفتند. حاکم بیه‌پیش به علت نزدیکی نسبی این دو ولایت به لاهیجان و

۱. استفاده از این اصطلاح از این روی است که در این دوران حکومتی ملی و مرکزی بر ایران حکومت نمی‌کرد و بیش‌تر حکومت‌هایی که بر بخش‌های عمده‌ی ایران مانند سلجوقیان، مغول و تیموریان حکومت می‌کردند، یا خود را مطیع خلیفه‌ی عباسی در بغداد می‌دانستند و یا با یورش‌های وحشیانه ایران را تصرف کرده بودند.

دوری، آن‌ها از فومن، همواره بر آن‌ها ادعای حاکمیت داشت و این یکی از موضوعات منازعه‌برانگیز بین دو قطب اصلی قدرت در گیلان بود (عظیمی: ص ۵۲)، البته به علت قدرت بیش‌تر حاکم لاهیجان، این دو ولایت غالباً در قلمرو حکومت بیه‌پیش قرار داشت.

علت برتری قدرت بیه‌پیش بر بیه‌پس، یک‌پارچگی و تمرکز قدرت آن بود. لاهیجان، مرکز بیه‌پیش، از ظرفیت لازم برای تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی برخوردار بود و این برتری ناشی از عوامل زیر بود:

الف. یک‌پارچگی قدرت سیاسی و حکومتی؛ قدرت در تمام شرق گیلان از اواخر سده‌ی پنجم تا سال ۱۰۰۰ ه‍.ق، ابتدا در دست خاندان ناصروند و سپس سادات امیرکیایی متمرکز شده بود. اینان به طور متوالی به قدرت رسیدند، در حالی که در این دوره‌ی طولانی، در غرب گیلان، دست کم سه خاندان؛ اسحاق‌وند در فومنات، تجاسبی در رشت و پیرامون آن و انوزوند در درّه‌ی سفیدرود و ناحیه‌ی کُهدُم، هم زمان حکومت می‌کردند. بر گسکرات، تالش و آستارا نیز امرای مستقلی حکومت می‌کردند که به علت دوری و موانع طبیعی تابع امرای بیه‌پس به شمار نمی‌آمدند.

ب. یک‌پارچگی مذهبی؛ در این دوره‌ی طولانی، مذهب شیعه بر شرق گیلان حاکم گشته بود، در حالی که تا دوره‌ی صفویه، دو شاخه از مذهب اهل تسنن؛ حنبلی و شافعی به همراه شیعه‌ی زیدی در غرب گیلان نفوذ داشته است (عظیمی: ص ۵۱).

پ. یک‌پارچگی قومی؛ اهالی بیه‌پیش گیلک‌اند و از نظر قومی، ترکیبی از دیلمیان و گیل‌ها هستند، درحالی که اهالی غرب گیلان از دو قومیت تشکیل یافته‌اند؛ گیلک‌ها در جلگه‌های مرکزی با گویشی متفاوت از اهالی شرق، و تالش‌ها در کوهستان‌ها، کوهپایه‌ها و نوار باریک غرب و شمال غربی جلگه از

شفّت تالنکران با نظام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متفاوت.

دکتر عظیمی این دوره از حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان را دوره‌ی سنتی با اقتصاد فئودالی - نظامی معرفی می‌کند و ویژگی‌های عام آن را وجود بلوک‌های متعدد قدرت، فقدان قدرت مرکزی مسلط در منطقه، دست به دست شدن پیاپی قدرت سیاسی، نبود مالکیت خصوصی بر زمین، فقدان امنیت اجتماعی برای انباشت ثروت، بازارهای کوچک و محدود، غلبه‌ی اقتصاد معیشتی و بازتولید ساده، مازاد اقتصادی غیرمتمرکز و سرانجام روابط محدود، گسیخته و نامنظم اقتصادی با جهان خارج می‌داند (عظیمی: ص ۳۸).

در چارچوب چنین ساختاری شهرهای گیلان یکسره در سیطره‌ی قدرت‌های سیاسی محلی‌ای قرار داشتند که منابع اصلی توسعه‌ی آن از زهکشی مازاد تولید قلمرو روستایی آن تأمین می‌گردید. جمعیت روستایی - نزدیک به ۹۵ درصد از جمعیت گیلان - در انطباق با الگوی منابع آب و خاک، تقریباً یکسان توزیع شده بود. این توزیع جمعیت، اقتصادی‌ترین شکل جغرافیایی جمعیت بود و در سازگاری فعالیت انسان با محیط طبیعی ویژه‌ی گیلان شکل گرفته بود. این شکل از توزیع جمعیت به خانوارهای بهره‌بردار روستایی فرصت می‌داد تا برای دسترسی اقتصادی‌تر به عوامل اصلی تولید و بهره‌گیری مناسب از آن، در سطح جلگه‌ای که از نظر توزیع منابع، توان‌های طبیعی تقریباً یکسانی از نظر تولید عرضه می‌کردند، بدون هیچ گسیختگی فضایی پراکنده شوند.

این نحوه‌ی پراکندگی جمعیت اگرچه اقتصادی‌ترین شکل بهره‌برداری از منابع طبیعی به شمار می‌آمد، از نظر ایجاد آستانه‌های لازم جمعیت، برای فعالیت‌های خدماتی ثابت و بازار؛ مکان مبادله‌ی مازاد محصول،

مشکلاتی پدید می‌آورد. موانع جابه‌جایی و حرکت کالا نیز به دلیل وجود رودخانه‌های پر آب و باتلاقی بودن زمین مزید بر علت بود. بدین ترتیب بازارهای هفتگی متعددی در میان روستاهای پراکنده‌ی گیلان شکل گرفت. این بازارها در بیش‌تر مناطق گیلان، گوراب خوانده می‌شدند. این بازارها محل تماس تولیدکنندگان روستایی با یکدیگر و با ساکنان شهرها و مراکز سیاسی به شمار می‌رفت. بیش‌تر مبادلات در بازارهای هفتگی روستایی به صورت پایاپای انجام می‌پذیرفت و پول تنها برای کالاهایی که از بازارهای دور دست تهیه می‌شد؛ مانند ادویه، پارچه و سنگ‌های قیمتی استفاده می‌گردید. این شکل معامله و نوع محصولاتی که در بازارها مبادله می‌شد، طی قرن‌ها تغییری ننمود (عظیمی: ۵۸ - ۶۰)، در نتیجه اقتصاد معیشتی خودبسنده‌ای به وجود آمد که به دلایلی تحول‌چندانی در آن راه نیافت:

الف. ناپوستگی سیاسی و اقتصادی با نجد مرکزی ایران، به علت استقلال تاریخی و موانع طبیعی ارتباطی؛

ب. عدم ارتباط با جهان خارج، به دلیل وجود دریای بسته‌ی خزر، و عقب‌ماندگی اقتصادی مناطق هم‌جوار شمالی از جمله روسیه.

۷. جغرافیای تاریخی گیلان در عهد صفویه

ساختار سنتی سیاسی و اقتصادی حاکم بر گیلان تا اواخر سده‌ی پانزدهم میلادی ادامه داشت. در این برهه از زمان، کشمکش‌های داخلی امیران گیلان منجر به یک‌پارچگی سیاسی و برتری نسبی بیه‌پیش به مرکزیت لاهیجان بر بیه‌پس گردید. خاندان کیایی علاوه بر تسلط کامل بر شرق گیلان، بر بخش‌هایی از غرب سپیدرود نیز مسلط گردیدند. در غرب گیلان، از مرکزیت و قدرت فومن کاسته شد و به تدریج رشت در مرکز جلگه اهمیت یافت.

ولایت گسکر، شفت، تولم و تالش نیز حکمرانان مستقلی داشتند. در این دوره، اقتصاد معیشتی بر گیلان حکم فرما بود. گیلان شهری برتر نداشت و اندک شهرهای جلگه‌ی گیلان نیز شهرهای سیاسی بودند. به همین دلیل، توازن قوا بین شهرها و روستاهای گیلان با بخش‌های دیگر ایران متفاوت بود و برخلاف بقیه‌ی کشور که از قرون وسطی، روستاها تحت نفوذ شهرهای مهم قرار داشتند، گیلان مدت مدیدی به صورت واحدهای کوچک شاهزاده‌نشینی باقی ماند که قصبات مواکز آنها بودند. حتی در اواسط دوران صفویه که گیلان تحت نفوذ حکومت مرکزی درآمد، دو حاکم‌نشین بیه‌پیش و بیه‌پس بر گیلان حکومت می‌کردند که هریک از ولایات مستقلی تشکیل شده بود (بازن: ص ۵۵۲).

از اواخر سده‌ی پانزدهم میلادی تحولات مهمی در سطح بین‌الملل و ایران رخ داد که بر تحولات سیاسی، اقتصادی و در نهایت جغرافیای تاریخی گیلان تأثیری بسزا نهاد. این تحولات عبارت بودند از:

الف. تشکیل امپراتوری اسلامی - ترکی عثمانی؛ هم‌زمان با تشکیل حکومت واحد مرکزی شیعه در ایران، ترکان عثمانی پس از فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۶ میلادی و راندن رومیان از آسیای صغیر و شبه جزیره‌ی بالکان، با تسلط بر غرب آسیا، شمال آفریقا و جنوب شرقی اروپا (بالکان) همسایه‌ی غربی ایران گردیدند. این همسایه‌ی نیرومند و توسعه‌طلب، بر عکس صفویه، تحت لوای اسلام سنی، داعیه‌ی خلافت بر جهان اسلام را داشت و طی چهار قرن (از سده‌ی ۱۶ تا ۱۹ میلادی) همواره در اندیشه‌ی تسخیر ایران بود. همین مسأله موجب اهمیت سیاسی بیش‌تر گیلان گردید که در همسایگی استان‌های مجاور عثمانی (قفقاز و آذربایجان) قرار داشت.

ب. تحت فشار قرار داشتن دول اروپایی در این زمان به لحاظ سیاسی و

نظامی؛ عثمانیان راه‌های ارتباطی قدیمی اروپاییان را به شرق قطع نموده بودند و اروپاییان در جست‌وجوی راه‌هایی جدید برای دست‌یابی به ایران و آسیا بودند. یکی از بهترین گزینه‌ها برای دست‌یابی به ایران، عبور از روسیه و دریای خزر و رسیدن به سواحل گیلان و مازندران بود. از این رو گیلان برای حکومت مرکزی ایران و دول اروپایی حائز اهمیت گردید. ایالت گیلان بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی ابریشم کشور بود و این بر اهمیت این ایالت افزود. روس‌ها نخستین اروپاییانی بودند که با سرزمین گیلان ارتباط برقرار نمودند. در آن زمان امپراتوری روسیه در حال شکل‌گیری و توسعه بود. این کشور در زمان ایوان مخوف با تصرف بندر هشترخان (آستاراخان) به سواحل شمالی دریای خزر دست یافت و از طریق دریا با گیلان همسایه گردید. این حادثه مقدمه‌ی طرح امپراتوری روسیه برای تبدیل دریای خزر به دریاچه‌ای روسی بود. در اوایل سده‌ی ۱۸، به هنگام زوال دولت صفوی، فرصت این کار برای پترکییر پیش آمد و گیلان ۱۰ سال به تصرف امپراتوری روسیه درآمد.

پ. تشکیل دولت ملی در ایران؛ با خیزش شاه اسماعیل صفوی، پس از ۸ قرن، نخستین دولت ملی ایران تحت لوای مذهب تشیع شکل گرفت. این دولت در اندک زمانی (از ۱۵۰۱ تا ۱۵۱۳) بر تمام سرزمین‌های ایران و مرزهای دولت ساسانی دست یافت. این حادثه علاوه بر تأثیر کلی بر استقلال نسبی گیلان، از جهات دیگری نیز حائز اهمیت بود:

۱. مقر اصلی و زادگاه صفویان (اردبیل) در همسایگی گیلان قرار داشت و به همین علت صفویان از مساعدت تالش‌ها که همسایه‌ی آن‌ها بودند، برخوردار گردیدند. پس شاه اسماعیل حرکت نظامی خود را برای فتح کشور از شمال تالش آغاز نمود (احمدی: ص ۲۱).

۲. نیای بزرگ خاندان صفوی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی به علت ارادتی که به شیخ زاهد گیلانی داشت، به گیلان و به‌ویژه تالش و لاهیجان علاقه داشت و این علاقه تا زمان بنیان‌گذاری حکومت صفوی ادامه داشت. پس از ناکامی نخستین قیام صفویه و کشته شدن شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، حکومت آق‌قویونلو کودکان شیخ حیدر را آزرده‌اند. اسماعیل پس از مدتی حبس در قلعه‌ای استخر فارس، به کمک مریدانش به گیلان آمد و حاکم بیه‌پیش، کارکیا میرزا علی، که از علاقه‌مندان خاندان صفوی بود، او را ۸ سال در پناه گرفت و حتی تعلیم و پرورش او را برعهده گرفت. ۳. گرایش دیرینه‌ی گیلانیان به مذهب تشیع و حکومت خاندان‌های شیعی بر گیلان و تمکین نکردن گیلانیان به حکومت خلفای عرب و پادشاهان عمدتاً سنی، بین مردم و فرمانروایان این منطقه و حکومت تازه تأسیس شیعه هم‌گرایی ایجاد می‌نمود.

به همین دلیل، حکومت صفوی به مدت یک قرن، حکومت‌های مستقل محلی گیلان در بیه‌پیش و بیه‌پس را تحمل نمود. حتی شاهان صفوی دختران خود را به عقد فرمانروایان محلی با نفوذ گیلان درآوردند تا وابستگی آنان به دربار صفوی تثبیت گردد. فرمانروایان گیلان نیز برای پادشاهان صفوی احترام قائل بودند. با این حال، اختلافات و درگیری‌های فرمانروایان بیه‌پیش و بیه‌پس و دیگر حاکمان محلی گیلان ادامه داشت، این موضوع موجب دخالت پادشاهان صفوی می‌گردید.

برخی از امیران محلی مانند امیره دباچ، حاکم بیه‌پس و خان‌احمد کیایی، حاکم بیه‌پیش، به قدرت‌طلبی پرداختند و نه تنها در صدد استیلا بر کل گیلان برآمدند، بلکه برای رهایی از حکومت صفوی با دربار امپراتوری‌های عثمانی و روسیه نیز تماس‌هایی برقرار نمودند، هرچند هر

دوی آنان در مقاطعی داماد دربار صفوی بودند.

درگیری‌های پایان‌ناپذیر حکام محلی گیلان که موجب بی‌ثباتی گردیده بود، دولت مرکزی را به دخالت بیش‌تر در امور گیلان واداشت. به‌ویژه پس از انتقال پایتخت در دوران صفویه به قزوین، موقعیت سیاسی و اقتصادی گیلان، بسیار اهمیت یافت و دولت صفویه نمی‌توانست هم‌چون گذشته تنها به دریافت خراج از امرای محلی بسنده کند. آنان با اعزام نمایندگان قزل‌باش به گیلان، در اداره‌ی امور و ضبط محصولات گیلان دخالت مستقیم کردند، پس بین حکام محلی و کارگزاران قزل‌باش اختلافات شدیدی به وجود آمد. خان‌احمدکیایی، حاکم بیه‌پیش، یکی از مهم‌ترین معارضان حکومت صفوی به شمار می‌آمد. وی درصدد بسط نفوذ خود به کل گیلان برآمد و در این راه از مساعدت خارجی نیز روی‌گردان نبود.

شاه تهماسب صفوی وقتی بیه‌پیش را یک‌پارچه و بیه‌پس را پراکنده دید، حکومت بیه‌پس را به خان‌احمدکیایی، حاکم لاهیجان واگذار نمود. پس از آن‌که خان‌احمد بر بیه‌پس استیلا یافت، از دخالت حکومت مرکزی بر گیلان جلوگیری نمود و حتی یولقلی بیگ ذوالقدر، فرستاده‌ی قزل‌باش شاه صفوی و همراهانش را کشت. شاه تهماسب که پیش‌تر امیره دباح، حاکم ناآرام بیه‌پس را از میان برداشته بود، درصدد سرکوب خان‌احمد برآمد و لشکری به فرماندهی معصوم بیگ صفوی را به همراه لشکرهای اردبیل، مغان، ارسباران، قزل‌آغاج، لنکران، خلخال و تارمین به گیلان فرستاد. فرمانروایان غرب و شمال گیلان؛ تالش، آستارا، گسکر و گه‌دُم، که از نفوذ خان‌احمد بیمناک بودند، به یاری اردوی شاهی آمدند و به لاهیجان و بیه‌پیش حمله بردند. پس از یک سال جنگ و گریز خان‌احمد در سال ۹۷۶ هـ.ق، در کوه‌های اشکورات دستگیر و به فرمان شاه تهماسب در قلعه‌ی معروف قهقهه زندانی شد.

کار خان احمد این جا به پایان نرسید. پس از ده سال، اسماعیل میرزا، شاهزاده‌ی سرکش صفوی، که در قلعه‌ی قهقهه هم‌بند خان احمد بود، پس از مرگ پدر، با عنوان شاه اسماعیل دوم، مدت کوتاهی به سلطنت رسید و دستور آزادی معروف‌ترین حاکم محلی گیلان را صادر نمود. وقتی خان احمد به دربار اعزام گردید، شاه اسماعیل دوم درگذشته بود و برادرش، شاه محمد خدابنده به سلطنت رسیده بود. شاه جدید با خان احمد خوش رفتاری نمود و پس از این که خواهرش، مریم سلطان را به عقد او درآورد، او را روانه‌ی سرزمین نیاکانش نمود.

خان احمد که پایه‌های فرمانروایی خویش را محکم‌تر می‌دید، دوباره در اندیشه‌ی توسعه‌ی حوزه‌ی اقتدارش برآمد و در سال ۹۷۸ به بیه‌پس لشکر کشید، آتش جنگ‌های داخلی گیلان را شعله‌ور ساخت و اندکی بعد به یکی از مهم‌ترین مشکلات دولت شاه عباس صفوی تبدیل گردید.

خان احمد از درگیری شاه عباس اول با عثمانی‌ها سود جست و علاوه بر نافرمانی و بی‌اعتنایی به شاه عباس، برای تقویت قدرت خود با دربار عثمانی رابطه برقرار نمود. در نتیجه، شاه عباس دو لشکر را مأمور سرکوبی خان احمد و به اطاعت درآوردن کامل گیلان نمود؛ سپاهی از آذربایجان و طولش به فرماندهی فرهادخان قرامانلو که از تالش شمالی به لاهیجان حمله برد و حکام ولایات بیه‌پس نیز به یاری آنان شتافتند، و سپاهی به فرماندهی والی قزوین که از دیلمان به لاهیجان حمله برد. خان احمد با خیانت برخی از سرداران خود مواجه گردید و به ناچار به شیروان و از آن جا به عثمانی پناهنده شد.

شاه عباس در سال ۱۰۰۱ ه‍.ق پس از پیروزی کامل لشکریانش، به گیلان آمد، و ولایات مختلف گیلان را به فرماندهان و کسانی که در

سرکوبی خان احمد یاری اش نموده بودند، واگذار کرد. اندکی بعد قیام‌های دیگری به رهبری سرداران گیلانی نظیر بوسعیدیگ، تالش‌کولی، امیره شاه‌ملک و علی‌خان، علیه حکام قزل‌باش رخ داد که همه با سرکوب مواجه شدند (حاج سید جواد: ص ۱۲۳).

اگرچه در دوره‌ی اول حکومت صفویه، دولت مرکزی دخالت چندانی در کار امیران محلی بیه‌پیش و بیه‌پس نمی‌کرد و به پاس‌یاوری‌ها و حمایت‌هایی که حاکم وقت لاهیجان به بنیان‌گذار سلسله‌ی صفوی نموده بود و نیز پیوندهای مذهبی، فرمانروایان این منطقه را مراعات می‌نمود، از دوره‌ی شاه عباس، پس از سرکشی‌های مکرر فرمانروایان این خطه، در تضعیف لاهیجان کوشیدند و در مقابل، از مرکز بیه‌پس، که اندکی قبل از آن، سال ۹۸۰ ه‍.ق، از فومن به رشت منتقل شده بود، حمایت کردند. پس‌لشت‌نشا و کوچصفهان به بیه‌پیش واگذار گردید. رشت مرکز محدوده‌ای با بیش از دو سوم جمعیت گیلان شد و از نظر سیاسی و اجتماعی بر لاهیجان برتری یافت.

با این حال، شورش‌های سیاسی و اجتماعی حاکمان پیشین گیلان موجب گردید تا دولت صفویه از پیدایش قدرت متمرکز محلی در گیلان پرهیزد و برای بیه‌پیش و بیه‌پس حاکمان جداگانه انتخاب کند، البته حکومت مرکزی وزیری برای کل گیلان انتخاب کرد (عظیمی: ص ۷۵).

بدین ترتیب، فتح گیلان به دست شاه عباس به لحاظ سیاسی، اقتصادی و جغرافیای تاریخی حائز اهمیت بود و تحولات مهمی را به دنبال داشت:

الف. پس از قرن‌ها گیلان یک‌پارچه گردید و تحت حاکمیت مستقیم دولت مرکزی درآمد. تقسیم گیلان، به بیه‌پیش و بیه‌پس کم‌رنگ گردید. برتری لاهیجان بر رشت پایان یافت.

ب. برای نخستین بار محدوده‌ی بین گسکرات تا آستارا (شهرستان تالش کنونی) در سال ۱۰۰۸ ه‍.ق خاصه شد و به ایالت گیلان ضمیمه گردید (عظیمی: ص ۷۵).

پ. دولت صفوی بر اساس سیاست جابه‌جایی اقوام و قبایل، به دلیل اعتماد نداشتن به بومیان منطقه برای تسلط بیش‌تر بر گیلان برخی از قبایل قزل‌باش و گُرد را در بخش‌های مختلف گیلان از جمله تالش و رودبار مستقر ساخت.

ت. علی‌رغم انتقال مازاد محصولات اقتصادی منطقه به مرکز، در سایه‌ی امنیت نسبی، تجارت داخلی و خارجی محصولات کشاورزی عمده‌ی گیلان؛ برنج و ابریشم رونق گرفت در نظام و شیوه‌ی تولید منطقه تحرک ایجاد گردید. ث. رونق فعالیت‌های تجاری موجب شکل‌گیری و تقویت بنادر و راه‌های اصلی گیلان گردید. در حالی که در گذشته نبود راه و امنیت در گیلان از موانع نفوذ به این منطقه بود.

مطالعه در تاریخ اقتصادی گیلان نشان می‌دهد که هدف اصلی شاه‌عباس از تسخیر کامل گیلان، بیش از هر چیز، دستیابی به محصول ابریشم گیلان بود. در آن سال‌ها نزدیک به نیمی از کل ابریشم ایران را گیلان تولید می‌کرد و اروپاییان خریداران مطمئنی برای آن بودند.

شاه‌عباس در سال ۱۰۰۶ ه‍.ق، سراسر گیلان را از تصرف تیولداران و حکام بیرون آورد و به املاک خاصه اضافه نمود. مجاورت گیلان با پایتخت آن زمان دولت صفویه؛ قزوین و دسترسی آن به روسیه و اروپا بر اهمیت سیاسی و اقتصادی این ایالت می‌افزود. به‌ویژه که راه دریایی خلیج فارس، به‌خاطر تسلط پرتغالیان و راه‌های غربی، به علت تسلط امپراتوری عثمانی مسدود بود.

انضمام کامل گیلان به دولت مرکزی، اگرچه پیامدهای سیاسی ناگواری برای گیلانیان به همراه داشت، اما تحولی بزرگ در حیات اجتماعی-اقتصادی جمعیت شهری و روستایی گیلان ایجاد کرد؛ گیلان از انزوا درآمد، از اقتصاد سنتی فاصله گرفت، نظام بهره‌کشی از تولیدکنندگان ثروت نظم گرفت.

شورش‌های قومی پس از این دوره در گیلان بیش‌تر ناشی از نارضایی رهبران و متنفذان محلی‌ای بود که قدرت و سیادت خود را در برابر کارگزاران دولت مرکزی، به ویژه قزل‌باشان، از دست داده بودند و املاکشان خاصه گردیده بود. نمایندگان دولت مرکزی به طور مستقیم مالیات و وجوهات را به دربار صفوی واریز می نمودند (عظیمی: صص ۴۱-۴۳).

شاه عباس که به اهمیت سیاسی، نظامی و اقتصادی گیلان پی برده بود، در سال ۱۶۱۰ (۱۰۱۸ ه‍.ق) به هنگام بازگشت از سفر قفقاز، به بهزادیگ، سفیر گیلان دستور داد که به تعمیر راه‌های گیلان، از آستارا تا سرحد مازندران بپردازد (عبدالفتاح فومنی: ص ۲۰۲). این جاده ادامه‌ی راه مشهوری بود که از جاجرم به مازندران و گیلان می‌رسید و با عبور از رانکوه، لاهیجان و رشت، گوراب‌گسکر، کرگانرود و آستارا به مغان منتهی می‌شد.

سلطه‌ی حکومت مرکزی بر گیلان، با آغاز برقراری روابط بازرگانی ایران و اروپا از طریق گیلان هم‌زمان گردید. در این زمان امپراتوری عثمانی راه‌های ارتباطی ایران و اروپا را بسته بود. به همین دلیل کمپانی‌های تجاری اروپایی، به ویژه انگلیسی در پی ارتباط با ایران از طریق شمال بودند. آنتونی جنکینسون (Anthony Jenkinson) برای نخستین بار کمپانی مسکوی را به سال ۱۵۵۷ میلادی در روسیه تأسیس نمود تا راه‌های بازرگانی با آسیای مرکزی را طرح و کشف نماید. کمپانی از طریق بندر آستاراخان روسیه وارد دریای خزر گردید. یکی از اهداف کمپانی

مسکوی خرید ابریشم از ایالات ساحلی جنوب و غرب این دریا؛ شیروان، گیلان و مازندران بود. هدف دیگر استفاده از جاده‌های تجاری ایران برای دستیابی به هندوستان بود.

اگرچه نخستین مذاکرات جنکینسون و دوستانش با دربار صفوی با موفقیت همراه نبود و شاه تهماسب صفوی در سال ۱۵۶۲ دست رد بر سینه‌ی وی زد، اما آنان ناامید نشدند و در سفر چهارم خود، در سال ۱۵۶۶ موفق به دریافت فرمان آزادی مسافرت و تجارت در همه‌ی کشور از طریق گیلان و معافیت از مالیات گردیدند. در این زمان لورنس شاپمن (laurence chapman) نماینده‌ی کمپانی مسکوی به گیلان اعزام گردید تا بندری مناسب برای کشتی‌های شرکت و نوع و مقدار کالاهای مورد نیاز مردم منطقه را ارزیابی کند. او در گزارش خود راه‌های گیلان را برای مسافرت بسیار دشوار توصیف نمود و با کنایه زمینه‌های گسترش تجارت با گیلان را چنین بیان نمود: «جز مردم فقیر که احتیاج شدید به خرید برنج برای ادامه‌ی زندگی داشتند، چیز دیگری برای ما مفید واقع نشد. آن‌ها بیش از بیست من بار روی قاطر نمی‌گذاشتند و نمی‌خواستند که بار از زین تا حد زیادی به پایین کشیده شود». شاپمن مردم شهر لاهیجان، لنگرود و رودسر را پس از حمله‌ی شاه عباس صفوی چنان غارت‌شده مشاهده نمود که کسی قادر به خرید حتی یک کرسی هم نبود. مهم‌ترین کالاهایی که می‌شد خرید، ابریشم خام بود که در تابستان هر من لاهیجانی آن ۳۸ شاهی به فروش می‌رسید (رایینو: صص ۵۲۰-۵۲۱).

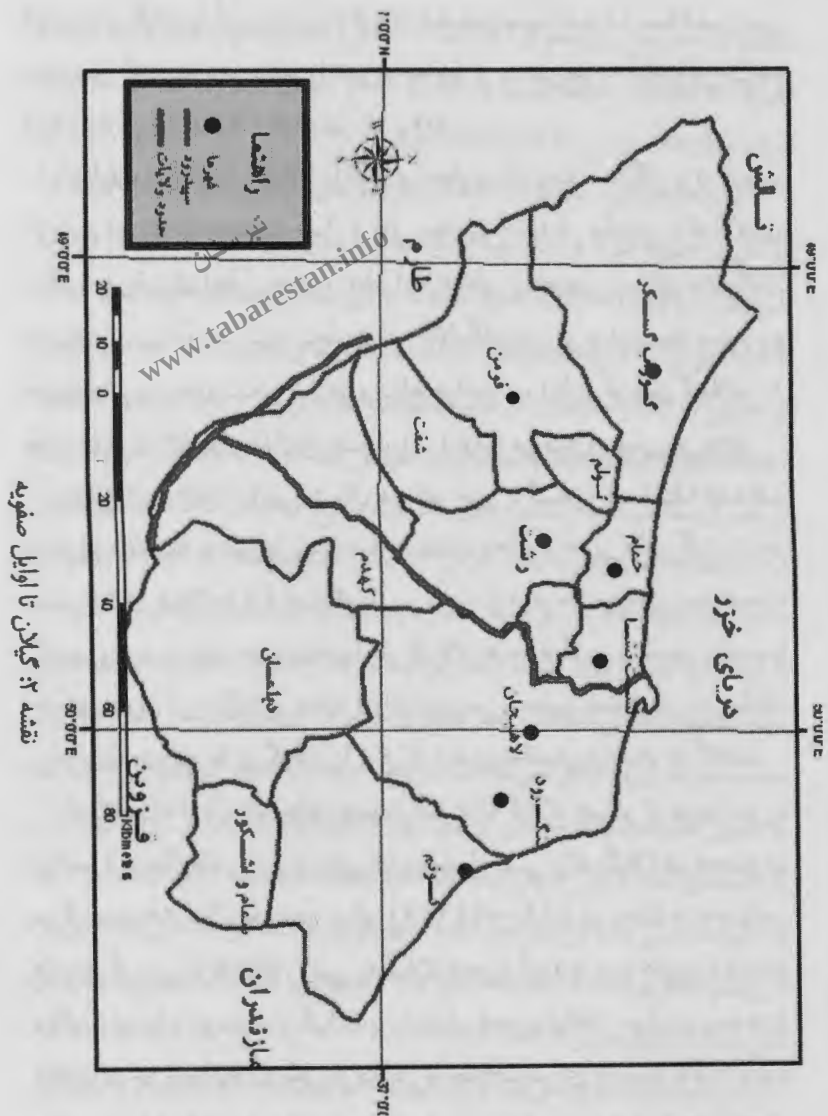
در دوره‌ی شاه عباس، به دلیل این که خود شاه در تجارت ابریشم نقش مهمی داشت، پرورش کرم ابریشم، اساسی‌ترین منبع ثروت شد و درآمد گیلان، به بیش‌ترین حد خود رسید. امتیازاتی که از بابت فروش این

فراورده‌ی گران بها نصیب مردم گیلان شد، موجب شد تا ساکنین این سرزمین آشوب زده، صلح را تجربه نمایند و به تدریج به آرام‌ترین مردم ایران تبدیل شوند (خودزکو: صص ۲۳ - ۲۴).

تجارت ابریشم در گیلان با الگوی تجاری آن زمان سازگار بود. قیمت ابریشم نسبت به وزنش، حمل و نقل تجاری آن را در مقیاس با کالاهای دیگر، به رغم شرایط سخت و دشوار ارتباطی و امنیتی، برای بازرگانان دوردست سودآور می‌کرد. تجارت این کالا، گاه بیش از صد درصد سود به همراه داشت. به نوشته‌ی شاردن، سیاح فرانسوی، ایالت کوچک گیلان ۱۰ هزار عدل از ۲۳ هزار عدل ابریشم ایران را تولید می‌کرد (عظیمی: ص ۴۵).

برقراری ارتباط نواحی شمال دریای خزر با گیلان که ابتدا اهداف تجاری داشت، به تدریج زمینه‌ساز دست بردها و راهزنی‌هایی گردید. در سال ۱۶۳۶ (۱۰۴۵ ق) استنکورازین، افسر نافرمان روسی به همراه گروهی از سربازان خود به سواحل گیلان هجوم آورد و شهر رشت را غارت نمود. مردم گیلان علیه قزاقان روس تجهیز شدند و به مقابله برخاستند. روس‌ها نیز گیلان را ترک کردند و به کشتی‌هایشان بازگشتند.

این حادثه از آن رو حائز اهمیت است که گیلان هرگز از دریا مورد تهاجم قرار نگرفته بود و دریای خزر ساحل امنی برای گیلانیان محسوب می‌گردید. ۲۶ سال بعد، در سال ۱۶۶۱ (۱۰۷۱ ق) در زمان شاه عباس دوم نیز گروهی از قزاقان روسی به گیلان هجوم آوردند و به غارت رشت و دیگر شهرها و روستاهای گیلان پرداختند. هجوم قزاقان حوزه‌ی رود دون از دریای خزر به گیلان، یکی از دلایل توجه امپراتوری روسیه به گیلان بود و موجب شد تا این امپراتوری نوپای توسعه طلب، به اندیشه‌ی الحاق گیلان به قلمرو خود افتد و در پی نفوذ به این منطقه باشد.



۸ گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه

پس از شاه عباس اول، دولت صفوی رو به ضعف و انحطاط نهاد. در دوران شاه سلطان حسین نابسامانی کشور و حکومت به اوج رسید، به گونه‌ای که دولت نه تنها قادر به رفع شورش افغانیان در قندهار نگردید، بلکه محمود غلجایی، فرمانده آنان، به پایتخت صفویه تاخت. وی در سال ۱۸۲۰ م لشکر شاه را در نزدیکی اصفهان شکست داد و این شهر را چند ماه به محاصره درآورد.

ولی عهد، تهماسب میرزا، که برای گردآوری نیروی کمکی به طرف شمال حرکت کرده بود، در قزوین خبر سقوط اصفهان و خلع پدر را شنید و خود را تهماسب دوم، پادشاه ایران خواند. وی برای دفع یورش افغانی‌ها از روسیه و عثمانی کمک خواست، اما آنان نه تنها پاسخی به پادشاه فراری صفوی ندادند، بلکه فرصت را مغتنم شمردند و بخش‌هایی از غرب و شمال ایران را به تصرف درآوردند.

پتر کبیر، امپراتور روسیه که سودای تبدیل دریای خزر به دریاچه‌ای روسی و رسیدن به آب‌های گرم را در سر می‌پروراند، در سال ۱۷۲۱ به همراه عده‌ای از زبده‌ترین افسران خود تا شهر دربند پیش آمد. حاکم گیلان خود را در تهدید سپاهی از افغانیان به فرماندهی زبردست‌خان دید، طی نامه‌ای از تزار روسیه یاری طلبید. پتر چهارده ناو جنگی به فرماندهی سرهنگ شیپوف از آستاراخان راهی انزلی نمود. قوای روس در نوامبر ۱۷۲۲ پای به بندر پیربازار گذاردند. شیپوف دو گروهان را برای محافظت از کشتی‌ها در پیربازار گماشت و به همراه بقیه‌ی قوا رهسپار رشت گردید. افغان‌ها با اطلاع از ورود روس‌ها از تصرف گیلان صرف‌نظر نمودند. شاه تهماسب دوم که پیش‌تر سفیری به نام اسماعیل بیگ را مأمور

ساخته بود تا از گیلان به روسیه برود و با روس‌ها برای بیرون راندن افغانی‌ها مذاکره کند، با آگاهی از اشغال رشت، فرستاده‌ای به رشت گسیل نمود تا از سفر اسماعیل‌بیگ جلوگیری کند. وی به حکمران گیلان نیز فرمان داد تا برای تخلیه‌ی ارتش روس از گیلان اقدام کند.

روس‌ها با حيله و پیش‌دستی اسماعیل‌بیگ راهزنی روسیه نمودند تا در آن‌جا به نمایندگی از دولت ایران، در قبال بیرون راندن افغانی‌ها، در موافقت‌نامه‌ای استان‌های ساحلی خزر، از جمله گیلان را به امپراتوری روسیه واگذار نماید. از سوی دیگر فرمانده قوای روسیه به تقاضای حکمران گیلان مبنی بر تخلیه‌ی گیلان پاسخ منفی داد. حاکم گیلان به یاری حاکمان گسکر و آستارا لشکری ۲۰ هزار نفره تدارک دید و به کاروانسرای محل اقامت روس‌ها حمله برد. لشکری ۵ هزار نفره نیز به کشتی‌های روسی در پیربازار حمله برد. هر دو نیرو در برابر پایداری ارتش روسیه شکست خوردند.

پس از این نبردها، چهل گردان سرباز داوطلب تازه نفس دیگر وارد گیلان گردید و لواشف، فرمانده این قوای اعزامی، فرماندهی ارتش روسیه در گیلان را از شیپوف تحویل گرفت. قوای روسیه برای پایداری در برابر نبرد چریکی و نامنظم احتمالی گیلانی‌ها، درختان جنگلی پیرامون رشت را بریدند و از این راه سوخت کافی نیز برای خود فراهم نمودند.

پس از آن‌که روس‌ها رسماً گیلان را به قلمرو خود الحاق نمودند، درگیری مردم گیلان با روس‌ها شدت گرفت. پتر کبیر در سپتامبر ۱۷۲۴ قوای دیگری به فرماندهی ماتیوشکین از باکو به گیلان اعزام کرد. این قوا در بین راه با عملیات ایذایی قوای ۲۰ هزار نفری حکمران آستارا به ستوه

گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه / ۶۱

آمد، اما بالاخره بر اوضاع گیلان مسلط گردید. در ژوئن ۱۷۲۵ قوای روس به استحکامات وزیر گیلان در شرق گیلان حمله برد و لاهیجان را نیز به تصرف درآورد (لارنس لکهارت: صص ۲۷۸، ۲۹۲).

بدین ترتیب روس‌ها تا زمان ظهور نادرشاه افشار به مدت ده سال در گیلان مستقر گردیدند. روس‌ها در این سال‌ها از دو جنبه‌ی بسیار مهم بر اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان تأثیر نهادند: الف. سیاست تغییر ترکیب قومی؛ پتر کبیر تعداد زیادی از ارمنیان و گرجیان را در گیلان سکونت داد. او به ارمنیان وعده داد که اگر جمعیت‌شان بر گیلانی‌ها فزونی یابد، بومیان گیلان را به نقاط دیگر کوچ خواهد داد. سیاست تغییر بافت دموگرافیک گیلان، با مرگ پتر در سال ۱۷۲۵ به فراموشی سپرده شد. ارمنیانی که از آن زمان ساکن رشت و انزلی شدند، در سه قرن بعد تأثیرات بسزایی در زندگی اجتماعی و اقتصادی گیلان برجای گذاشتند.

ب. تحول در نظام سیاسی و اقتصادی؛ حضور روس‌ها در گیلان عناصر نوین سرمایه‌داری را به منطقه انتقال داد. این تحول موجب شد تا گیلان برای نخستین بار دارای شهری مرکزی (رشت) شود که کانون ارتباطات گیلان با دولت مرکزی و کشورهای دیگر باشد. اشغال‌گران روسی به علت موقعیت مکانی رشت، این شهر را به کانون تمرکز نیروهای نظامی و سیاسی خود، برای کنترل بر این منطقه تبدیل کردند. دسترسی رشت با توجه به بریدگی ساحلی انزلی برای تجارت داخلی و خارجی در منطقه بدیلی نداشت. بهترین نقطه‌ی تماس سواحل این دریا با نواحی داخلی ایران از این نقطه آغاز می‌شد. این نقطه از طریق بنادر پیربازار و انزلی در کنار تالاب انزلی به دریای خزر دسترسی می‌یافت و نیز در ابتدای جاده‌ی

اصلی ارتباطی جلگه‌ی گیلان به نجد ایران قرار داشت (عظیمی: ص ۷۷). اقدامات و تحولاتی که روس‌ها در گیلان انجام دادند، از قصد و نیت این دولت برای حضور دائمی در گیلان حکایت داشت، اما پس از مرگ پترکیر در سال ۱۷۲۵ به دلایل زیر، سیاست دولت روسیه در مورد گیلان و ایالات شمالی ایران تغییر نمود و سرانجام به خروج روس‌ها از ایالت شمالی ایران انجامید:

الف. جانشینان اولیه‌ی پترکیر؛ کاترین اول، پتر دوم و آنا ایوانوونا حکومت‌های کوتاه و متزلزلی داشتند و در دوران آن‌ها سیاست‌های بلندپروازانه‌ی پترکیر دنبال نگردید.

ب. در ایران با ظهور نادرقلی افشار، سپه‌سالار ایران و پیروزی‌های برق‌آسای او بر افغان‌ها و عثمانی‌ها، دولت مرکزی ایران پس از مدت‌ها نیرومند گردید و بر روس‌ها فشار آورد که از گیلان و سایر ایالات شمالی ایران خارج شوند.

۳. آب و هوای گرم و مرطوب گیلان برای سربازان روسی نامساعد بود و آنان را با مصائب و سختی‌های زیادی مواجه نمود. آنا ایوانوونا ملکه‌ی روسیه از شیوع بیماری وبا در گیلان و تلفات سنگین سربازان روسی دچار وحشت گردید و در سال ۱۱۴۳ ه‍.ق (۱۷۳۱ م) در نامه‌ای به شاه تهماسب دوم، آمادگی خود را برای احضار سربازان روس و خروج از گیلان اعلام نمود (لارنس لکهارت: ص ۳۹۴).

علی‌رغم اقدامات روس‌ها در پاکسازی جنگل‌های پیرامون رشت، هانوی (Hanway) در سال ۱۱۵۷ (۱۷۴۴ ه‍.ق) هوای رشت را تا اندازه‌ای ناسالم توصیف می‌کند. طبق مشاهدات او ارامنه‌ای که از عثمانی برای خرید ابریشم به این شهر می‌آیند، معمولاً در فاصله‌ی یک روز راه

گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه / ۶۳

توقف می‌کنند و نمایندگان خود را برای معامله به این شهر می‌فرستند (رایینو: ص ۷۲).

نادرقلی میرزا دولت روسیه را وادار نمود تا براساس قراردادهای رشت (۲۱ ژانویه ۱۷۳۲) و گنجه (۱۰ مارس ۱۷۳۵) از گیلان و دیگر نواحی اشغالی ایران خارج شود. نادرقلی میرزا در همین سال (۱۱۴۸ قمری) در دشت مغان رسماً تاج‌گذاری نمود.

نادرشاه افشار در قبال خروج مسالمت‌آمیز روس‌ها از گیلان، تنها به این دولت حق داشتن یک کنسولگری در رشت و یک اقامتگاه در بندرانزلی برای تجارت ابریشم گیلان واگذار کرد (خودزکو: ص ۳۲).

حضور ده ساله‌ی روس‌ها در گیلان موجب شد تا نظام بزرگ زمین‌داری و مالکیت خصوصی بر زمین جای مالکیت دولتی و خاصه شدن اراضی گیلان را بگیرد. این تحول، تأثیر بسزایی در حیات اجتماعی و اقتصادی گیلان، به‌ویژه روستاهای آن نهاد. روستاها هم‌چون نیمه‌ی دوم حکومت صفوی، از شاه‌عباس اول به بعد، به‌طور مستقیم با عمال حکومت رابطه‌ی مستقیمی نداشتند. با افزایش مالکیت اربابی، رابطه‌ی روستاییان با کارگزاران حکومت بر عهده‌ی مالکان زمین قرار گرفت. مالکان موظف بودند مالیات را به همراه بهره‌ی مالکانه، از زارع وصول نمایند.

مالکان زمین هم‌چون مالکان دیگر نواحی ایران، در شهرها و مراکز اداری سکونت یافتند و از طریق مباشران و کدخدایان با روستاییان رابطه برقرار نمودند اما نسبت به کارگزاران حکومتی پیشین، برای اخذ بهره‌ی مالکانه و مازاد تولید اقتصادی روستاییان از آزادی عمل و تحرک جغرافیایی بیش‌تری برخوردار بودند. تحرک جغرافیایی، مازاد اقتصادی و

انباشت ثروت نقش مهمی در تمرکز بیش‌تر سیاسی - اقتصادی شهر رشت ایفا کرد.

تمرکز بیش‌تر ثروت در منطقه، نشان‌دهنده‌ی امنیت نسبی اقتصادی در گیلان است. از این دوره، رشت به مکان اصلی جذب سرمایه و مازاد اقتصادی منطقه تبدیل گردید (عظیمی: صص ۶۲-۶۳).

در این زمان حتی شرکت‌های تجاری انگلیسی نیز در صدد ایجاد روابط تجاری با گیلان برآمدند و در دسامبر ۱۷۳۴ امتیاز حمل و نقل کالا را به ایران از روسیه، از آنا ایوانوونا دریافت نمودند. اندکی بعد جان التون (Jan Elton)، انگلیسی‌زیرکی که پیش‌تر در خدمت پتر کبیر بود، از راه رود ولگا وارد خزر شد و با پیمودن طول دریای خزر، در ژوئن ۱۷۳۹ وارد رشت شد. وی گزارش‌های تجاری مساعدی از گیلان به انگلستان ارسال نمود و بازرگانان انگلیس را برانگیخت تا از پارلمان بریتانیا مجوز گسترش روابط بازرگانی با گیلان به دست آورند. دولت روسیه به فعالیت‌های جان التون بدگمان شد و به دنبال آن روابط او با آراپوف کنسول دولت روسیه در گیلان رو به تیرگی نهاد.

این بدگمانی‌ها و حساسیت‌های دولت روسیه نسبت به منافع خود در دریای خزر موجب شد تا امپراتریس روسیه به تقاضای نادرشاه برای تأسیس ناوگان در دریای خزر پاسخی مناسب ندهد. نادرشاه نیروی دریای شمال کشور را برای سرکوبی لزگی‌های قفقاز شمالی که در مرزهای ایران و روسیه مستقر بودند، می‌خواست. این شرایط سبب شد تا جان التون به خدمت دولت ایران درآید. او فعالیت کشتی‌سازی برای دولت ایران را در نزدیکی لنگرود آغاز نمود (رابینو: صص ۳، ۵۴۳). نخستین کشتی ساخته شده‌ی التون، پر ظرفیت و مجهز به ۲۰ قبضه توپ بود. به

گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه / ۶۵

همین علت، نادرشاه با اعطای لقب جمال‌بیگ به التون، او را تبعه‌ی دولت ایران نمود. التون نیز در برابر اقدامات و تحریکات دولت روسیه و هم‌چنین وسوسه‌های دولت انگلستان برای به خدمت گرفتن دوباره‌ی او مقاومت نمود. التون پس از مرگ نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷ (۱۱۶۱ ه‍.ق) نیز به کار خود ادامه داد (سیدجوادی: ص ۱۰۱).

روتن تجاری گیلان در دوره‌ی اشغال روسی‌ها و حکومت نادرشاه، شکوفایی نسبی زندگی اقتصادی را در شهرهای بزرگ گیلان، به‌ویژه رشت به دنبال داشت، اما نواحی عشایری و روستایی دور افتاده‌ای هم‌چون تالش در برابر مالیات‌های مضاعف دولت به ستوه آمدند. تالشان آستارا در سال ۱۱۴۷ ه‍.ق، با اخراج مأمورین مالیاتی نادرشاه دست به اسلحه بردند و در کوهستان‌های جنگلی و دشوارگذر منطقه موضع گرفتند. نیروهای اعزامی نادرشاه به کمک برخی امرای محلی تالش قیام را سرکوب کردند و تعداد بسیاری از تالشان را کشتند (احمدی: صص ۹۰-۹۱). کوک در گزارش سال ۱۷۴۶ خود در این باره نوشته است که ابریشم خام و الیاف ابریشمی در گسکرات بر اثر فشارهای دولت نادرشاه از بین رفته است (رایینو: ص ۱۷۲).

پس از سرکوبی مردم تالش‌نشین گیلان، نادرشاه در تعقیب سیاست‌های جابه‌جایی اقوام و طوایف در دوره‌ی صفوی، برای استحکام پایه‌های حکومت خود در منطقه، تعدادی از طوایف ترک زبان را در تالش اسکان داد و بنا بر تحقیق بازن، طوایفی هم‌چون اشیک آغاسی به منطقه وارد شدند (بازن: ص ۵۱۲).

لشکرکشی‌های پیاپی نادر، هزینه‌های سنگینی بر دوش مردم کشور و به‌ویژه گیلان نهاد و وی را کج خلق کرد تا این‌که در سال ۱۱۶۰ ه‍.ق (ژوئن

۱۷۴۷) سران سپاهش در توطئه‌ای شبانه او را به قتل رساندند. پس از قتل نادر، برادرزاده‌اش علی‌قلی خان که در توطئه شرکت داشت، با نام عادل‌شاه خود را پادشاه ایران نامید. پس از مرگ پادشاه مقتدری چون نادر، شیرازه‌ی امور از هم پاشید و هرج و مرج بر کشور حاکم گردید.

در این دوره، گیلان از کانون‌های اصلی کشمکش‌های مدعیان حکومت بود. تنها چند ماه پس از این‌که عادل‌شاه، احمدخان را به حکومت گیلان فرستاد، امیراصلاح‌خان، حاکم آذربایجان که با استفاده از اوضاع آشفتگی کشور قیام نموده بود، سپاهی مرکب از جنگجویان افغانی تحت امر خود را به گیلان اعزام نمود. سپاه مزبور، اموال بازرگانان انگلیسی را در رشت به تاراج برد، ولی نتوانست به شهر و ساکنان آن خسارتی وارد نماید. سربازان دولتی، به یاری مردم، سپاه افغان را شکست دادند. اندکی بعد با سقوط حکومت کوتاه عادل‌شاه در ۱۱۶۲ ه‍.ق، هرج و مرج در گیلان شدت گرفت و حاجی جمال فومنی، از مالکان و متنفذان گیلان زمام امور را به دست گرفت.

در این زمان جان التون به کار کشتی‌سازی در گیلان ادامه می‌داد و بسیاری از کارگران گیلانی در کارگاه کشتی‌سازی او مشغول به کار بودند. حاجی جمال به طمع ضبط اموال التون علیه وی توطئه کرد. ابتدا با تحریک کارگران کشتی‌سازی به جان او سوءقصد شد که نافرجام ماند، سپس حاجی جمال با نیرنگ، التون را دستگیر کرد و در آوریل ۱۷۵۱ به قتل رسانید (سیدجواد: ص ۱۰۱).

در این دوران، گیلان صحنه‌ی تاخت و تاز و رقابت بین مدعیان سلطنت نیز بود و حکومت، چندین بار بین محمد حسن خان قاجار، آزادخان افغان و کریم‌خان زند دست به دست شد. حاجی جمال و

گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه / ۶۷

بعدها فرزندش، هدایت‌خان سعی در حفظ حاکمیت گیلان داشتند. هدایت‌خان در کشاکش مبارزه‌ی کریم‌خان زند و مدعیان حکومت، حکمران انتصابی او را از گیلان بیرون راند، اما کریم‌خان پس از سرکوبی و دستگیری هدایت‌خان او را بخشید و پس از مدتی دوباره در سال ۱۱۷۵ به حکومت گیلان منصوب نمود. در این دوره دو روند بسیار مهم در جغرافیای سیاسی و تاریخی گیلان تأثیر بسزایی ایفا نموده است:

۱. قدرت گرفتن حاکمی بومی و قوی در گیلان یک‌پارچه؛ هدایت‌الله‌خان فومنی در دوره‌ی طولانی حکومت بر گیلان، بلامنازع بر کل گیلان و سرزمین‌های حاشیه‌ای آن از جمله تالش حکمرانی نمود. حاکم گیلان ضمن آن‌که از اختیارات و قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، هرگاه حکومت مرکزی ایران را نیرومند می‌یافت، خود را نماینده‌ی حکومت مرکزی می‌دانست و هرگاه آن را ضعیف می‌دید، به آن بی‌اعتنایی می‌کرد.

۲. شکل‌گیری ایالت مستقل تالش؛ برخلاف روند یک‌پارچه‌سازی حکومت گیلان در زمان هدایت‌خان، خان‌های آستارا و لنکران (شمال تالش) که پس از نادرشاه قدرت گرفته بودند، درصدد تشکیل یک واحد سیاسی مستقل و نیرومند برآمدند. هدف این خان‌ها نه تنها تسلط بر بخش‌هایی از گیلان بلکه ائتلاف با خان‌های متمرّد همسایه در قفقاز (شیروان و قره‌باغ) و بهره‌گیری از یاری امپراتوری روسیه برای تشکیل دولتی مستقل بود.

هدایت‌الله‌خان، در دوره‌ی کریم‌خان زند و هرج و مرج پس از آن دوره تا زمان ظهور آغامحمدخان قاجار زمام امور گیلان را در دست داشت. او

نه تنها بر تمام بلوک پیشین بیه پیش و بیه پس بلکه بر رود کورا، در سرحد شیروان تا کلارستاق در غرب مازندران حکم می‌راند.

در این زمان جمال‌الدین میرزا معروف به قره‌خان، حاکم آستارا و تالش شمالی که از سرداران نادرشاه بود، در صدد استقلال و توسعه‌ی حکومت خود برآمد. وی با تکیه بر زمین‌داران کوچک تالش به افزایش قدرت خود پرداخت و اموال زمین‌داران بزرگ تالش را به تصرف درآورد. وی با هدف تسلط بر سراسر تالش و حتی گیلان، سعی کرد تا به دولت روسیه نزدیک گردد. ظُهراب‌بیگ، یکی از زمین‌داران بزرگ تالش به دربار کریم‌خان زند رفت و پرده از تمایلات خان تالش برداشت. وی با سپاهی مأمور سرکوبی قره‌خان گردید. قره‌خان دستگیر و روانه‌ی شیراز شد و چند سالی را در زندان گذراند. مدتی بعد، ظُهراب‌بیگ در اتحاد با هدایت‌الله‌خان، حاکم گیلان، راه نافرمانی از وکیل‌الرعا یا را پیشه ساخت.

کریم‌خان که قره‌خان را برای چنین روزی در زندان نگه داشته بود، با هدایای فراوان، او را از زندان بیرون آورد و به تالش شمالی فرستاد. قره‌خان بلافاصله با ظُهراب‌بیگ وارد جنگ شد و وی و تمام مخالفان را با یاری کریم‌خان از بین برد و بر سراسر اولوف و دشت وند؛ بلوک‌های منتهی‌الیه شمالی تالش در شمال‌غربی لنکران کنونی، تسلط پیدا کرد.

پس از مدتی، قره‌خان که در اندیشه‌ی بسط قدرت خود بر دیگر نواحی تالش بود، به آستارا، بزرگ‌ترین شهر تالشان حمله برد و شجاع‌الدین‌خان، حاکم موروئی آن‌جا را به قتل رسانید. وی سپس ناحیه‌ی تالش‌نشین و یلک‌یچ، به مرکزیت نمین را در غرب آستارا به تصرف درآورد. این ناحیه در دامنه‌ی غربی رشته‌کوه تالش و نزدیکی اردبیل قرار داشت و

گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه / ۶۹

بیرون از محدوده‌ی جغرافیایی و طبیعی گیلان قرار داشت و بیش‌تر ساکنان آن را تالشان تشکیل می‌دادند.^۱

هدایت‌الله‌خان فومنی، حاکم گیلان پس از دو بار شورش نافرجام علیه کریم‌خان و دستگیر شدن، بخشیده شد و در حکومت گیلان ابقا گردید. وی سعی نمود که در قالب نماینده‌ی پادشاه ایران و حاکم رسمی گیلان، بر تمام گیلان و تالش سلطه‌ی کامل برقرار نماید. از این رو قره‌خان که می‌دانست، هدایت‌خان متصرفات او را به رسمیت نمی‌شناخت، در صدد اتحاد با امرای کرگانرود و اسالم برآمد و در نهایت با حيله، این بلوک‌های تالش‌نشین را نیز به تصرف درآورد.

در سال ۱۷۶۸ هدایت‌خان با ۱۲ هزار نفر به تالش جنوبی آمد، قره‌خان با افراد صاحب نفوذ منطقه متحد شد و ضمن انباشت آذوقه و مهمات، قلعه‌ی شیندان در ارتفاعات بالادست آستارا را سنگر ساخت. هدایت‌خان با استفاده از مخالفان، قلعه‌ی شیندان را محاصره نمود. قره‌خان و متحدانش پس از کمبود شدید آذوقه، تسلیم شدند. آنان را در رشت تحت نظر گرفتند. در این زمان، فرد با نفوذی به نام شاه‌ماریگ دریغی، حدود چهار سال بر منطقه‌ی تالش حاکم شد و هدایت‌خان به یاری میرعسگریگ، یکی از فرزندان قره‌خان، شاه‌ماریگ را از تالش فراری داد. میرعسگریگ پس از تسلط بر تالش علیه هدایت‌خان طغیان کرد. میرمصطفی‌خان، فرزند دیگر قره‌خان با فریب هدایت‌الله‌خان، برای سرکوبی برادرش راهی تالش شمالی شد و نیز براساس نقشه‌ای از پیش

۱. این ناحیه به تدریج ترک‌زبان گردید، به طوری که تالش ترک نامیده می‌شد. این ناحیه امروز در شهرستان نمین قرار دارد و هنوز ساکنان هفت روستای آن به مرکزیت عنبران، تالش‌اند.

طراحی شده قره‌خان و یارانش را از رشت فراری دادند.

قره‌خان پس از تسلط دوباره بر تالش شمالی، طی فرمانی حکومت خان‌نشین تالش را در نسل خود ارثی نمود و یک نسخه از آن را برای خان‌های اطراف ارسال کرد. وی هم‌چنین حاکمان نواحی مختلف را موظف کرد که هر ساله مبلغ هنگفتی پیش‌کش برای وی بفرستند.

وی از قدرت مالی زمین‌داران تالش برای تحکیم قدرت نظامی خود سود جست و در حدود ۳ هزار نیروی چریک فراهم آورد. قره‌خان برای مقابله با هدایت‌خان، نظرعلی‌خان شاهسون، حاکم اردبیل را با خود همراه نمود. در حمله‌ی نافرجام حکام تالش و اردبیل به رشت، نظرعلی‌خان اسیر شد و در انزلی تحت نظر قرار گرفت. اندکی بعد اصلان‌خان، حاکم کرگانرود و ابراهیم‌خان، حاکم اسالم که در این زمان از نزدیکان و ملتزمان درگاه هدایت‌خان محسوب می‌شدند، با همکاری حاکم گسکر به انزلی حمله بردند و نظرعلی‌خان را رها ساختند و جملگی با قره‌خان ائتلاف کردند.

مرگ کریم‌خان زند در سال ۱۱۹۳ ه‍.ق به این ائتلاف فرصت مناسبی برای هجوم دوباره به گیلان داد. اینان پس از انعقاد پیمان اتحاد و انتخاب نظرعلی‌خان به فرماندهی سپاه در گسکر، رهسپار رشت گردیدند و مرکز گیلان را به تصرف درآوردند. هدایت‌الله‌خان که به علی‌مرادخان زند در اصفهان پناه برده بود، به یاری جانشین کریم‌خان، دوباره حکومت گیلان را باز یافت و قره‌خان و متحدانش عقب‌نشینی نمودند. قره‌خان که از اتحاد با حاکم اردبیل به اهداف خود دست نیافته بود، سعی نمود با فتح‌علی‌خان قبه‌ای، حاکم شیروان ائتلاف کند، اما فتح‌علی‌خان با هدایت‌الله‌خان و حکومت زندیه متحد گردید و در سال ۱۷۸۱ به تالش لشکرکشی نمود.

گیلان، از سقوط دولت صفوی تا روی کار آمدن قاجاریه / ۷۱

اندکی بعد آغامحمدخان قاجار که پس از مرگ کریم خان از شیراز گریخته و مدعی سلطنت بود، در سال ۱۱۹۵ رشت را به تصرف درآورد. هدایت‌الله خان به یاری فتح‌علی خان، حاکم شیروان بار دیگر حکومت گیلان را به دست آورد. این بار حاکم گیلان به تقاضای اتحاد خان تالش پاسخ نداد و در سال ۱۷۸۴ اردبیل و لنکران را به تصرف درآورد. وی قره خان و متحدانش را دستگیر و روانه زندان باکو نمود. دولت روسیه که دوباره در اندیشه‌ی نفوذ به قفقاز و شمال ایران بود، فتح‌علی خان را برای آزادی قره خان تحت فشار قرار داد. خان تالش این بار نیز نجات یافت و راهی لنکران، مقر حکومت خود گردید. وی از همین زمان ارتباط خود را با دولت روسیه تحکیم بخشید و طی نامه‌ای به امپراتور روسیه، رسماً سپاهیان دولت روسیه را به تالش دعوت نمود.

از سوی دیگر، آغامحمدخان قاجار به تدریج بر حریفان خود غلبه نمود، جانشینان کریم خان را از مناطق شمالی ایران راند و در سال ۱۲۰۰ ه‍.ق به حکومت هدایت خان که به زندیه وفادار مانده بود، پایان داد و گیلان را به تصرف درآورد (احمدی: صص ۹۷، ۱۰۳).

گیلان در دوره‌ی پرتنش بین نادرشاه و به قدرت رسیدن قاجاریه، توسعه‌ی چندانی نیافت. کم‌لین (Gmelin) در سال ۱۷۷۲ (۱۱۵۷ ه‍.ق) از گیلان دیدن نموده و درباره‌ی رشت، مرکز گیلان چنین نوشته است: «خانه‌های رشت نزدیک به هم و در اطراف نقاط اصلی شهر واقع شده است و دیگر خانه‌ها بدون هیچ گونه نظمی در جاهای دیگر پراکنده‌اند. رشت دارای دروازه و یا دیواری نیست و به سبب بازرگانی قابل توجه آن، که از مدت‌ها پیش وسیله‌ی امرار معاش این مردم است و ساکنان زیادی که در آن زندگی می‌کنند و هم چنین رقابت‌های بازرگانی که باعث جلب بازرگانان کشورهای مختلف

آسیا و اروپا به این منطقه می‌شود، باید به آن نام شهر داد» (رابینو: ص ۷۳). در دوره‌ی حکومت طولانی هدایت‌الله‌خان، تعداد زیادی از مهاجران ارمنی، روس، هندو و یهود مقیم رشت بودند و هر دسته کاروان‌سراییی جداگانه داشتند. هدایت‌خان زیرک بود و می‌دانست که باید از آن‌ها به منظور رونق بازرگانی حمایت نماید، اما مردم رشت زفتان‌خوبی با آنان نداشتند (رابینو: ص ۵۴۸).

۹. گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه

تحولات مهم سیاسی و اقتصادی اواخر سده‌ی ۱۸ و اوایل سده‌ی ۱۹ در عرصه‌ی نظام بین‌الملل موجب توسعه‌ی روابط نظامی، سیاسی و اقتصادی ایران با دول اروپایی و اهمیت ایران گردید. از این‌رو، مأموران جهان‌گردان و خاورشناسان اروپایی اطلاعات بسیاری درباره‌ی ایران و ایالات شمالی آن، به‌ویژه گیلان گردآوری کردند. این اطلاعات، جغرافیایی تاریخی و اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی کشور را روشن می‌سازد. با استفاده از این منابع می‌توان جغرافیای تاریخی گیلان را در این دوره با تفصیل بیشتری مطالعه کرد. بر این اساس به ویژگی‌های جغرافیای طبیعی، سیاسی و انسانی و اقتصادی گیلان خواهیم پرداخت.

۱.۹. قلمرو جغرافیای طبیعی گیلان در دوره‌ی قاجاریه: الکساندر خودزکو، کنسول روسیه در رشت طی دهه‌ی ۱۸۳۰ میلادی، و مِلْگوئِف، که در همین سال‌ها از گیلان بازدید نموده است، محدوده‌ی ایالت گیلان را در آثار خود مشخص نموده‌اند. خودزکو سهم گیلان از خط ساحلی دریای

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۷۳

خزر را ۳۷ فرسنگ ذکر می‌کند که به رودخانه‌ی لومیر می‌رسد^۱ و این ایالت را از ولایت اردبیل^۲ جدا می‌سازد و در جنوب شرقی سفیدتمش رود، میان گیلان و تنکابن (ولایتی از مازندران) فاصله می‌اندازد.^۳ فاصله‌ی میان مصب این دو رود، درازای ایالت گیلان است و فضای واقع میان دریا و خط‌الرأس کوه‌ها، پهنای آن، که از ۱۲ تا ۲۵ فرسنگ تغییر می‌کند (خودزکو: صص ۷-۸).

ملگوئف، با اندکی اغماض، محدوده‌ی گیلان را از مرز مازندران در شرق تا اداره‌ی گمرک آستارا در شمال می‌داند (ملگوئف: ص ۲۵۶).

محیط طبیعی گیلان هم‌چون ادوار گذشته برای خارج‌یانی که به این سرزمین پای می‌نهادند، جالب اما طاقت‌فرسا بوده است. لرد کروزون با توجه به اختلاف ارتفاع بین ساحل دریا (۲۵ متر پایین‌تر از سطح دریاهای آزاد) و کوه‌های البرز (۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ متر)، گیلان را به چهار نوار ممتد طبیعی تقسیم نموده است:

۱. رشته سواحل پست که در معرض امواج دریای خزر است؛ حرکت امواج و شدت بادهای شمالی و شمال غربی که بر سطح دریا مسلط است، مسافتی طولانی از ساحل را با شن‌هایی که باد آن‌ها را جابه‌جا می‌کند، به صورت تپه‌هایی با ارتفاع ۷ تا ۱۰ متر و عرض ۲۰۰ تا ۴۰۰ متر می‌پوشاند. در سمت دیگر این تپه‌های شنی به طرف داخل، رودخانه‌ها با رسوبات

۱. در این جا خودزکو دچار اشتباه کوچکی شده است. حدّ شمالی گیلان که در آن زمان بر مرز کرگانرود و آستارا منطبق بود، اندکی بالاتر از رود لومیر یعنی رودخانه‌ی قره‌سو یا چلونند است. در حدّ فاصل این دو رود، روستای ویزنه در درون کرگانرود قرار می‌گیرد.

۲. منظور آستارا است که در آن زمان جزء اردبیل و خان‌نشین نمین محسوب می‌شد.

۳. همان رودخانه‌ای که در شرق چابکسر، امروز نیز مرز طبیعی - اداری گیلان و مازندران است.

زیادی که همراه دارند، چون نمی‌توانند راهی به دریا باز کنند، وارد باتلاق‌ها و مرداب‌ها می‌گردند. این مرداب‌ها کانون بخارات مرطوب و زیان‌آورند. فشار امواج دریا از رسوبات رودهایی که به دشواری راهی به دریا گشوده‌اند، سدّی در دهانه‌ی مرداب ایجاد می‌کنند و آن‌جا را به روی کشتی‌ها می‌بندند. این مرداب‌ها تمام طول ساحل را می‌پوشاند. نمونه‌ی این مرداب‌ها، مرداب‌های انزلی و لنگرودند.

در فصول بارانی، همه‌ی این نواحی از آب‌های راگد پوشیده می‌شود. از گیاهان گندیده‌ی این نواحی بخارات مسموم و زیان‌آوری متصاعد می‌گردد. حشرات و خزندگان فراوان هوای آن را ناسالم کرده است.

۲. جنگل و زمین‌های قابل کشت از حاشیه‌ی مرداب‌ها تا کوهپایه‌ها که عرض آن بین ۳ تا ۳۰ کیلومتر تغییر می‌کند؛ از میان جنگل‌های انبوه، مسافران تنها با یاری راهنمایان محلی، کوره راهی می‌یابند. در این جنگل‌های مالاریاخیز، کلبه‌های روستایی پنهان شده‌اند و در برخی جاها زمین‌های صاف و همواری را برای کشت نیشکر، پنبه و برنج آماده کرده‌اند.

هیچ اروپایی نمی‌تواند در چنین فضای مرطوبی برای مدت طولانی اقامت نماید. بومیان منطقه نیز به بیماری‌هایی مانند، تب، استسقا و درد چشم مبتلا هستند. به همین دلیل ضرب‌المثل «گیلان را بین و بمیر» در منطقه رایج است.

۳. کمر بند دامنه‌های جنگلی که به صورت دیواره‌ای وسیع و شیبی جنگلی به سوی دریا کشیده می‌شود؛ در همین قسمت‌ها مسیل و تنگه‌هایی خیال‌انگیز وجود دارد و پوشیده از درختان بلوط، نارون، چنار، افرا، زبان گنجشک، شمشاد، گردو، آتش، سرو کوهی و سُرخدار است.

شهرها و مراکز پر جمعیت در این قسمت استقرار یافته‌اند. این نقاط

میان انبوه درختان جنگلی پنهان شده‌اند. وقتی مسافران وارد این منطقه می‌شوند، گمان می‌برند که هنوز از جنگل نگذشته‌اند، چون همه جا را غرق در شاخ و برگ گیاهان طبیعی می‌بینند. آنان در هر جا با مراتع و باغ‌هایی از میوه‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوند و به دشواری می‌پذیرند که وارد دهکده‌ای شده‌اند و یا به شهر بزرگی رسیده‌اند.

۴. قله‌های کوه‌ها که پوشیده از چراگاه‌های تُنک است و مه آن‌ها را می‌پوشاند؛ قله‌ها تقریباً همیشه با باریکه‌هایی از برف به نظر می‌رسند. به سبب نوسانات تدریجی حرارت، آب و هوای این محدوده گاهی کِیسل‌کننده و زمانی حیات‌بخش است. در منطقه‌ی خالی از درخت و در جنگل‌ها و در دامنه کوه‌هایی که بر آن‌ها مشرف است، ییلاق‌ها قرار دارند که ثروتمندان فصل گرما را در آن‌جا می‌گذرانند (کروزون: صص ۴۷۴، ۴۷۷).

ژاک دومورگان، باستان‌شناس فرانسوی در اواخر سده‌ی نوزدهم با مقایسه‌ی یافته‌های خود و اطلاعات اوایل سده‌ی هفدهم متوجه تغییرات خطوط ساحلی دریاچه‌ی خزر و پیش‌روی دلتای سفیدرود شده بود. دومورگان با توجه به نوشته‌ی اتین کاداش دو زالونکمنی (Etoenne Zalonkemeny) که در ۸ اوت ۱۶۰۲ لنگرود را در یک میلی دریا دیده، و نیز این‌که لنگرود در زمان دومورگان در ۱۲ کیلومتری ساحل قرار داشته و با این فرض که میل در سال ۱۶۰۲ معادل ۵۰۰۰ متر بود، نتیجه گرفته است که کرانه‌ی خزر طی سه سده، ۷۰۰۰ متر، یعنی بیش از ۲ کیلومتر در قرن، و ۲۴ متر در سال، پیش‌روی داشته است (دومورگان: ص ۲۶۲).

خودزکو در سال ۱۸۴۰ درباره‌ی هوای جلگه‌ی گیلان در تابستان نوشته است: «هوای گیلان به راستی هوای ناسالمی است. انواع تب و

چشم‌درد و استقسا، عمر ساکنان را کوتاه می‌کند، تا آن‌جا که به ندرت کسی به هفتاد سالگی می‌رسد، ولی این در مورد بخش پست گیلان و فقط برای قسمتی از سال یعنی از اول خرداد تا اول شهریور صادق است. در این محدوده، هوا آغشته به بخار مرداب‌ها و شالیزارهاست. پس از گذراندن روزهای گرم و خفقان‌آور، شب نیز هدیه‌ای از خنکی و استراحت به همراه ندارد. باید از بیم پشه‌ها و کک‌ها خود را در پشه‌بند در بند کشید... به همین سبب آنانی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسد، این وقت سال را به هوای پاک و سالم کوه‌ها پناه می‌برند و در زیر چادرها و یا آبادی‌های مرتفع، تابستان را به آخر می‌رسانند.» (خودزکو: ص ۷۰).

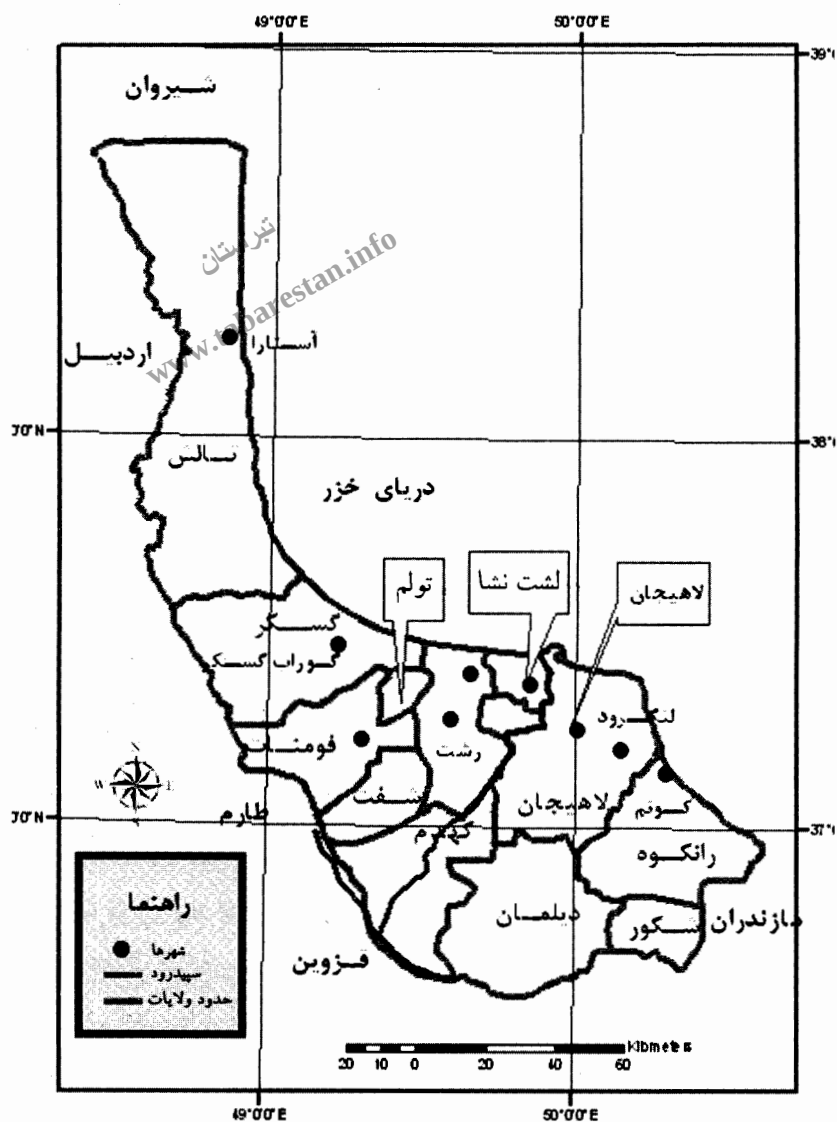
شرایط طبیعی گیلان، دفاع از این سرزمین را در این عصر (دوره‌ی جنگ‌های ایران و روسیه) آسان‌تر می‌ساخت. لرد کروزون معتقد است که راه‌های ناشناخته و نابسامان گیلان، جنگل‌ها و بوته‌زارهای نفوذناپذیر و باتلاق‌ها، موجب نفوذناپذیری گیلان است. وی هم چنین گفته‌ی کلنل مونتی را نقل می‌کند؛ اگر تنها ایرانیان با هم متحد باشند، به هیچ عنوان نباید یورشی از راه دریا ایشان را نگران سازد. در حقیقت به واسطه‌ی وضع بغرنج کنونی راه‌ها، برای یک دسته‌ی کوچک که خوب آماده و نیک راهنمایی شده باشند و اراده‌ای در کار باشد، امکان خنثی نمودن رخنه از طریق دریای خزر وجود دارد، چرا که در بدو امر، پیاده کردن سربازان کار دشوار و وقت‌گیری خواهد بود، ضمن آن‌که مهاجمان از لحاظ پیاده شدن، نفراتی را برای برطرف نمودن موانع آماده داشته باشند. به هنگام عبور از جنگل‌ها و مرداب‌ها اولین نفیر گلوله‌ها از کمینگاه‌ها برخواهد خاست، در صورت تصرف این محدوده نیز مرداب‌ها، درّه‌های تنگ و گردنه‌های نفوذناپذیر و پرتگاه‌های تند و تیز در پیش خواهد بود (کروزون: صص ۵۰۹ - ۵۱۰).

۲.۹. تقسیمات سیاسی گیلان در دوره‌ی حکومت قاجاریه: با استقرار حکومت قاجاریه در آخرین سال‌های سده‌ی هجدهم میلادی، اگرچه به دوران پر هرج و مرج دیگری پایان داده شد، اما ایران به طور جدی صحنه‌ی رقابت‌های سیاسی کشورهای قدرتمند جهان گردید.

قاجاریه هنوز نتوانسته بود به طور کامل بر تمام ایالات کشور مسلط شود و مدعیان را در گوشه و کنار کشور سرکوب کند که با تهاجم گسترده‌ی ارتش روسیه مواجه شد. امپراتوری روسیه این بار با قدرت و برنامه‌ی کامل‌تری به تصرف ایالات شمالی و شمال غربی همت گماشت. گیلان به خاطر موقعیت دریایی و مرزی خود با جبهه‌های جنگ ایران و روسیه، به ویژه در تالش مورد توجه قرار گرفت. روس‌ها سعی نمودند که دوباره، هم چون اواخر صفویه و دوره‌ی پتر کبیر به این استان دست یابند. در این دوره، میر مصطفی، فرزند و جانشین قره‌خان که در تالش قدرتی بیش از حاکم گیلان به دست آورده بود، از گیلان جدا شد و حتی به پشتگرمی روس‌ها در اندیشه‌ی استقلال و جدایی از ایران بود.

رودخانه‌ی دیناچال در شمال غربی گیلان مرز بین ولایت گسکرات و تالش محسوب می‌شد و قلمرو خان تالش در شمال تارودخانه‌ی بالهارود در میانه‌ی دشت مغان بود. به نوشته‌ی جواهرنامه‌ی لنکران، قلمرو خان تالش در یازده محال بود: اسالم، کرگانرود، آستارا، ویلکیچ، لنکران (مرکز تالش)، زووند، آلف، دریغ، دشته‌وند، مغان و اوجارود (عبدلی: صص ۳۱، ۴۵).

در این زمان، گیلان از ۵ ولایت رشت، فومن، گسکرات، لاهیجان و رانکوه تشکیل شده بود و ولایات کوچک دیلمان، اشکور، گه‌دم، شفت و تولم جزء این ولایات بزرگ بودند.



نقشه ۳: گیلان در اواسط دوره صفویه

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۷۹

آغامحمدخان قاجار پس از این که به حکومت هدایت خان فومنی پایان داد، حکومت گیلان را به سلیمان خان قاجار، یکی از بستگان خود سپرد. مرتضی قلی خان، یکی از برادران شاه قاجار علیه او طغیان نمود و با مساعدت حاکمان تالش، شیروان و باکو، چهار بار گیلان را به تصرف خود درآورد، سرانجام در برابر سپاهیان آغامحمدخان تاب مقاومت نیاورد و به روسیه پناهنده شد.

در این زمان، میرمصطفی خان از کاترین دوم، امپراتریس مقتدر روسیه که سیاست های پتر کبیر را در تصرف شمال ایران دنبال می کرد، دعوت کرد تا به منطقه نیرو اعزام کند. در سپتامبر ۱۷۹۶ کاترین دوم لشکری ۳۰ هزار نفره به فرماندهی ژنرال والرین زوبوف به قفقاز روانه کرد. لشکر روسی پس از تصرف دربند به سوی شیروان و تالش حرکت کرد اما با بازگشت آغامحمدخان به منطقه و درگذشت کاترین، جانشین ضعیف او پل، فرمان بازگشت سپاهیان روس را در نوامبر ۱۷۹۶ صادر کرد.

آغامحمدخان که مشغول مطیع ساختن امرای متمرّد قفقاز بود، در ژوئن ۱۷۹۷ در قلعه‌ی شوشی به دست خدمتکارانش کشته شد. زمانی که فتح علی شاه قاجار، جانشین او مشغول تثبیت سلطنت خود بود، میرمصطفی خان به تقویت سلطه‌ی خود بر تالش پرداخت و پس از تصرف آستارا، کرگانرود و اسالم به مرزهای مورد ادعای نویسنده‌ی جواهرنامه‌ی لنکران دست یافت.

از طرفی علی قلی خان، یکی از عموهای فتح علی شاه که مدعی سلطنت بود، به میرمصطفی خان پناه برد. خان تالش به بهانه‌ی یاری به او با جمع‌آوری لشکری ۱۲ هزار نفری از تالشان و دعوت برخی امرای گیلان، به رشت حمله برد و بر گیلان دست یافت (برادیکاهی: صص ۵۷، ۵۹) اما پس

از ورود سپاهیان فتح‌علی شاه از چند محور به گیلان، رشت را ترک نمود و به لنکران بازگشت.

با آغاز دوره‌ی نخست جنگ‌های ایران و روسیه (۱۸۰۱ - ۱۸۱۳) روس‌ها با ۱۲ کشتی مجهز به توپ به فرماندهی کلنل شفت وارد بندرانزلی شدند و پس از غافل‌گیری و فراری دادن مدافعان انزلی، از طریق تالاب انزلی وارد پیربازار گردیدند. میرزا موسی منجم‌باشی، حاکم وقت گیلان به همراه تعدادی تفنگ‌دار و چریک محلی در جنگل‌های اطراف روستاهای پيله‌داربن موضع گرفتند و قزاقان روسی را به ناگاه هدف قرار دادند. روس‌ها که در آن جنگل انبوه نمی‌توانستند از توپ‌هایشان استفاده کنند و تاکتیک مؤثری نیز نداشتند، با تحمل تلفاتی در حدود ۱۰۰۰ نفر، عقب‌نشینی کردند و به سرعت سوار کشتی‌هایشان شدند و گریختند (رابینو: صص ۵۵۰ - ۵۵۱).

بدین ترتیب تلاش روس‌ها برای دور زدن جبهه‌های قفقاز و رخنه به گیلان و سرزمین‌های داخلی ایران ناکام ماند. در جبهه‌ی تالش و سالیان، در کنار رود کورا، میرمصطفی خان، با توجه به قدرت طرفین، گاه متمایل به روس‌ها گردید و گاه به همکاری با سپاهیان ایران می‌پرداخت. وی سرانجام با وعده‌های فرماندهان روس، زمینه را برای پیش‌روی ارتش روسیه فراهم نمود و موجب گردید که بندر لنکران، مرکز تالش شمالی در ژانویه ۱۸۱۳ به دست سپاهیان ژنرال کوتلارویسکی بیفتد (احمدی: صص ۱۳۰، ۱۳۵).

بدین ترتیب به موجب عهدنامه‌ی گلستان، که چندماه بعد منعقد گردید، بخش شمالی تالش تا رودخانه‌ی آستارا به امپراتوری روسیه واگذار گردید. این محدوده شامل لنکران، دریغ، زووند، اوجارود، اولوف، دشته وند و نیمی از آستارا می‌گردید.

در خلال دوره‌ی اول جنگ ایران و روسیه، نافرمانی میرمصطفی خان تالشی از دولت ایران و پیوستن او به قوای امپراتوری روسیه با هدف تسلط بر کل منطقه‌ی تالش‌نشین موجب شد تا فتح‌علی شاه قاجار برای تضعیف وی، جنوب منطقه‌ی تالش‌نشین را بین خانواده‌های مهم آن‌جا تقسیم نماید و مالکیت آنان را بر منطقه تأیید کند و بدین ترتیب، در آن‌ها انگیزه‌ای به وجود آورد تا از تاخت و تاز و چپاول خانواده‌ی مصطفی خان جلوگیری کنند (فریزر: ص ۵۸۳).

این موضوع موجب شد تا دولت قاجار به تجدید سازمان اداری و سیاسی در شمال غربی گیلان و تالش دست بزنند. وی در این محدوده ولایات و بلوک‌های کوچکی به وجود آورد که علی‌رغم وسعت و جمعیت کم‌تر نسبت به ولایات مرکزی و شرقی گیلان از استقلال نسبی برخوردار بودند. سوءظن به خاندان‌ها و امیران ولایات بزرگی هم‌چون لاهیجان، فومن و رشت نیز موجب شد تا فتح‌علی شاه این ولایات را در حد امکان به اجزای کوچک‌تری تقسیم کند. تغییرات در سازمان اداری و سیاسی گیلان بدین صورت بود:

۱. بخش جنوبی آستارا و ویلکیچ را که در دو سوی رشته کوه تالش قرار داشتند، به عنوان خان‌نشین نمین به ایالت آذربایجان ملحق نمود.

۲. بلوک‌های کرگانرود و اسالم را در جنوب آستارا به خاندان‌های وفادار به خود واگذار نمود تا در برابر زیاده‌خواهی‌های آینده‌ی خاندان میرمصطفی خان پایداری کنند.

۳. ولایت گسکرات را که مردم آن در دوره‌ی جنگ نافرمانی نموده و حاکم منصوب شاه را نپذیرفته بودند، به ۵ بخش تجزیه نمود:

الف. بلوک گیل‌دولاب و تالش‌دولاب که مقر علی‌قلی خان حاکم موروثی آن، آبادی پونل بود.

ب. انزلی و چهار بخش یا چهار فریضه‌ی تابع آن؛ کولیور، بشم، سنگاچین و کپورچال که تنها چهار فرسنگ از کرانه‌ی شنی تالاب انزلی و دریا را اشغال کرده است.

پ. شاندرمن که به کوه تکیه داشت و از هیچ طریقی به دریا راه نداشت و والی رضاخان در روستای بیتم اقامت داشت.

ت. ماسال که بلوکی عمدتاً کوهستانی و والی آن مهدی خان و مرکزش رودکنار بود.

ث. گیل گسکر که بخش اصلی گسکرات محسوب می‌شد و مرکز قدیمی گسکرات یعنی گوراب‌گسکر در حاشیه‌ی شمالی آن قرار داشت، اما در زمان تجزیه‌ی گسکر، روستای زیگسار مرکز آن گردیده بود (خودزکو: صص ۱۹، ۲۱).

جمیز بیلی فریزر که برای نخستین بار در سال ۱۸۲۲ از منطقه بازدید نموده بود، خان‌های قدرتمند بلوک‌های تالش را این چنین معرفی می‌کند: محمدرضاخان ماسالی در جنوب شرقی منطقه که طایفه‌ی او قدرت فراوانی دارند؛ ابراهیم خان (در شاندرمن)؛ محمدرضاخان گسکری که از دو نفر قبلی نیرومندتر است؛ محمدقلی خان، حاکم تالش‌دولاب که در روستای پونل زندگی می‌کند؛ محمدخان اسالمی که بیلاقش در لومیر دارای یک قبیله است؛ بالاخان، حاکم کرگانرود که قدرتمندترین خان تالش محسوب می‌شود و برادر او، امیرگونه‌خان که از طرف عباس میرزا، ولی عهد و فرمانده کل ارتش ایران به حکومت آذربایجان رسیده بود.

فریزر در ژوئن ۱۸۲۲ در اقامتگاه بیلاقی آق‌اولر، بالاخان را ملاقات نمود و به شدت تحت تأثیر وی قرار گرفت (فریزر: ص ۵۸۳).

۴. ولایت لاهیجان اگرچه نسبت به گذشته اعتبار و قدرت سیاسی خود را در گیلان از دست داده بود و با توسعه و تمرکز قدرت سیاسی در رشت به

ولایتی تابع مرکز ایالت تبدیل شده بود، اما به علت پیشینه و سوءظنی که فتح‌علی‌شاه نسبت به بلندپروازی‌های امرای محلی لاهیجان داشت، ابتدا دیلمان و محدوده‌ی کوهستانی عمارلو را از این ولایت جدا نمودند، سپس بلوک حاصل‌خیز لشت‌نشا را به خسروخان گرجی، یکی از خواجهگان حرم‌سرای شاهی به تیول دادند. شهر لنگرود را نیز با تمام بازارها و ۱۱۰ باب‌خانه و تجارت‌خانه و اراضی مزروعی‌اش به منجم‌باشی دربار تهران و خانواده‌اش بخشیدند (خودزکو: صص ۲۴-۲۵).

۵. در ولایت رشت، منطقه‌ی کوهستانی رودبار و رحمت‌آباد را از آن جدا نمودند.

۶. در ولایت فومن، محدوده‌ی تولم، شفت و ماسوله ولایاتی جداگانه به شمار آمد و بیش از پیش ولایت فومن تضعیف شد.

در آغاز حکومت قاجاریه، گیلان تقسیمات ناهمگونی داشت. بخش‌های شمال غربی آن در نزدیکی مرز روسیه به بلوک‌ها و ولایات کوچکی تقسیم شد که از شمال به جنوب عبارت بودند از: کرگانرود، اسالم، تالش‌دولاب، شاندرمن، ماسال، انزلی و گسکرات. بعدها به تدریج سه بلوک تالش‌نشین ماسال، شاندرمن و تالش‌دولاب که از گسکرات جدا شده بودند، در کنار دو بلوک شمالی خود یعنی اسالم و کرگانرود، در مجموع خمسه‌ی طوالش نامیده شدند. البته کرگانرود، بزرگ‌ترین بلوک طوالش و خان‌آن، قدرتمندترین حاکم منطقه، بر چهار بلوک دیگر برتری داشت (راینو: ص ۹۸). ولایات داخلی گیلان که بخش‌های اصلی بیه‌پیش و بیه‌پس گذشته را تشکیل می‌دادند، بعدها به ولایات کوچک‌تری تقسیم گردیدند. به طور کلی تا اوایل سده‌ی بیستم و مقارن با مشروطیت، گیلان از ۱۹ ولایت بزرگ و کوچک تشکیل شده بود که برخی از آن‌ها دارای

تقسیمات کوچک تری نیز بودند:

۱. رشت و ولایت موازی: دو سده پس از انتخاب رشت به مرکزیت ایالت گیلان، این شهر از نظر سیاسی و بازرگانی اهمیت یافت و محدوده‌ی نفوذ آن گسترش یافت و بلوک گُهدُم و خمام نیز بدان افزوده گردید. خودزکو حدّ جنوبی رشت را در این زمان پیوستگاه سپیدرود و شاهرود (منجیل) می‌داند که تا خلیج باریک انزلی (تالاب انزلی) ادامه دارد. وی وسعت آن را بالغ بر ۲۵۲ فرسنگ مربع برآورد می‌کند (خودزکو: ص ۲۲). رشت، مرکز گیلان هم‌چنان به رشد خود ادامه داد و بر ولایات دیگر گیلان برتری یافت. هرچند که چندین بار از زمین‌لرزه و آتش‌سوزی‌ها و بیماری‌های واگیردار آسیب‌های فراوانی دید^۱ و طاعون معروف سال ۱۸۳۰ به نوشته‌ی خودزکو، دو سوم جمعیت رشت را از بین برد. با همه‌ی این‌ها رشت صاحب ۶ هزار باب خانه بود که در ۷ محله پراکنده شده بودند و هفت بازار و ده مسجد و یک قصر و مدارس بسیاری داشت. جمله‌ی کوچه‌هایش را سنگ‌فرش نموده بودند. خودزکو هم‌چنین به روزهای نوغان در اوایل مرداد اشاره می‌کند که محصول ابریشم به دست می‌آید و بازارهای رشت را از جنب و جوش بی‌نظیری برخوردار می‌سازد. در این روزها مالکان و کشاورزان از همه‌ی نقاط گیلان به رشت می‌آیند تا محصولات خود را بفروشند و مالیات‌شان

۱. رابینو فهرستی از این بلاها و حوادث را در پاورقی کتاب خود آورده است: زمین‌لرزه‌های ۱۱۲۱ (۱۷۰۹)، ۱۱۲۵ (۱۷۱۳)، ۱۲۲۳ (۱۸۰۸) و چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۶۰ (۱۸۴۴)؛ آتش‌سوزی سال‌های ۱۱۷۰ (۱۷۵۶)، ۱۱۹۱ (۱۷۷۷)، ۱۱۹۳ (۱۱۷۹)، ۱۳۰۴ (۱۸۸۵)، ۱۳۱۷ (نوامبر ۱۸۸۹) و ۱۳۲۰ (اکتبر ۱۹۰۲) که در هر یک از آنان بازار، مساجد بزرگ، کاروان‌سراها و بسیاری از اماکن عمومی طعمه‌ی حریق گردیدند (رابینو: صص ۷۰-۷۱).

را پردازند و عروسی فرزندان‌شان را تدارک ببینند. شهر در این زمان میعادگاه سوداگران و بازرگانان ایرانی، روس، ارمنی و یونانی است. تمام داد و ستدها بر مبنای ترقی و یا تنزل قیمت ابریشم فیصله می‌یابد. نه گرمای خفکان‌آور روز و نه هوای مه‌آلود و گرفته و فضای مملو از پشه‌ی شب از التهاب سوداگران ابریشم نمی‌کاهد (خودزکو: صص ۲۳-۲۴).

در سایه‌ی بازرگانی ابریشم که تا سال ۱۸۶۰ بسیار پیش‌رفت داشت، رشت زبان‌ها و کمبود جمعیت خود را جبران کرد. هفت دهه پس از توصیف نسبتاً موجه خودزکو از رشت، در اواخر دوره‌ی قاجاریه و مقارن با انقلاب مشروطه، توسعه‌ی کشاورزی و افزونی صادرات برنج و تجدید صنایع ابریشمی در سال ۱۳۰۹ (۱۸۹۱)، حیات تازه‌ای به شهر رشت داد. موقعیت رشت در نزدیکی دهانه‌ی دریایی تالاب انزلی که تا پیربازار قابل کشتی‌رانی بود، جایگاه ممتازی به این شهر بخشید.

در تجدید سازمان گیلان، شهر رشت علاوه بر مرکزیت ایالت گیلان، مرکز ولایتی به نام موازی گردید. این ولایت شامل مرکز جلگه‌ی گیلان می‌شد و از شمال به دریای خزر، از مغرب به تولم، فومن و شفت، از جنوب به رودبار و از شرق به لشت‌نشا و سپیدرود منتهی می‌گردید. بازارهای هفتگی چندی در موازی دایر بود: رشت (یک‌شنبه)، آجی‌بیشه (چهارشنبه)، شاه‌آغاچی (سه‌شنبه)، سنگر (دوشنبه)، خمام (جمعه) چوکام (پنج‌شنبه)، خشک‌بیجار (دوشنبه و پنج‌شنبه)، کوچصفهان (یک‌شنبه و چهارشنبه).

موازی به پانزده ناحیه تقسیم شده بود: ۱. موازی (حومه‌ی رشت) ۲. خمام (در دوره‌ی صفوی ولایتی مستقل محسوب می‌شد) ۳. بجارپس ۴. پیسخان ۵. خشک‌بیجار ۶. دافچاه ۷. رجایش ۸. سوجه ۹. سیاه‌رودخان

۱۰. قصبه ۱۱. کُهدُم^۱ ۱۲. گوراب جیر ۱۳. لات ۱۴. نَنک ۱۵. وَرَزَل.

راینو جمعیت موازی را در مجموع ۱۸۱۰۰ خانوار و همه‌ی آن‌ها را گیلک و شیعه می‌داند. وی می‌نویسد که تمام سطح جلگه‌ی مسطح و حاصل‌خیز آن کشتزارهای برنج، باغ‌های سبزی، مزارع توتون و باغستان توت است و شبکه‌ای از رودها که برخی از آن‌ها شعبات سپیدرودند، این جلگه را آبیاری می‌کنند.

۲. فومن: شهر فومن که تا اواسط صفویه مرکز بیه‌پیش بود، در این دوره مرکز ناحیه‌ای در غرب گیلان که از غرب به کوه‌های تالش تکیه داشت، رود اسپند در شمال، مرز آن با ولایت گیل گسکر بود و رود پسیخان در شرق، آن را از ولایت رشت جدا می‌ساخت.

خودزکو وسعت این ولایت را در آغاز قاجاریه ۱۲۴ فرسنگ مربع برآورد کرده و نوشته است که مرکز آن ۱۸۰۰ باب خانه دارد. وی از این‌که قدیمی‌ترین مرکز گیلان (فومن) که از آن چهره‌های سرشناسی در دین و دانش برخاسته‌اند، دارای مساجد محقر و ساده‌ای است و شکوه و تجمل بناهای مذهبی ایران را ندارد، دچار شگفتی می‌شود. او در جنگل‌های بالادست فومن تپه‌ی سارانی را شناسایی می‌کند که بازمانده شهرهای باستانی گیلان است^۲ (خودزکو: ص ۲۲).

۱. در دوره‌های گذشته، کُهدُم از ولایات معروف گیلان بیه‌پس بود، شامل کل ناحیه‌ی دو سوی دَره‌ی سپیدرود از رودبار و منجیل تا حوالی امام‌زاده هاشم. در سال ۱۰۰۳ قمری حسین خان کُهدُمی، حاکم کُهدُم که در فیله رودبار اقامت داشت در رفع طغیان تالش‌کولی به نیروهای شاه‌عباس یاری نمود و شاه نیز برای حق‌شناسی، دو ناحیه‌ی نَنک و بجارپس، از نواحی رشت را به صورت تیول به وی واگذار نمود.

۲. احتمالاً منظور خودزکو شهرک ماسوله و بنای دژ قلعه رودخان در ارتفاعات بالادست فومن است.

در اواخر دوره‌ی قاجار، مرکز قدیمی بیه‌پیش هم‌چنان روبه افول بود و محدودتر شد، تا جایی که مُلگوتف در ۱۸۶۰ درباره‌ی فومن چنین اظهار نظر می‌کند: «مرکز سابق بیه‌پس، امروزه روستای بی‌اهمیتی است که کم‌تر از ۱۴۰ خانه‌ی فقیرانه دارد و همگی با بی‌نظمی در میان توتستان‌ها پراکنده‌اند. بناهای سنگی آن، همه نیمه ویرانه‌اند. عمارت خان فومن که در رشت ساکن گردیده است، دو اشکوبه و دارای ۳۰ اتاق غیرمسکونی است، از اشکوب زیرین آن به‌جای طویله استفاده می‌شود و اشکوب بالا نیز که در و پنجره‌های آن شکسته است، منزلگاه‌های موقت مسافران است» (ملگوتف: ص ۲۹۰).

در اوایل پادشاهی ناصرالدین شاه با کوچ طایفه‌ی معروف و با نفوذ حاجی محمدخان به رشت، از اهمیت فومن به شدت کاسته شد. در این زمان شهر فومن به قدری کم‌اعتبار گردیده بود که اهالی ناحیه‌ی فومن به نام قصبه‌ها و دهکده‌های عمده‌ی آن مشخص می‌شدند. ساکنان قسمت‌های جلگه‌ای فومن، گیلک و ساکنان کوهستان‌های آن تالش بودند که زمستان‌ها در دهکده‌های پای ارتفاعات به سر می‌بردند و پیش‌تر طالشستان فومنات نامیده می‌شدند. فومن از ۵ بخش علی‌آباد، فیکو، کسما، لیشاوندان و لولمان تشکیل شده بود.^۱ در آن زمان هنوز کشت چای در فومن گسترش نیافته بود. رابینو ضمن اشاره به کشت چای در اباتر، این اقدام را برای منطقه زود برمی‌شمارد (رابینو: صص ۱۸۲-۱۸۳).

۳. لشت‌نشا: لشت‌نشا بخشی از کوچصفهان محسوب می‌شد، در سال ۱۳۶۶ میلادی ساکنان این ولایت که شیعه شده بودند از سیدعلی کیا

۱. در این دوره و تا تقسیمات اداری سده‌ی اخیر، کسما مرکز بخش شناخته می‌شد. بعدها شهر صومعه‌سرا در کنار آن پدید آمد و به مرکز شهرستانی جدید تبدیل شد. در جدول آبادی‌های تابع فومن، صومعه‌سرا از آبادی‌های اطراف کسما به شمار آمده است.

حاکم شیعه‌ی لاهیجان خواستند تا لشت‌نشا را ضمیمه‌ی قلمرو خود نماید. پس از آن تا اوایل دوره‌ی صفوی بر سر تصاحب لشت‌نشا بین فرمانروایان شرق و غرب گیلان درگیری بود.

در دوره‌ی صفویه، دو طایفه‌ی معروف اژدر و چپک در لشت‌نشا ساکن بودند. این دو دائماً با یکدیگر در حال نزاع بودند. سرانجام شاه‌عباس اول در سال ۱۰۲۱ هر دو طایفه را به سیلاخور لرستان کوچ داد. سربازان دولتی در سال ۱۰۲۸، پس از شورش غریب‌شاه، لشت‌نشا را غارت کردند. خسروخان، حاکم گیلان بیش‌تر روستاهای لشت‌نشا را خریده بود، با شکایات مردم تمام اموال خسروخان مصادره و زمین‌های لشت‌نشا جزء املاک سلطنتی گردید.

جورش‌ر مهم‌ترین آبادی لشت‌نشا بود. این آبادی از بازار و تعدادی حمام و یک مسجد جامع و مؤسسه‌ای برای خشک کردن پيله‌ها تشکیل شده بود. این آبادی سه محله داشت؛ بالامحله، مروان‌کلایه و سربازار. میرزا علی‌خان امین‌الدوله^۱ عمارتی در جورش‌ر بنا نهاده بود که سال‌های پایانی عمر خود را در آن گذراند. محصولات لشت‌نشا برنج، ابریشم، کنف، صیفی، توتون و میوه بود و از طریق بندر علی‌آباد در غرب بندر کیاشهر کنونی به روسیه صادر می‌شد (رایینو: ۲۹۴ - ۲۹۵).

۴. ماسوله: ناحیه‌ی کوهستانی ماسوله همواره بخشی از فومن به شمار

۱. نخست‌وزیر اصلاح‌طلب اوایل سلطنت مظفرالدین شاه و جد دکتر علی‌امینی، نخست‌وزیر سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱ که اصلاحات ارضی در زمان او اجرا گردید. برادران دیگر او نیز دارای مشاغل مهمی بودند: نصرت‌الله امینی، نخستین شهردار تهران پس از انقلاب، سرتیپ محمود امینی، فرمانده ژاندارمری در زمان دکتر مصدق و ابوالقاسم امینی، وزیر دربار در دوره‌ی دکتر مصدق.

می آمد. اما فتح علی شاه طبق سیاست تجزیه ی ولایات بزرگ، ماسوله را از فومن جدا ساخت. این ناحیه در گذشته خورتاب خانی و ماسالار نامیده می شد. اهالی شهرک ماسوله و آبادی های پیرامون آن نیز مانند کوهستان های غرب گیلان از اقوام تالش اند و ایل نیمه کوچ رو به شمار می رفتند. کلاتری ماسوله به طور ارثی به رؤسای این ایل واگذار می گردید.

در اطراف کوه های ماسوله، از گذشته معادن آهنی دایر بود و صنعت گران در بازار این شهرک به فعالیت می پرداختند، فتح علی شاه قاجار آنان را مأمور ساخت تا برای توپخانه ی ارتش ایران گلوله بسازند. ماسوله در ارتفاع ۱۰۵۰ متری از سطح دریا از سه سو به کوه منتهی شده، و نحوه ی استقرار خانه های آن به صورت ردیف های پلکانی، به آن ویژگی منحصر به فردی بخشیده است.

فریزر ماسوله را از دیدنی ترین و جالب ترین جاها می داند که بر روی دامنه ای در طول شیب تقریباً عمودی کوه بنا شده است، دامنه ی روبه روی آن از درختان انبوهی پوشیده شده که چشم اندازی دهشت انگیز به خود گرفته است. مردم ماسوله بیش تر چموش دوز و آهنگر بودند و از اواخر پاییز به شهرهای جلگه ای گیلان، به ویژه به فومن و شفت می رفتند و هفت ماه در این شهرها می گذراندند. عده ای نیز چارپادار بودند در جاده کوهستانی بین گیلان و زنجان کار می کردند. تنها ۵۰۰ نفر به طور دائمی در ماسوله سکونت داشتند. رایینو در اوایل سده ی بیستم، تالش های ساکن ماسوله را از دو طایفه آلیانی و آستارایی می داند که در مجموع حدود ۷۰۰ خانوارند (رایینو: صص ۲۱۷ - ۲۱۸).

۵. شفت: در جنوب شرقی رشت و منتهی الیه جنوب شرقی رشته کوه تالش،

قلمرو شفت واقع شده است. ستیغ کوه‌های تالش در شفت بر رودبار و درّه‌ی قزل‌اوزن (تارم) اشراف دارد. در شفت نیز هم‌چون فومن، ساکنان آبادی‌های کوهستانی و کوهپایه‌ای تالش و جلگه‌نشینان گیلک‌اند.

مرکز شفت پیش‌تر گوراب شفت بود که در نزدیکی نصیرمحله‌ی کنونی قرار داشت. به روایت رایینو محل حکومت شفت در دوره‌ی قاجار به آبادی گُمسار منتقل گردید. در آن‌جا دو مسجد و چند حمام خرابه و در حدود ۲۰۰ خانه است که در دو ساحل لیفکوخندان در وسط باغ‌های میوه قرار دارند. خان‌های شفت نیز بیش‌تر ساکن رشت بودند و به همین دلیل خانه‌های زیبای آنان رو به ویرانی بود. در گذشته مردم شفت ناچار بودند هزینه زندگی ۱۱۵ چریک را که از سیاهمزیگی می‌آمدند، تأمین نمایند، ولی در اواخر دوره‌ی قاجار، تعداد این چریکان به پانزده نفر کاهش یافت و حقوق آنان به دسته‌ی موزیک نظامی که در رشت تشکیل شده بود، اعطا گردید (رایینو: ص ۲۳۳).

عزت‌ولم: تولم ناحیه‌ای در شمال غربی رشت و جلگه‌ای پوشیده از جنگل و شالیزار است. رودهای فراوانی که از فومن و شفت عبور می‌کند و آب اضافی برنجزارها را به همراه دارند، از این ناحیه عبور می‌کنند. در قرون ۱۸ و ۱۹ مرکز حکومت تولم، هنده‌خاله بوده است. پس از صدور فرمان واگذاری زمین‌های خالصه‌ی تولم، این ناحیه از نظر اداری جزء رشت شد و سردار معتمد، بزرگ‌ترین مالک رشت، نایب‌الحکومه‌ی تولم گردید.

طاعون ۱۸۳۰ گیلان، بیش‌ترین تلفات را بر تولم وارد نمود و تقریباً تمام ساکنان آن را از بین برد. اندک جمعیت تولم در اوایل سده‌ی بیستم، مهاجرینی از مازندران، لاهیجان و تالش‌اند. از تولم چوب، آجر، خربزه و زغال به انزلی و کدو به روسیه فرستاده می‌شد، برنج و ابریشم و توتون آن

نیز در بازار رشت به فروش می‌رسید.

۷. گسکرات: گسکر همواره یکی از ولایات مهم بخش بیه‌پیش گیلان بوده است که از شمال به دریای خزر، از شمال غرب به اسالم تالش، از غرب به خلخال، از جنوب غربی به تولمات و از جنوب به فومن منتهی می‌شد. وسعت آن ۸۶ فرسنگ مربع بود (خودزکو: ص ۱۹).

همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، پیش از صفویه، جنگ‌های خونینی بین حاکمان گسکرات و امیران تولم و فومن رخ داده است. در دوره صفویه نیز حکام گسکر نقش عمده‌ای در جناح‌بندی‌های سیاسی و نظامی منطقه داشتند. مرکز این ولایت شهری به نام گوراب‌گسکر یا دولاب بوده که در حدود العالم نیز بدان اشاره شده است.

آدام اولتارس سیاهرود، گوراب، انزلی، شال، روئه‌سرا و میان‌شهر را از نواحی گسکر ذکر کرده است. وی نوشته که شاه صفی در گوراب گسکر متولد شده و مکان تولد او بعدها به پناهگاه تبدیل گردیده است (رابینو: ص ۱۷۱).

مردم گسکر حکومت قاجاریه را به سختی پذیرفتند. آنان با فتح‌علی شاه شرط کرده بودند که حاکم گسکر باید از تیره‌ی خودشان باشد. چندی بعد، هنگامی که فتح‌علی شاه یکی از اربابان گیلان را به حکومت گسکر گماشت، مردم نه تنها به پیشواز او نرفتند، بلکه به هنگام ورود وی به گسکر با گلوله از وی استقبال نمودند و خود حاکمی برگزیدند. شاه ابتدا مصلحت آن دید که چشمان خود را بر این سرکشی ببندد (آمده ژوبر: ص ۳۳۹)، اما بعد از جنگ‌های ایران و روسیه، ولایت گسکرات را به ۵ قسمت تقسیم نمود و آن‌چه از آن پس به نام گسکر باقی ماند، بخش گیل‌گسکر است (خودزکو: ص ۱۹ - ۲۱).

مقر حکومت گسکر به روستای زیگسار منتقل گردید. گویا در این

زمان و یا اندکی پیش از آن، شهر گوراب گسکر و یا دولاب متروکه شده بود. بقایای این شهر در جنگل هفت دغنان است. راینو در اوایل سده‌ی بیستم کنار جاده‌ی طاهرگوراب به سیدشرف‌شاه (در تالش دولاب) چند حمام و خانه خرابه از این شهر را مشاهده نموده بود. در نزدیکی این خرابه قریه‌ای با ۵ تا ۶ کلبه است که اُروس محله نامیده می‌شود. این نام یادآور اشغال گیلان در سال‌های ۱۷۲۲ - ۱۷۳۴ است (راینو: ص ۱۷۳).

مرکز گسکرات بعدها به بازار طاهرگوراب (تارگوراب) منتقل شد. پنج‌شنبه بازار این مکان، مرکز گسکر به شمار می‌رفت. به همین دلیل طاهرگوراب در اوایل سده‌ی نوزدهم یکی از چند شهر بود.

۸. کرگانرود: ولایت کرگانرود در منتهی‌الیه شمال غربی گیلان به موازات دامنه‌های شرقی رشته کوه تالش و سواحل غربی دریای خزر به طول ۵۰ کیلومتر کشیده شده بود. حدودالعالم قدیمی‌ترین اثری است که از کرگانرود به صورت کهن‌رود نام برده است.

خودزکو دربارهی کرگانرود چنین آورده است: «این ولایت از توابع اردبیل^۱ [در شمال] با رود لومیر^۲ و [در غرب با] کوه‌های آق‌اولر^۳ و از ولایت اسالم (در جنوب) به وسیله نوارود جدا می‌شود.^۴ مرکز کرگانرود آبادی هشپرو

۱. منظور شهرستان آستارای کنونی است که پس از جنگ‌های ایران و روسیه جزء خان‌نشین‌های نمین و از توابع اردبیل بود.

۲. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره گردید، مرز دقیق کرگانرود و در واقع ایالت گیلان با آستارا رودخانه‌ی قره‌سو در شمال رود لومیر بود.

۳. خودزکو تنها نویسنده‌ای است که رشته کوه‌های تالش را به خاطر وجود ییلاق آق‌اولر در بخش میانی آن، کوه‌های آق‌اولر نامیده است. این نام‌گذاری ارزش جغرافیایی ندارد.

۴. منظور ناورود است که در مرکز اسالم قرار دارد و به اشتباه مرز اسالم و کرگانرود اعلام گردیده است. رود کوچک کلفارود، در جنوب ناورود مرز سنتی کرگانرود و اسالم است.

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۹۳

والی آن بالاخان است که فرمانده قشون تالش محسوب می‌شود و سراسر این ولایت به طور موروثی به وی به تیول واگذار شده است. وسعت کرگانرود ۹۶ فرسنگ مربع است. هوای آن به سبب نزدیکی بسیار کوه‌ها با دریا سالم‌تر است، ولی خاکی کم حاصل‌خیزتر از دیگر ولایات گیلان دارد. گندم و جو، در آن بهره‌ی بیش‌تری از برنج و درخت توت می‌دهد. چراگاه‌های سرسبز آن میعادگاه احشام فراوانی است و عسل و مومی که زنبورهایش از جنگل‌های زیرفون گرد می‌آورند در سراسر ایالت شهرتی بسزا دارد» (خودنکو: ص ۱۸).

کرگانرود بزرگ‌ترین بلوک طولش محسوب می‌شد و نام خود را از بزرگ‌ترین رودخانه‌ی این منطقه گرفته است. حوضه‌ی آبریز کرگانرود در کوهپایه معادل ۵۷۰ کیلومتر مربع و در جنوب این بلوک بود. در مصب کرگانرود راهی فرعی به موازات بستر و دره‌ی این رودخانه از راه معروف شاه‌عباسی جدا می‌شد و از طریق ارتفاعات حوضه‌ی آبگیر کرگانرود به خلخال و اردبیل می‌پیوست.

ژاک دومورگان در سال ۱۸۹۸ درباره‌ی اهمیت این ناحیه نوشته است: «با وجودی که این ناحیه از نظر سیاسی جزء حکومت رشت است، من اعتقاد نداشتم آن را با آن ایالت یک‌جا جمع کنم، زیرا این ایالت چهره طبیعی‌اش به بخش‌های باریک مازندران خیلی نزدیک‌تر می‌شود تا جلگه‌ی پست سفیدرود. علاوه بر این مردمی که ساکن آن هستند از نظر لهجه نیز از گیلک‌ها به همان اندازه‌ی مازندران دورند». وی تالش روسیه را با این بخش از تالش ایران مقایسه نموده و نوشته است: «در تالش روس، کوهستان در تمام مدت سال مسکون است، در حالی که در تالش ایران، کوهستان تقریباً خالی از سکنه می‌ماند تا در تابستان در اختیار شبان‌های آذربایجان، همسایگان غربی تالش قرار گیرد». وی علت کم‌عرضی جلگه‌ی ساحلی و بخش مسطح

تالش را کم اهمیتی رودهایی می داند که از کوهستان‌ها سرازیر می شوند. او میانگین پهنای جلگه‌ی کرگانرود را ۵ کیلومتر و در حویق به زحمت ۱۰۰۰ متر و در چوبر ۲۰۰۰ متر ذکر می کند (دومورگان: ص ۲۸۲). البته امروزه پس از گذشت یک قرن جلگه هم چون نقاط دیگر کرانه‌های دریا خزر عریض تر شده است.

با این حال، هر یک از درّه‌های رودهای کرگانرود، واحد انسانی - طبیعی جداگانه‌ای به وجود آورده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها در شمال درّه‌ی اصلی کرگانرود عبارت‌اند از جوندان، لیسار، خطبه سرا، شیرآباد، حویق، چوبر و لومیر. مُلگوتف به سال ۱۸۵۶ در سفرنامه‌ی خود بسیاری از آبادی‌های این درّه‌ها را نام می برد و معتقد است که اهالی این روستاها بر اساس ۱۲ تنگه‌ای که رودها از آن سرچشمه می گیرند، به ۱۲ قبیله تقسیم می شوند (ص ۳۱۱).

به عقیده‌ی دومورگان، کرگانرود، در گذشته بسیار پر جمعیت تر بوده است، لیکن از وقتی که روس‌ها لنکران و تالش شمالی را از ایران جدا ساختند، بومیانی که در آن سوی مرز زندگی آزادتری را سراغ می گرفتند، به تالش تحت کنترل روسیه پناهنده شدند (ص ۲۸۳).

مرکز سیاسی - اقتصادی کرگانرود در مجموعه آبادی‌هایی مستقر بود که از دهانه‌ی درّه‌ی کرگانرود تا مصب این رودخانه استقرار یافته‌اند. خودزکو هشتپر را در دهانه‌ی رودخانه‌ی کرگانرود، مرکز کرگانرود معرفی می کند. این مکان به خاطر عمارت بزرگی که سردار امجد، خان معروف کرگانرود در عهد ناصرالدین شاه در آن بنا نمود، اتاق سرا نیز نامیده می شد.

اما مرکز تجاری کرگانرود، بازاری به همین نام در مصب رودخانه است

که رایینو آن را ریک^۱ می نامد. رایینو بازار کرگانرود را نزدیک دریا شامل ۶۰ دکان و در حدود ۱۵ کلبه‌ی چوبی می داند و مقرر حکومت خان‌ها را در هشتپر ذکر می کند. دو مسجد این شهر یکی در مجاورت سیدسلطان نیکی و دیگری در رنگرزخانه بود (صص ۹۷، ۹۸).

با توجه به فاصله‌ی نقاط یاد شده با یکدیگر، مشخص می شود که مرکز کرگانرود در سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم در مجموعه‌ای از آبادی‌های بخش پایین دست رودخانه‌ی کرگانرود استقرار داشت.

به نظر رایینو همه‌ی مردم کرگانرود تالش هستند و اکثر آ‌مذهب تسنن دارند و فقط خان‌ها و مردم لیسار و هره‌دشت شیعه‌اند (ص ۱۰۰). با توجه به کثرت ترک‌زبانان و شیعه‌مذهبان در قلمرو کنونی کرگانرود، به خوبی می توان به توسعه‌ی مکانی - زمانی زبان ترکی و مذهب شیعه در کرگانرود پی برد.

با توجه به نفوذ فزاینده‌ی دولت روسیه در گیلان و به‌ویژه نواحی ساحلی نزدیک به روسیه، روابط تجاری بازار کرگانرود نیز بیش‌تر با بنادر روسیه انجام می پذیرفت. روس‌ها به کرگانرود نمک، قند، پارچه‌های کتان، کنف، تورهای صید حیوانات، کتاب و غیره وارد می کردند. صادرات آن‌جا چوب، هیزم، زغال چوب، موم، برنج، عسل، ابریشم و مواد غذایی بود. علاوه بر کرگانرود بازارهایی نیز در دیره کری جوکندان، لیسار و حویق بود که گمرک نیز داشتند (رایینو: ص ۱۰۰).

آق‌اولر، اقامتگاه تابستانی خان کرگانرود، معروف‌ترین ییلاق منطقه

۱. روستای ریک در انتهای دژه‌ی کرگانرود و در غرب شهر هشتپر قرار دارد و از بازار کرگانرود بیش از ۶ کیلومتر فاصله دارد.

بود. فریزر در ژوئن ۱۸۲۲ در این ییلاق میهمان بالاخان، حاکم کرگانرود بود. وی ییلاق بالاخان را سرزمین وسیع و مناسبی برای کشاورزی ارزیابی کرده است. وی نوشته که ییلاق از کشتزارهای بارور گندم پوشیده شده و در آن زمین‌های زیرکشت و آیشی و تقسیماتی برای قلمستان در نظر گرفته شده است. او جاده‌ی کرگانرود به آق‌اولر را بسیار دلپذیر توصیف کرده و نوشته که برای احداث آن قله‌های دشوارکن را با مهارت هموار نموده‌اند (صص ۵۸۲-۵۸۳).

ژاک دومورگان در اواخر سده‌ی ۱۹ میلادی در آق‌اولر و ییلاقات اطراف آن یعنی مریان و تول به کشفیاتی از هزاره‌ی دوم پیش از میلاد و پس از آن دست یافت. کاوش‌های باستان‌شناسی امروزه در این منطقه ادامه دارد.

۹. اسالم: بلوک کوچکی در جنوب کرگانرود بود که خودزکو آن را تنها ۷ پارچه آبادی، در خاکی به مساحت ۱۴ مترمربع می‌دانست. جنوب رود دیناچال مرز اسالم و گسکرات است^۱ و مرکز آن دیگه‌سرا است (ص ۱۹).

خودزکو در سال ۱۸۴۰ جمعیت اسالم را ۱۳۰۰ نفر ذکر می‌کند اما مُلگوئف در سال ۱۸۵۷ جمعیت آن را ۷۹۱ خانه و بالغ بر ۴۲۴۰ نفر یاد کرده است که بخش اعظم آن‌ها را سنی مذهب‌ان تشکیل می‌دهند. رایینو طول اسالم را از ساحل تا ستیغ کوه‌ها ۳۵ کیلومتر و عرض آن را در طول ساحل حدود ۱۱ کیلومتر ذکر کرده است (رایینو: ص ۱۱۱).

۱. این محدوده‌ی سنی تا سال ۱۳۶۸ نیز وجود داشت. در این سال با واگذاری روستاهای کلاب و کیش‌خاله به تالش‌دولاب، محدوده‌ی اسالم اندکی کم شده است.

اسالم پس از جنگ‌های ایران و روسیه، به صورت تیول به خان‌های وفادار به حکومت قاجار واگذار شد. خاندان مصطفی خان، حاکم اسالم از اعقاب طایفه‌ی استاجلوهای اندک گیلان را به اطاعت شاه تهماسب اول صفویه و بعد شاه عباس اول درآوردند. مصطفی خان به دستور فتح‌علی شاه در حمله‌ی بالاخان، حاکم کرگانرود به نمین شرکت جست. اینان غنایم زیادی از تاراج خانه‌ی میرحسن خان، حاکم این ناحیه به دست آوردند. رابینو علت زوال اسالم را مانند دیگر نواحی تالش در این می‌بیند که خان‌های منطقه شغل حکومتی را از طریق مزایده به دست می‌آوردند (رابینو: ص ۱۲۲).

استپان لیانازوف، یکی از اتباع روسیه که امتیاز شیلات شمال کشور را در دوره‌ی ناصرالدین شاه به دست آورده بود، در مصب ناورود و در ساحل روستای سیاهچال صیدگاه بزرگی تأسیس نمود، روس‌ها به آن چرنومورسکی می‌گویند. با این حال در بازار ساحلی آلالان اسالم که دارای گمرک نیز بود، هیچ بازرگانی مستقر نبود. بازرگانان ارمنی و دیگر بازرگانان پس از نخستین ماه بهار به آلالان می‌رفتند و برای خرید و فروش محصولات تا اواسط پاییز در آن جا می‌ماندند (رابینو: ص ۱۱۳).

۱۰. تالش‌دولاب: بلوک تالش‌دولاب تا اوایل دوره‌ی قاجار جزیری از ولایت گسکرات بود و در پی تجدید سازمان اداری گیلان، به دستور فتح‌علی شاه به بلوکی خان‌نشین تبدیل شد و یکی از اجزای خمسه‌ی طولش را تشکیل داد.

مرکز تالش‌دولاب روستای پونل بود. رابینو از معدن سنگی در کوه‌های پشت پونل یاد می‌کند که سنگ‌های آن برای کارهای ساختمانی به انزلی صادر می‌شد و نیز به راه‌آهن کوچکی اشاره می‌کند که پونل را به

سیاه‌ورزان، در فاصله‌ی ۱۴ کیلومتری مرداب انزلی متصل می‌ساخت و احتمالاً برای حمل سنگ‌های معدن مزبور ساخته شده بود (ص ۱۲۰).

تالش‌دولاب به لحاظ طبیعی به چهار بخش تقسیم شده بود: آبکنار در جنوب شرقی و کنار تالاب انزلی^۱؛ گیل‌دولاب در ساحل دریا و مشرق تالاب؛ قشلاق تالش‌دولاب؛ ییلاق تالش‌دولاب.

آبکنار و گیل‌دولاب در محدوده‌ی جلگه‌ای واقع شده بودند و اکثریت ساکنان آن را گیلک‌ها تشکیل می‌دادند. مردم قشلاق تالش‌دولاب در حاشیه‌ی کوهپایه‌ها و ییلاق، در بخش کوهستانی این ناحیه، تالش و سنی مذهب بودند. تالشان این منطقه از طوایف مختلفی بودند و زندگی آنان نیمه کوچ‌رو بود. طایفه‌ی خوشابر بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ خانوار را تشکیل می‌داد و بزرگ‌ترین طایفه‌ی تالشان این ناحیه محسوب می‌شد.^۲

رایینو جمعیت کل تالش‌دولاب را در اوایل سده‌ی بیستم ۲۸۰۰ خانوار برآورد نمود (صص ۱۲۰-۱۲۱). ملگوئف، نیم قرن پیش از او، در سال ۱۸۶۰ میلادی جمعیت تالش‌دولاب را ۲۸۴۹ خانوار و ۱۴۶۴۴ نفر ذکر نموده است. وی جمعیت طایفه‌ی خوشابر را نیز ۲۵۰ خانوار برآورد نموده است. وی نوشته که ۳۰ خانوار از مهاجران شیرازی نیز در میان آنان زندگی می‌کنند (صص ۳۰۹-۳۱۰).

۱۱. شاندرمن: این بلوک نیز تا اوایل قاجاریه جزء ولایت گسکرات بود و به

۱. شامل آبادی‌های آبکنار، تربه رود، خمیران، شبله‌سر، سیاه‌خاله‌سر، اشترگان اشپلا و معافان. این آبادی‌ها با توسعه‌ی بندرانزلی در حوزه‌ی نفوذ این شهر قرار گرفتند و در تقسیمات بعدی جزء شهرستان بندرانزلی گردیدند.

۲. خوشابر امروزه نام یکی از دهستان‌های این ناحیه (شهرستان رضوان‌شهر) است. بیش‌تر ساکنان خوشابر را اهالی یکجانشین شده‌ی این طایفه تشکیل می‌دهند.

فرمان فتح علی شاه به خاندان ابراهیم خان واگذار شد و در ترکیب خمسه‌ی طولش درآمد.

شاندرمن از شمال به تالش دولاب، از جنوب به ماسال، از غرب به خلخال و از جنوب به گیل گسکر محدود می‌شود. به نوشته‌ی ملگوئف در سال ۱۸۶۰ اهالی شاندرمن به کشاورزی، دامپروری، پرورش زنبور عسل و کرم ابریشم اشتغال داشتند اما بیش‌تر روستاهای آن از زمان هدایت خان فومنی، حاکم گیلان در دوره‌ی زندیه ویرانه‌اند (ص ۳۰۸).

بیست سال بعد، زنویف نوشته است که شاندرمن دارای ۱۶ دهکده است، ۴ آبادی آن خراب و بقیه‌ی آن کم جمعیت هستند. جمعیت آن از ۱۲۵۰ نفر به ۳۰۰۰ نفر در اوایل سده‌ی ۲۰ میلادی رسیده است. اکثر مردم آن به زندگی کوچ‌رویی عادت دارند و به تناسب فصل، در کوهستان‌ها به کوچ می‌پردازند. شاندرمن استقرارگاه‌های ییلاقی بسیار دارد. مهم‌ترین آن‌ها خُشکه‌دریا است. رایینو خشکه دریا را منطقه‌ی گود افتاده‌ای به وسعت ۱/۵ در ۱/۵ کیلومتر مربع توصیف نموده و نوشته که در آن‌جا آثار قنات‌هایی را مشاهده نموده است. این قنات‌ها نشان می‌دهد که این محل مخزن آب بوده است. علاوه بر تالشان این بلوک، ساکنان معاف، از کردان معافی علی‌اللهی از زنجان یا خلخال به منطقه وارد شده‌اند (ص ۱۲۸). خان شاندرمن در روستای بیتم ساکن بود. بازار شاندرمن در کنار رود بزرگ این بلوک در جلگه قرار دارد و به جمعه بازار شاندرمن موسوم است.

۱۲. ماسال: بلوک ماسال در جنوب غربی خمسه‌ی طولش واقع بود. این بلوک را نیز تا دوره‌ی قاجاریه حاکم گسکرات اداره می‌کرد. بیش‌تر اراضی این سرزمین نیز هم‌چون شاندرمن کوهستانی است و مردم آن تالش‌اند،

هر چند در دوره‌های مختلف گروه‌هایی از خلخال وارد ماسال شده‌اند، اما خیلی زود در جمعیت بومی حل شده‌اند.

محل اقامت محمدخان ماسالی، حاکم این منطقه روستای درخانه بوده است. فریزر خاندان او را بسیار پُرجمعیت و پُرآوازه می‌داند و می‌نویسد که آنان پولی به حکومت پرداخت نمی‌کنند و قدرت شاهزاده‌ی گیلان را به‌طور مختصر به رسمیت می‌شناسند (ص ۵۸۵).

ماسال در کنار رود خالکایی در روزهای شنبه، بازار هفتگی داشت. این مکان را گاه شنبه بازار، گاه رودکنار می‌نامیدند. توسعه‌ی همین بازار موجب شکل‌گیری شهری گردید که بعدها نام این ناحیه را به خود گرفت. راینو این بازار را یکی از ابتدایی‌ترین بازارهای گیلان توصیف می‌کند؛ دکان‌هایی باکاه‌گل و چوب و پوشش‌گالی که در معرض وزش باد قرار دارند و تعداد زیادی از آن‌ها تنها چهار ستون و یک سقف از ساقه غلات دارند.

مالکیت شنبه بازار موجب اختلاف طولانی بین خان‌های ماسال گردیده بود. قسمت اعظم زمین‌های ماسال نیز در دوره‌ی قاجاریه متعلق به خان‌ها و بومیان این ناحیه بود، اما خان‌ها به علت شرکت در مزایده‌ی به‌دست آوردن منصب خانی و اسراف و ولخرجی املاک خود را از دست دادند (راینو: ص ۱۳۹).

رود ماسال یا خالکایی از رودهای مهم غرب گیلان بود. حق استفاده از آب این رودخانه، مناقشه‌ی مداومی بین مردم ماسال و گیل گسکر ایجاد کرده بود. با گسترش زمین‌های کشاورزی، آب رودخانه برای استفاده‌ی هر دو ناحیه کافی نبود، در سال ۱۹۰۷ اهالی گسکر با تقدیم هدیه‌ای به مأمور بازرسی آب، حق آب بیش‌تری، معادل سه روز در هفته به دست آوردند ولی اهالی ماسال که کوهستان‌ها و آبگیر رود را متعلق به خود

می دانستند، اعتراض نمودند (رابینو: ص ۱۴۳).

۱۳. انزلی و چهار فریضه: در تاریخ محلی گیلان، تنها یک بار و در وقایع سال ۸۷۹ هـ ق (۱۴۷۴م) به انزلی اشاره شده است. صاحب تاریخ گیلان و دیلمستان در شرح مسیر حرکت سربازان بیه پیش و بیه پس به کرگانرود و خلخال از انزلی نام برده است. گملین در سال ۱۷۷۱ به دو بخش قدیم و جدید انزلی اشاره می کند؛ ایرانی ها و ارامنه ی ایرانی در بخش قدیم و بازرگانان روس و ارامنه ی تابع روسیه در بخش جدید آن سکنا گزیده اند. وی با توجه به این که همه ی خانه های محلی از جگن^۱ ساخته شده بودند، پیشینه ی بندرانزلی را حدود ۵۰ سال برآورد کرده است (رابینو: صص ۱۵۰- ۱۵۱). این تاریخ دقیقاً زمانی است که روس ها گیلان را به هنگام سقوط دولت صفوی اشغال کردند. در این زمان تجار ارمنی و روس زیادی برای توسعه ی تجارت در گیلان مستقر گردیدند. از اواخر سده ی هجدهم، انزلی بخشی از بلوک تالش دولا ب بود و در ترکیب ولایت گسکرات قرار داشت. انزلی به همراه چهار دهکده ای که قسمت شرقی ساحل شنی مرداب را مسدود می کند، منطقه ی مجزای کوچکی به نام انزلی و چهار فریضه را به وجود آورد (رابینو: ص ۱۲۵). این ها تنها چهار فرسنگ از کرانه ی شنی تالاب انزلی و دریا را اشغال نموده بودند.

از نظر خودزکو ترعه ای که در کرانه ی چپ انزلی دریا و تالاب را به هم متصل می کند، بسیار اهمیت دارد و چنانچه مشکل ورود به ترعه از جانب دریا وجود نمی داشت، انزلی یکی از بهترین بنادر تمام کرانه ی دریای خزر بود.

۱. گیاهی که معمولاً در نقاط مرطوب و باتلاقی می روید (فرهنگ معین).

با این همه، این شهرک میعادگاه بازرگانان منطقه بود و در درون خلیج، میان ساحل چپ کانال و یک جزیره‌ی کوچک، کشتی‌ها پناهگاه مطمئنی در برابر امواج دریا اختیار کرده بودند. وجود این پناهگاه سبب شده بود تا تمام کشتی‌هایی که با کالاهای خود از آستاراخان، باکو، دربند و دیگر شهرهای ساحلی می‌آمدند، برای بارانداختن در آن پهلوی بگیرند و زمستان را در آنجا بگذرانند. بنابراین انزلی از لحاظ نظامی و بازرگانی کلید سراسر گیلان محسوب می‌شد. به همین دلیل دولت ایران در آن استحکامات نظامی ایجاد نموده بود (خودزکو: ص ۲۰).

آمده ژوهر که در دوره‌ی اول جنگ‌های ایران و روس از انزلی بازدید نموده بود، دفاع منظم از لنگرگاهی به این بزرگی را بیش از حدّ توانایی نظامی ایران ارزیابی نموده و آن را مستلزم تأسیساتی استوار دانسته است، چرا که روس‌ها در لشکرکشی سال ۱۸۰۵ توانسته بودند از طریق ترعه‌ی انزلی به داخل گیلان رخنه نمایند و در بازگشت به تأسیسات بازرگانی انزلی خسارت وارد کنند. وی به مردم منطقه توصیه می‌کند که به هنگام دست‌بردهای ساحلی خود را به خشکی بکشانند و تا مدخل گردنه‌ها، گام به گام دفاع کنند.

ژوهر نیز در این زمان انزلی را تابع خان گسکر معرفی نموده و نوشته است که اکنون بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ خانه‌ی چوبی بیش‌تر ندارد، این خانه‌ها محصور و پوشیده از نی هستند (ص ۳۳۶). مُلگوئف در سال ۱۸۶۰ انزلی را تنها شامل دو روستا می‌داند که شهر خوانده می‌شوند. یکی از روستاها در جنوب غربی ساحل، راست گذرگاه آبی و دیگری در ساحل چپ و روبه‌روی آن واقع است (ص ۳۱۶). مکنزی در ۱۸۵۹ انزلی را شامل دو محله‌ی قلعه بازار - که محله‌ی ثروتمندان بود و در آن اکثر خانه‌ها آجری و

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۰۳

دارای سقف سفالی بودند - و کهنه بازار معرفی می‌کند که از ۳۵۳ خانه، ۱۵۰ دکان و سه مسجد تشکیل شده‌اند.

تکمیل راه آهن روسیه، کشتی رانی در دریای خزر و اصلاح راه انزلی به تهران، به توسعه‌ی این شهر سرعت داد، به طوری که در اوایل سده‌ی بیستم، این شهر ۱۵۰۰ خانه داشت و جمعیت آن به همراه خارجیانی که در آن به سر می‌بردند به ۸۰۰۰ نفر بالغ می‌گردید. محدوده‌ی آن به طول ۲ کیلومتر در امتداد ساحل کشیده شده بود (رایینو: ص ۱۵۳).

روابط تجاری و مسافرت به روسیه و اروپا از طریق بندرانزلی، به ویژه سفرهای ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به اروپا تحولات بسیاری در انزلی به وجود آورد؛ عمارت سرداری در سال ۱۲۸۸ هـ ق (۱۸۷۱ م) به هنگام نخستین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ به دستور میرزا حسین خان سپه سالار ساخته شد. هم‌چنین، عمارت شمس‌العماره در همین سال ساخته شد (رایینو: ص ۱۵۴).

علاوه بر بومیان گیلک، گروه‌هایی از ساکنان انزلی از نواحی دیگرند. دو طایفه‌ی معروف سرخی از سمنان و دریاییگی از بجنورد در انزلی اسکان یافته‌اند. مقارن با دوره‌ی اول و دوم جنگ‌های ایران و روسیه نیز خانواده‌هایی از باکو، شیروان و لنکران (تالش شمالی) به انزلی کوچ نموده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها طایفه‌ی میرمحمدخان، پسر میرقبادخان، از اعقاب میرمصطفی خان حاکم لنکران بود. طایفه‌ی انزانی از اعقاب عده‌ای از تفنگ‌داران انزانِ گرگان در سال ۱۸۱۵ به انزلی اعزام شدند (رایینو: صص ۱۵۶ - ۱۵۸).

۱۴. لاهیجان: لاهیجان که مدت‌ها مرکز بیه‌پیش بود و حاکمان آن گاه بر کل گیلان مستولی می‌گشتند، مقارن با روی کار آمدن قاجاریه، علاوه بر

محدوده‌ی بین ساحل شرقی سپیدرود تا کرانه‌ی رودخانه‌ی رودسر، لشت نشا و کوچصفهان را نیز در قلمرو خود داشتند. خودزکو وسعت ولایت لاهیجان را ۱۲۴ فرسنگ مربع برآورد کرده است. لاهیجان پس از گذراندن طاعون در سال ۱۸۴۰ صاحب دو هزار و پانصد باب خانه بوده است.

به نظر خودزکو مساجد لاهیجان زیباتر از مساجد رشت بود و کوچه‌ها و خیابان‌های آن مناسب‌تر سنگ‌فرش شده بود. مقر برجسته و بلند شهر، موقع مناسبی برای ایجاد تعداد فراوانی استخر فراهم آورده بود که منابع ذخیره‌ی آب بودند و آب شالیزارهای مجاور لاهیجان را تأمین می‌کردند (صص ۲۴ - ۲۵).

راینو جمعیت ولایت لاهیجان را بدون محاسبه‌ی جمعیت شهر در حدود ۴۹۲۳۵ نفر ذکر کرده و نوشته است که بسیاری از کسانی که اصل آن‌ها از قزوین و طالقان است، در این ناحیه به سر می‌برند. محصول این ولایت برنج، ابریشم، توتون و کنف است و در دهکده‌های ساحلی کورانده، حسن کیاده، دستک و پیریشه و گیل سفید به عمل می‌آید. چای محصول غیربومی است و کاشف السلطنه آن‌را از هندوستان آورده است. لاهیجان به چند بلوک تقسیم شده بود و راینو به ترتیب زیر به شرح آنان می‌پردازد:

الف. کوهپایه و کنار شهر شامل تمام قراء اطراف لاهیجان و پای‌کوه‌های جنوب و مشرق که ۲۱۰۸ خانه دارد.

ب. پشم چاه در شمال لاهیجان تا دریای خزر وسعت یافته، از مغرب به لشت نشا محدود است و ۱۰۵۹ خانه دارد.

پ. کنار فریضه و راه شاهی پایین در شمال شرقی لاهیجان که از شمال به

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۰۵

دریای خزر، از مغرب به پشم‌چاه و از جنوب به سپیدرود و راه شاهی بالا و از مغرب به لنگرود منتهی است و ۲۹۸۴ خانه دارد.

ت. راه شاهی بالا در جنوب راه شاهی پایین و در مغرب و جنوب غربی لاهیجان قرار دارد و از مشرق تا کوهپایه و کنار شهر و از جنوب تا سیاهکل و از جنوب غربی تا گوکه امتداد یافته است. این ناحیه دارای ۱۹۶۵ خانه است.

ث. گوکه در مغرب لاهیجان و ساحل راست سپیدرود قرار دارد. از شمال و مشرق به راه شاهی بالا و از جنوب به سیاهکل و از مغرب به سپیدرود محدود است. گوکه ۶۵۶ خانه دارد.

ج. چهارده شامل شش دهکده در ساحل چپ سپیدرود است و در مقابل گوکه قرار دارد. پیش‌تر متعلق به موازی بود ولی بر حسب تقاضای مالکین اراضی که لاهیجانی بودند از آن جدا شد. این ناحیه دارای ۳۰۰ خانه است (رایینو: صص ۳۵۸ - ۳۵۹).

۱۵. رانکوه: رانکوه از چهار بلوک دیلمان، شلمان، اشکور و سمام تشکیل شده بود. سفیدتمش رود، این ولایت را از مازندران جدا می‌سازد. خودزکو وسعت رانکوه را ۱۸۰ فرسنگ مربع و مرکز آن را آبادی صوفیان ذکر می‌کند (ص ۲۶).

رانکوه از طرف ارتفاعات جنوبی به رودبار عمارلو و رودبار حسین‌علی خانی (زمان خانی) و از مغرب به دیلمان و لاهیجان محدود می‌گردد. در دوره‌ی فتح‌علی‌شاه قاجار لنگرود و آبادی‌های اطرافش از لاهیجان جدا شدند و به رانکوه ملحق گردیدند. از آن پس این ناحیه رانکوه و لنگرود نامیده شد.

طول غربی - شرقی این ولایت از لنگرود تا مرز مازندران ۴۴ کیلومتر و

امتداد جنوبی - شمالی آن از دهانه‌ی پلرود تا گردنه‌ی کول ۵۳ کیلومتر بوده است. جلگه‌ی باریکی از کوهپایه‌ها تا ساحل دریا کشیده شده است که عرض آن در املش ۱۹ تا ۲۰ کیلومتر و در نزدیکی مرز مازندران در حدود ۳ کیلومتر است.

در گذشته، مهم‌ترین بخش رانکوه شهر کوچک کوتم یا هوسم بود که همان رودسر کنونی است. مقدسی در سال ۱۳۷۵ هوسم را با بازاری خوب و مسجد جامعی نزدیک مقر حاکم توصیف کرده است. این ناحیه‌ی علوی داعی، محمدحسن الاطروش بود که در نیمه‌ی قرن سوم ه.ق، بدون شناسایی خلیفه و بی‌اعتنا به او، حکومت مستقلی به شمار می‌رفته است. کوتم به تدریج ویران شد، تا این که در اواخر دهه‌ی هشتم هجری سیدرضاکیا، حاکم لاهیجان دوباره آن را بنا کرد. تمیجان یکی از روستاهای معروف رانکوه و زمانی مرکز حکومت رانکوه بوده است. رانکوه از بخش‌های زیر تشکیل شده بود:

الف. رانکوه یا منطقه‌ی پست که شامل شلمان و املش و سیاهکل رود بود؛ ب. گزافرود شامل چند دهکده؛

پ. سُمّام در جنوب املش که تا عمارلو و رودبار قزوین ادامه دارد و از مغرب به دهکده‌ای کردنشین دیلمان و از مشرق به اشکور محدود می‌شود؛

ت. اشکور سفلی که در کوهستان، جیرولات هم نامیده می‌شد و از شمال به رانکوه، از مغرب به سُمّام، از جنوب به رودبار و از شرق به اشکور علیا منتهی می‌شود؛

ث. اشکور علیا در کوهستان‌ها بالا و لایات نامیده می‌شد و از جنوب به رودبار قزوین، از مغرب به اشکور سفلی و از شرق به تنکابن منتهی می‌گردید؛

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۰۷

ج. سیارستاق به خان‌های تنکابن تعلق داشت و بنا به خواست مردم از گیلان جدا شد؛

چ. لنگرود یکی از شهرهای مهم گیلان محسوب می‌شد که پس از قرار گرفتن در قلمرو رانکوه مرکز این ولایت گردید. رایینو باتلاق‌های اطراف این شهر و گرمای بسیار در تابستان را موجب هوای ناسالم لنگرود می‌داند. علی‌رغم آتش‌سوزی‌های لنگرود، از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم میلادی جمعیت و بازرگانی در آن رشد نمود.

لنگرود دارای ۸ محله به نام‌های سوتال محله، گشت موردخال، انزلی محله، کاسه‌گر محله، قصاب محله، درب مسجد، فشکالی و راه پشته بوده است. چمخاله، بندر لنگرود محسوب می‌شده است. به باور رایینو در صورت عمیق کردن رودخانه و تجهیز و تکمیل آن، بر اهمیت لنگرود افزوده خواهد شد. در چمخاله یک گمرک و یک صیدگاه و دو انبارنفت وجود داشت که نفت آن‌ها با کرجی به لنگرود حمل می‌گردید (رایینو: صص ۳۹۶، ۴۰۳).

۱۶. دیلمان: برخلاف قرون اولیه‌ی پس از اسلام که دیلم به تمام سرزمین‌های کوهستانی جنوب گیلان اطلاق می‌گردید، ولایت دیلمان در دوره‌ی قاجار، شامل ناحیه‌ی سیاهکل در جلگه و دیلمان در کوهستان‌های بالا دست است؛^۱ از شمال به ییلاق رانکوه یعنی سُمام و اِشکُور، از جنوب به عمارلو و از مغرب به رحمت‌آباد. سیاهکل ابتدا به لاهیجان تعلق داشت ولی خان‌های دیلم آن را خریدند و از لاهیجان جدا کردند.

۱. محدوده‌ی کنونی شهرستان سیاهکل

در این دوره، برفجان مرکز سیاهکل بود و بازار بزرگ، مسجد، زیارتگاه و حمام داشت. علاوه بر گیلک‌ها، عده‌ای یهودی نیز در سیاهکل سکونت داشتند. تفاوت آب و هوایی کوهستان دیلمان با جلگه‌ی پایین دست موجب شد تا رایینو بنویسد که اگر آب‌های این بخش از کوهستان به سوی دریای خزر جریان نداشت، جلگه به طور یقین بخشی از نجد داخلی ایران بود. به علت هوای سرد در زمستان و هوای معتدل در تابستان، خانه‌های آن‌جا مانند خانه‌های ایران مرکزی، دارای بام‌های مسطح است. مرکز دیلمان دهکده‌ای به همین نام است که در زمان رایینو دارای ۳۰۰ خانه بود و بازار آن ۳۰ دکان داشت.

ساکنان دیلمان پیش‌تر از قزوین آمده بودند و اعقاب دیلمیان قدیم پیش‌تر در روستاهای کلارده و چوسل سکنا داشتند. عده‌ای از اقوام نواحی دیگر نیز در قرن نوزدهم به دیلمان تبعید شده‌اند و تشکیل چهار طایفه‌ی تالش، جهانگیری، گسگری و اشکوری را داده‌اند. هم‌چنین گروه‌هایی از کردهای عمارلو که کوچ‌نشین بودند و تابستان‌ها به ارتفاعات دیلمان می‌آمدند، در دیاجاریان و دهکده‌های گولک، کوچی، کولنج باغ، قیس آباد، زردرود، توکام، تنگ رود و عین‌شیخ سکونت گزیدند (رایینو: ۳۲۲-۳۲۵).

۱۷. رودبار: این ناحیه شامل درّه‌ی سپیدرود می‌شد و آبادی روبار در ساحل چپ سپیدرود مرکز آن بود. برای تمایز این آبادی که در وسط باغ‌های زیتون قرار گرفته است، با رودبار شهرستان الموت که زمانی مرکز دیلمان بود، این آبادی رودبار زیتون یا پیلهرودبار نامیده می‌شد. ساکنان رودبار را اقوام مختلفی از تات‌ها، تالش‌ها و کردها تشکیل می‌دهند. مُلگوئف در سال ۱۸۶۰ رودبار را دارای ۷۹۷ خانه، ۷ آستانه و

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۰۹

امامزاده، ۵۰ دکان و چند کاوانسرا توصیف کرده که در میان تاکستان‌ها و باغ‌های لیموی ترش و درختان زیتون پنهان است. وی ۴۶ آبادی ییلاقی و قشلاقی رودبار را برشمرده و برخی از آن‌ها را چنین تعریف کرده است: کوشک که اهالی آن به ساختن باروت اشتغال دارند. فیلده با یک امامزاده و یک مسجد، ۲۰ دکه و یک کارخانه‌ی زیتون‌گیری (مُلگوئف: صص ۲۹۸-۲۹۹).

رایینو جمعیت رودبار را ۸۰۰ خانوار از سه قبیله‌ی عمان ساکن فیلده، صُرخَن و برامکه نوشته است (ص ۲۴۴۹). گویش اصلی مردم رودبار تاتی بود اما در شمال آن گیلکی، در ارتفاعات شرقی آن تالشی و در برخی از روستاها مانند گنجه کردی رایج بود.

۱۸. رحمت‌آباد: رحمت‌آباد بلوکی در ساحل غربی سپیدرود، روبه‌روی رودبار در کوهپایه‌های قله‌ی دُرْفَک بود. رحمت‌آباد نیمی کوهستانی و نیمی دشت بود. بلوک رحمت‌آباد از شمال به سیاهکل، از شرق به دیلمان و از جنوب به عمارلو منتهی می‌شد.

رحمت‌آباد اگرچه زمانی امیرنشین مستقلی به‌شمار می‌رفت، اما بعدها گاه جزء رشت و گاه ضمیمه‌ی لاهیجان و دیلمان شد، تا این‌که در اوایل دوره‌ی قاجاریه، یکی از افراد خانواده‌ی حاجی سمیعی که در رشت سکونت داشتند، نایب‌الحکومه‌ی رحمت‌آباد گردید. کَلَشْتَر مرکز حکومت رحمت‌آباد بود که دهکده‌ای با ۲۰۰ خانوار جمعیت بوده است. گندم مهم‌ترین محصول کشاورزی این بلوک بود. ۶ آسیاب در کَلَشْتَر وجود داشت. زیتون و توت دیگر محصولات کشاورزی آن است که با چشمه‌سارها و رودها آبیاری می‌شد.

مکنزی در سال ۱۸۵۹ جمعیت رحمت‌آباد را ۵۰۴ خانواده‌ی عمدتاً

دامدار ذکر می‌کند، اما رایینو در اوایل سده‌ی بیستم، جمعیت رحمت‌آباد، گلشتر و بیلاقات اطراف آن را ۱۲۴۰ خانوار برآورد می‌کند. رحمت‌آباد مانند دیگر نواحی کوهستانی جنوب گیلان ترکیب قومی متنوعی دارد. علاوه بر گیلک‌ها، تات‌ها و کردها نیز در این سرزمین سکنا گزیده‌اند. کردهای رحمت‌آباد از قبایل پیرا صملی و کیرخانلو هستند، احتمالاً شاه‌عباس اول آن‌ها را به این ناحیه کوچانده است. رایینو محل سکونت آنان را دهکده‌های سندس، علی‌آباد، کلایه و دیورود می‌داند. مکنزی درباره‌ی کوچ‌روی کردهای رحمت‌آباد می‌گوید: «در فصل سرما کردها در دهکده‌ای به نام سندس می‌مانند و یا در حوالی سواحل شیدار و زیبایی که از دهکده تا مزارع محدود می‌شود و تقریباً در مقابل رستم‌آباد قرار دارد، به سر می‌برند، اما در فصل گرما با دام‌های خود به ارتفاعات پناه می‌برند و کسانی که نمی‌توانند به بیلاق بروند، دام‌هایشان را به چوپانان می‌سپارند تا از آن‌ها در بیلاق نگهداری کنند. پرورش درخت زیتون در رحمت‌آباد مرسوم بوده است و زیتون را برای روغن‌کشی و صابون‌سازی مورد استفاده قرار می‌دادند، ولی از زمانی که حقوق گمرکی ورود روغن زیتون از روسیه برداشته شده، کارخانه‌ی روغن‌کشی زیتون این ناحیه تعطیل شد. اراضی زراعی رحمت‌آباد را حدود ۱۰ رودخانه‌ی کوچک و بزرگ آبیاری می‌نمودند که جملگی به سپیدرود می‌پیوندند» (رایینو: صص ۳۱۳-۳۱۶).

۱۹. عمارلو: ناحیه‌ی عمارلو در دو سوی ساحل شاهرود و در مشرق پیوستگاه شاهرود به قزل‌اوزن گسترش یافته است. این ناحیه از شمال به دیلمان و رحمت‌آباد، از مغرب به تارم، از جنوب به قزوین و از مشرق به رودبار محمدزمان‌خان، همان ناحیه‌ی رودبار الموت که پیش‌تر جزئی از سرزمین دیلم بود، منتهی می‌گردید. آب و هوای دشت‌های این ناحیه،

میان منجیل و لوشان، گرم و خشک و در تابستان‌ها بسیار گرم است. تا دوره‌ی افشاریه این ناحیه خُرگام نامیده می‌شد و در اعصار مختلف بخشی از تارم، رودبار و یا دیلمان بوده است تا این‌که نادرشاه افشار قبیله‌ی عمارلو را در این ناحیه ساکن نمود (رایینو: ص ۳۰۳).

به نظر خودزکو کردهای عمارلو به تیره‌ی ریشوندی تعلق دارند و مقر آنان تا پیش از کوچ به این ناحیه، شمال خراسان بود. ریشوندها تیره‌ای از ایل بزرگ بَیّه بودند که موطن اوّلیه‌شان میان ارزروم و شهرزور، بین شرق ترکیه‌ی کنونی و شمال عراق کنونی بوده است. به فرمان شاه‌عباس‌اول، هشت صد اجاق از این ایل کرد به شمال خراسان کوچانده شدند (ص ۹۲).

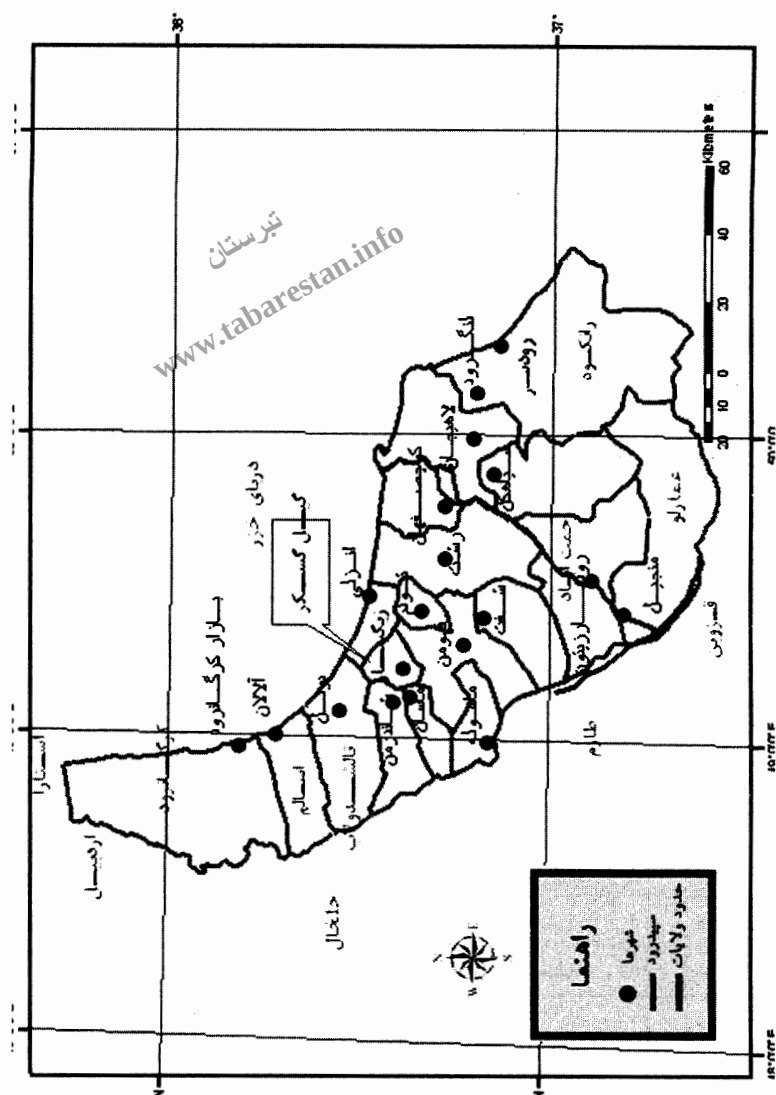
رایینو که هفت دهه پس از خودزکو اطلاعات دقیق‌تری از گیلان به دست آورده، معتقد است که دو گروه مختلف از کردها در دو دوره‌ی متفاوت به ناحیه‌ی مزبور کوچانده شده‌اند. نخست در دوره‌ی شاه‌عباس‌اول، کردهای ریشوند از سلیمانیه‌ی عثمانی، شمال عراق کنونی، به این منطقه کوچانده شده‌اند، اما یک قرن و نیم بعد، نادرشاه افشار بخشی از زمین‌های آنان را به اشغال کردهای عمارلو درآورد، در نتیجه طایفه‌ی ریشوند در آبادی‌های ناوه، کلیشم، لایه، کاکوستان، شهرستان، بهرام‌آباد، کیاکلایه، حسن‌آباد، دهدوشاب و غیره از رودبار محمدزمان‌خانی سکونت گزیده‌اند. خان‌های حاکم بر عمارلو در پیرکوه و جیرنده اقامت داشتند. عمارلویی‌ها از قبایل گوناگون تشکیل شده‌اند؛ قبیله‌ی کرانلو در دیارجان، استاجانلو در پیرکوه، بیشانلو در جیرنده، شامخانلو در خرگام، انبو و جمخانلو در منجیل (صص ۱۰۶-۱۰۷).

خودزکو در اوایل قاجاریه، اقامت عمارلوها را در مرزهای گیلان و

قزوین موجب خُسران می‌داند، زیرا با بروز هر انقلاب سیاسی در گیلان، عمارلوها مسلحانه به کاروان‌های رشت شبیخون می‌زنند (ص ۹۲). رایینو تنها اشاره‌ای به وجود ترکان در عمارلو کرده اما به شرح محل زندگی آن‌ها نپرداخته است. احتمالاً گروه کوچکی از ترک‌زبانان نیز در دوره‌ی نادر به این منطقه تبعید شده‌اند که اعقاب آن‌ها بخشی از ساکنان منجیل و چند روستای دیگر را تشکیل می‌دهند.

رایینو به حدود ۲۰۰۰ چادر از قبیله‌ی غیاثوند چگینی و ریشوند اشاره کرده است که در تابستان میان منجیل و لوشان مستقر می‌شدند (ص ۳۰۶). طایفه‌ی چگینی که امروزه در شهر لوشان، تارم سفلی و اطراف قزوین ساکن‌اند، طایفه‌ای از لُر‌ها هستند که احتمالاً در اوایل قاجاریه به منطقه کوچ داده شده‌اند.

مرکز حکومت عمارلو منجیل بود. آمده ژوبر در خلال جنگ‌های ایران و روسیه اهمیت منجیل را این‌چنین تشریح کرده است: «در نقطه‌ای که جاده، درّه‌ی سپیدرود را ترک می‌کند، ده بزرگ منجیل قرار دارد که به‌خاطر موقعیت بازرگانی‌اش به قدر کافی مهم است. منجیل بر سر راه کاروان‌هایی است که از رشت می‌آیند و به نجد ایران می‌روند. این جاست که جاده‌ها به هم تلاقی می‌کنند، جاده‌ی تهران از پاچنار، مزرعه و قزوین می‌گذرد، جاده آذربایجان از ساحل چپ، قزل‌اوزن را تعقیب می‌کنند، در حالی که بُنه‌های نظامی عازم همدان، اصفهان، کرمانشاه و غیره از زنجان عبور می‌کنند» (ص ۲۷۸).



۳.۹. جمعیت و زندگی شهری و روستایی گیلان در دوره‌ی قاجاریه:

یکی از هدف‌های جغرافیای تاریخی، بررسی جغرافیای انسانی هر سرزمین است؛ پراکندگی جمعیت هر منطقه و ویژگی‌های کمی و کیفی آن، خصوصیات زندگی شهری و روستایی. همان‌گونه که اشاره شد، دول‌اروپایی به دلیل اهمیت گیلان اطلاعات بسیاری از این سرزمین به دست آورده‌اند. پیر آمده ژوبر که در سال ۱۸۰۶، در خلال جنگ‌های ایران و روسیه، در ایران به سر می‌برد، جمعیت گیلان را ۵۰۰۰ خانوار محاسبه نموده است که با میانگین هر خانوار ۵ نفر، بالغ بر ۲۵۰ هزار نفر می‌گردد (ص ۳۲۱). طاعون معروف سال ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ ضربه‌ی سنگینی بر جمعیت شهرها و روستاهای عمده‌ی گیلان وارد نمود. فریزر شهر طاعون‌زده‌ی رشت در سال ۱۸۳۴ را شبیح رشت ۱۸۲۲ توصیف کرده است (کروزن: ص ۵۰۵). خودزکو یک دهه پس از طاعون، جمعیت گیلان را به تفکیک ولایات چنین برآورد نموده است:

جدول ۱: برآورد خودزکو از جمعیت ولایات گیلان در سال ۱۸۴۰

ولایات	جمعیت	ولایات	جمعیت
رشت و موازی	۷۵۰۰۰	گسکر	۱۲۰۰۰
دیلمان	۳۰۰۰	لاهیجان	۶۲۰۰۰
تولم	۶۰۰۰	تالش دولا ب و گیل دولا ب	۷۰۰۰
فومن	۵۸۰۰۰	شف	۵۵۰۰
ماسال	۲۵۰۰	لنگرود و لشت نشا	۲۰۰۰۰
انزلی و چهارفریضه	۸۰۰	شاندرمن	۴۰۰۰
رانکوه	۱۴۰۰۰	کرگانرود	۷۵۰۰
اسالم	۲۳۰۰	جمع	۲۷۹۶۰۰

(خودزکو: ص ۹۳)

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۱۵

به باور خودزکو، دو سوم جمعیت گیلان در فاجعه‌ی طاعون سال ۱۸۳۰ از میان رفتند و این سرزمین برای رفع نیازهای خود، به نیروی کار ولایات همسایه متوسل شد. در سال ۱۸۴۰ سالیانه ۲۷ هزار نفر از خارج به گیلان آمدند و بیش‌تر آن‌ها بلافاصله پس از پایان کار به موطن اصلی خویش بازگشتند (خودزکو: ص ۹۳). هفتاد سال پس از این گزارش، رابینو در سال ۱۹۱۰ فهرستی از جمعیت ولایات گیلان ارائه کرده است. این گزارش به ادعای او مبتنی بر تحقیق دقیق از دهقانان است:

جدول ۲. برآورد رابینو از جمعیت گیلان در سال ۱۹۱۰

ولایت	خانوار	جمعیت	ولایت	خانوار	جمعیت
رشت	۶۰۰۰	۳۰۰۰۰	شهر لاهیجان	۲۲۶۰	۱۱۳۰۰
انزلی	۱۵۰۰	۸۰۰۰	کرگانرود	۵۰۰۰	۲۵۰۰۰
اسالم	۱۱۴۰	۵۷۰۰	تالش دولاپ	۲۸۰۰	۱۴۰۰۰
شاندرمن	۶۰۰	۳۰۰۰	ماسال	۴۵۰	۲۲۵۰
چهارفریضه	۴۸۰	۲۴۰۰	گسکر	۹۱۸	۴۵۹۰
فومن	۵۴۰۰	۲۷۰۰۰	ماسوله	۷۰۰	۳۵۰۰
تولم	۷۶۳	۳۸۱۵	شفق	۱۷۸۶	۸۶۳۰
رودبار	۸۰۰	۴۰۰۰	موازی	۸۱۰۰	۹۰۵۰۰
لشت‌نشا	۱۶۹۲	۸۴۶۰	عمارلو	۲۱۰۰	۱۰۵۰۰
رحمت‌آباد	۱۲۴۰	۶۲۰۰	دیلمان	۱۹۸۴	۹۹۲۰
لاهیجان	۹۸۴۷	۴۹۲۳۵	لنگرود و رانکوه	۲۰۰۰	۱۰۰۰۰
جمع خانوار	۶۷۵۶۰		جمع جمعیت	۳۳۸۳۰۰	

(رابینو: ص ۵۵)

مقایسه‌ی داده‌های جمعیتی خودزکو و رایینو در فاصله‌ی هفتاد سال حاکی از آن است که جمعیت در شهرهای بزرگ و نواحی داخلی گیلان رشد بیش‌تری نموده است و بندرانزلی تبدیل به یکی از شهرهای اصلی گیلان گردیده است.

نابسامانی‌های سیاسی، بیماری‌های همه‌گیر مانند طاعون در سال ۱۸۳۰، عقب‌ماندگی عمومی کشور و نارسایی‌های محلی، موجب کندی روند شهرنشینی در گیلان شده بود. اقتصاد گیلان تا اوایل سده‌ی نوزدهم میلادی معیشتی بود. در این دوره‌ی سستی، وجود بلوک‌های متعدد قدرت و نبود قدرت مرکزی مسلط، موجب فقدان مالکیت خصوصی بر زمین، نبود امنیت اجتماعی برای انباشت ثروت و نیز روابط محدود، گسیخته و نامنظم اقتصادی با جهان خارج شده بود. در نتیجه، گیلان شهر برتر نداشت و اندک شهرهای گیلان نیز شهرهای سیاسی بودند (عظیمی: ص ۵۶). به همین دلیل، توازن قوا بین شهرها و روستاهای گیلان با بخش‌های دیگر کشور متفاوت بود؛ در کشور از قرون وسطی به بعد، روستاها تحت نفوذ شهرهای مهم قرار گرفتند، اما گیلان مدت مدیدی به صورت واحدهای کوچک شاهزاده‌نشین باقی ماند و قصبات مراکز آن‌ها را تشکیل دادند (بازن: ص ۵۲۲).

آمده ژوبر در سال ۱۸۰۶ رشت را تنها شهر واقعی گیلان می‌داند. به نظر او این شهر که غرق در شاخ و برگ باغات شده است، هیچ شباهتی به دیگر شهرهای ایران و حتی با شهرهای مازندران ندارد. کوچه‌های تنگ، خانه‌های مرتفع که بالکن‌ها از آن بیرون زده‌اند و پشت‌بام‌هایی که در دوسوی کوچه با یکدیگر تماس یافته‌اند، از ویژگی‌های کالبدی شهر شت است. او انزلی را دهی با ۲۵۰۰ نفر جمعیت معرفی می‌کند (صص ۲۸۴ - ۲۸۵).

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۱۷

لرد کروزون رشت را در نیمه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم آباد و مرفه معرفی می‌کند؛ بسیاری از سیاحان انگلیسی در این شهر از مهمان‌نوازی بنگاه رالی برخوردار می‌شدند. این بنگاه با دستگاه وسیع خود، مسکن بیلاقی به سبک اروپایی فراهم ساخته بود. با از بین رفتن تجارت ابریشم این بنگاه برافتاد و رشت رو به انحطاط گذاشت ولی با افزایش زراعت و تجارت صادرات برنج و پنبه احیا شد (ص ۵۰۶).

ژوبر درباره‌ی لاهیجان نوشته است که پیش‌تر پرجمعیت بوده ولی امروزه به علت دوری از مسیر کاروان‌هایی که بین دریای خزر و تهران رفت و آمد می‌کنند، رو به افول نهاده و تنها حدود ۸۰۰۰ نفر را در خود جای داده است. دیگر شهرهای کوچک گیلان یعنی رودسر، لنگرود، رودبار و جمعه‌بازار دهاتی بزرگ‌اند و درخور توصیف نیستند (ص ۲۷۵ - ۲۷۸).

یک سده بعد، همان‌گونه که در جدول پیشین مشخص شده، راینو تنها رشت، انزلی و لاهیجان را نقاط شهری گیلان معرفی کرده است. وی لنگرود را شهری وابسته به لاهیجان و فومن، مرکز قدیمی غرب گیلان را همراه ماسوله و طاهرگوراب، مرکز جدید گسکر، از نظر اقتصادی قصبه‌ای بزرگ با بازاری نسبتاً متوسط قلمداد کرده است (ص ۵۵).

لرد کروزون رشت را از این جهت مهم دانسته که دروازه‌ی ایران است و نخستین شهری که مسافر خارجی در خاک ایران بدان وارد می‌شود. هر چند که به علت هوای ناسالم آن مسافران اروپایی باید با شتاب از این شهر عبور کنند (صص ۵۰۴ - ۵۰۵).

جمعیت روستایی گیلان بیش‌تر در میان جنگل‌ها پراکنده شده بودند. به همین علت، خودزکو گیلان را جنگلی مسکون توصیف می‌کند؛ در این

عرصه ده به معنای متعارف وجود ندارد. آنچه را که در گیلان «محلّه» می‌نامند، تعدادی مساکن پراکنده و بدون نقشه است که کشتزارها و فضاها را درخت میان‌شان فاصله انداخته است، به‌طوری‌که هر یک را می‌توان بنایی جداگانه فرض کرد. این مزارع کوچک از لحاظ وضوح و آرایش داخلی با یکدیگر شباهتی تام دارند (صص ۵۹-۶۰).

فریزر دهکده‌های گیلان را آن‌چنان پوشیده در جنگل‌ها و بیشه‌زارها دیده که نوشته است: بارها اتفاق می‌افتد که فردی در آبادی با هزار نفر جمعیت نمی‌تواند کسی را ببیند (ص ۲۶). ابوت درباره‌ی نحوه‌ی پراکندگی آبادی‌های تالش نوشته است: «از دهانه‌ی آستارا تا دهانه‌ی کرگانرود، بیش از ۵۰ مایل است که یک خانه نیز در ساحل دیده نمی‌شود. آبادی‌ها در دل جنگل هستند و از راه ساحلی پیدا نیستند» (ص ۱۳). روستاییان گیلان، با توجه به موقعیت جغرافیایی و ویژگی قومی‌شان به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ نخست، ساکنان دهکده‌های جلگه‌ای که به کشت برنج، تولید ابریشم، پنبه، میوه و سایر محصولات می‌پرداختند. این گروه از روستاییان که اکثراً گیلک بودند در بیه‌پس هیچ‌گونه وابستگی به کوهستان نداشتند.

دوم، ساکنان دامنه‌ها و کوهپایه‌ها که در فصول معتدل در این مکان‌ها زندگی می‌کردند، اما در فصل گرما به ارتفاعات و ییلاقات می‌رفتند تا هم رمه‌ها و چهارپایان اهلی‌شان را به چرا ببرند و هم خود از هوای مطبوع کوهستان استفاده کنند. این دسته از روستاییان، به هنگام کوچ از میان خود، دسته‌ای را برای مراقبت در دهکده نگه می‌داشتند. بیش‌تر روستائیان تالش‌نشین غرب گیلان این‌گونه بودند. در شرق گیلان، ساکنان کوهستان‌ها را گالش می‌نامیدند که از نظر قومی با گیلک‌های جلگه‌نشین تفاوت چندانی نداشتند.

۴.۹. تأثیر عوامل جغرافیایی و سیاسی بر اوضاع اقتصادی گیلان

در دوره‌ی قاجاریه: اوضاع طبیعی گیلان، همواره عاملی مساعد برای زندگی اقتصادی ساکنان گیلان و حتی اقتصاد کشور بوده است، هر چند شرایط طبیعی این سرزمین تنگناها و محدودیت‌هایی داشته است. منابع کشاورزی، تجارت و دیگر مزیت‌های اقتصادی و سیاسی گیلان در سده‌ی اخیر، موجب طمع‌ورزی همسایه‌ی شمالی کشور گردیده است. گیلان علاوه بر تولید و تجارت ابریشم، در زمینه‌ی محصولات هم‌چون برنج، ماهی، روغن زیتون، چوب‌های جنگلی، انواع مرکبات و غیره استعداد داشت.

اوضاع اقتصادی گیلان و تحولات آن در این دوره با رویدادهای سیاسی، تغییرات جغرافیایی مرزها، نحوه‌ی استقرار جمعیت و زندگی شهری و روستایی در پیوند است.

گیلان پس از یک‌پارچگی داخلی و پیوستن کامل به نظام سیاسی و جغرافیایی کشور در عهد شاه‌عباس‌اول به مهم‌ترین قطب تولید کرم ابریشم کشور تبدیل شده بود و به دلیل توسعه‌ی بازرگانی این کالای پرمشتی، رو به توسعه نهاده بود. در آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی تجارت ابریشم در اوج ترقی بود و بازارهای رشت محل آمد و شد اقوام و ملت‌های گوناگون، از جمله ارمنه، یهودیان، اروپاییان، هندوها، افغانیان و تجار آسیای میانه بود (کروزون: ص ۵۰۵).

هم زمان با روی کار آمدن قاجار، شرایط نظام بین‌الملل ایران را صحنه‌ی رقابت دول قدرتمند اروپایی؛ روس، انگلیس و فرانسه گردانید. مهم‌ترین پیامد این شرایط دو دوره جنگ سرنوشت‌ساز ایران و روسیه بود. این جنگ‌ها عواقب سیاسی، نظامی و اقتصادی ناگواری برای ایران و استان گیلان به دنبال داشت:

الف. سلطه‌ی سیاسی روسیه؛ هر چند روس‌ها نتوانستند گیلان را ضمیمه‌ی خاک کشورشان نمایند، اما بخش شمالی و مهمی از سرزمین تالش را به اشغال درآوردند و از راه زمین و دریا همسایه‌ی دیوار به دیوار گیلان گردیدند، به گونه‌ای که به راحتی می‌توانستند به اشغال گیلان بپردازند.

ب. نفوذ و سلطه‌ی اقتصادی روسیه؛ به موجب قرارداد ترکمن‌چای (۱۸۲۸) روس‌ها در شمال ایران، به‌ویژه گیلان امتیازاتی به دست آوردند که زمینه‌ی فعالیت‌های تجاری و اقتصادی آنان را به قصد بهره‌کشی از منطقه فراهم آورد و این بهره‌کشی نزدیک به یک قرن به درازا کشید. کروزون نوشته است که مجاورت ایران و روسیه و نفوذ آن دولت بر دریای خزر، وضع ممتازی برای روسیه در گیلان و رشت فراهم ساخته است، اتباع روسی و ارمنی روسیه در شهرهای مهم گیلان اقامت دارند و حتی چند روستای اطراف رشت را در تصرف دارند (ص ۵۰۴).

اندکی پس از دوره‌ی دوم جنگ‌های ایران و روسیه (۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸) که کشور و به‌ویژه استان‌های شمالی از آسیب‌های سیاسی و اقتصادی کمر راست نموده بود، طاعون بخش بزرگی از جمعیت گیلان را به کام مرگ کشاند. این فاجعه‌ی انسانی در فعالیت‌های اقتصادی منطقه اختلال ایجاد نمود، اما رونق تجارت ابریشم و سود و سوسه‌انگیز آن موجب شد تا فعالیت‌های اقتصادی در منطقه بدون وقفه‌ی طولانی از سرگرفته شود و کاهش جمعیت با مهاجرت‌ها جبران گردد (عظیمی: ص ۸۵). فریزر چهار سال پس از فاجعه‌ی طاعون، در فصل صدور ابریشم، بسیاری از کاورانسرها را پر از بازرگانانی دیده بود که دست اندر کار مشاغل خود بودند (ص ۵۷۴).

علی‌رغم توجه بازرگانان خارجی و به‌ویژه همسایه‌ی قدرتمند شمالی به تجارت پر سود و بهره‌برداری از منابع اقتصادی گیلان، این ایالت مشکل ساختاری نبود جاده، بنادر مجهز و دیگر زیر بناها داشت. بهلر دشواری راه رشت به انزلی را چنین توصیف نموده است: «برای رفتن از رشت به انزلی، ناچار باید از جنگلی عبور کنیم که به دلیل گل و لای بسیار دشوارگذر است، از رشت تا پیربازار که یک و نیم فرسخ است، به دلیل شدت باتلاقی آن، راه اقلأ شش ساعت طول می‌کشد» (ص ۱۵).

در این دوره، انزلی، مهم‌ترین بندر کشور، برای باراندازی و حتی پیاده کردن مسافر به اندازه‌ی کافی تجهیز نشده بود. لرد کروزون در سال ۱۸۹۰ نوشته است که امواج دهانه‌ی خلیج انزلی پیاده کردن مسافر را از کشتی غیرممکن می‌سازد تا جایی که زمستان‌ها مسافران بدبخت پس از آن‌که چندین ساعت جلو مقصد خود سرگردان می‌مانند، باید باز راه بادکوبه را طی کنند. در انزلی دو شرکت کشتی‌رانی مرکوری و قفقاز دایر است که از ماه مه تا نوامبر هفته‌ای یک‌بار جابه‌جایی مسافر و کالا را بین گیلان و قفقاز برعهده دارد (ص ۶۲).

ژاک دومورگان در همین دوره (اواخر سده‌ی نوزدهم) به نبود هتل یا کاروانسرا در انزلی اشاره کرده و نوشته است که بیگانگان در قصر کوچکی پذیرایی می‌شوند که شاه به هنگام یکی از مسافرت‌هایش به اروپا ساخته است. در کناره‌ی جنوب شرقی تالاب انزلی، بندر پیربازار نیز فعال بود که به بارگیری و تخلیه‌ی بار می‌پرداخت. این آبادی مغازه‌ها و کاروانسرای وسیعی داشت که کالاها در آن انباشته می‌شد (ص ۲۷۳).

علاوه بر راه‌های نامساعد گیلان، از جمله جاده‌ی پیربازار-رشت، در سده‌ی نوزدهم تالاب انزلی نیز در حال پر شدن بود. این موضوع لرد

کروزون را به شگفتی انداخت. وی می‌پرسد که چرا ایرانیان اقدامی برای بهبود وضع جاده‌ها، احداث راه آهن، لای‌روبی تالاب انزلی، تجهیز بارانداز انزلی و غیره نمی‌کنند و موانع توسعه‌ی بازرگانی را بر نمی‌دارند. به نظر او حتی لازم بود تا کانال آبی بین تالاب انزلی و رشت حفر شود تا رشت بندر شود و برای ارتباط با داخل ایران راه آهن احداث شود. لرد کروزون عذر و نگرانی دولت ایران را که زیربناها، کار تهاجم روسیه را آسان‌تر می‌سازد، چندان موجه و آبرومندانه نمی‌داند؛ زیرا دولتی که به عجز و ترس خود اعتراف دارد، در نهایت به همان دامی فرو خواهد افتاد که از آن می‌گریزد. ضمن آن‌که دولت روسیه از راه‌های دیگر، به آسانی امکان تهاجم به ایران را دارد (صص ۵۰۶-۵۰۷).

روس‌ها سرانجام به پشتوانه‌ی امتیازات اقتصادی و سیاسی که در شمال ایران، به‌ویژه گیلان، به دست آورده بودند، برای در اختیار گرفتن کامل بازار گیلان و بهره‌کشی از منابع این سرزمین، خود به توسعه‌ی راه‌ها و بنادر گیلان پرداختند. با توجه به نزدیکی پایتخت جدید کشور، تهران، به گیلان، توسعه‌ی راه‌ها منجر به دستیابی سریع‌تر و ارزان‌تر روس‌ها به بازار رو به اعتلای پایتخت نیز می‌گردید. نیز برخورداری از امتیازات احداث راه انزلی-رشت-تهران بر اقتدار سیاسی-نظامی روسیه می‌افزود.

پس در سال ۱۸۹۵ (۱۳۱۳ ه‍.ق) شرکت روسی «جاده انزلی» امتیاز احداث و حق راهداری این جاده را از دولت ایران به دست آورد و پنج سال بعد جاده به بهره‌برداری رسید. امتیاز راه‌اندازی وسایل نقلیه‌ی موتوری نیز به یک تبعه‌ی روس به نام خوشتاریا واگذار شد و بدین ترتیب جاده انزلی-رشت-تهران به یکی از شریان‌های حیاتی حمل و نقل کالا و مسافر در ایران تبدیل شد (عظیمی: ص ۹۰).

گیلان از آغاز قاجاریه تا انقلاب مشروطه / ۱۲۳

این شرکت روسی با کسب امتیاز تعمیر و نگهداری بندرانزلی، در سال ۱۸۹۵ دهانه‌ی خلیج انزلی را لای‌روبی نمود، موج‌شکنی برای لنگر انداختن کشتی‌ها ساخت و یک فانوس دریایی در ساحل نصب نمود (رابینو: ص ۱۶۱).

بیش‌تر امتیازاتی که روس‌ها در گیلان به دست آورده بودند برای بهره‌برداری از منابع شیلات و جنگل بود.

خوشتاریا، تبعه‌ی گرجی روسیه، علاوه بر امتیاز واسایل موتوری جاده‌ی انزلی - تهران، امتیاز بهره‌برداری از جنگل‌های تالش را نیز به دست آورد. وی نیروی کار را از گرجستان آورده و کارگاه‌هایی در تالش و انزلی برپا نموده بود. بهره‌کشی او از منابع گیلان به قدری جاه‌طلبانه بود که یکی از اعضای بلندپایه‌ی کنسولگری روسیه در گیلان را نگران ساخته بود (نیکیتین، صص ۱۰۶ - ۱۰۷). علاوه بر این استپان لیانازوف، تبعه‌ی دیگر روسیه نیز امتیاز بهره‌برداری از شیلات گیلان را به دست آورده بود.

تسلط روس‌ها بر اقتصاد گیلان به تدریج تراز بازرگانی دو کشور را تحت‌الشعاع قرار داد. در سال ۱۸۷۸ صادرات گیلان به روسیه از رشت برابر با ۱۹۲۰۰۰ لیره بود و صادرات دیگر نقاط ایران از همین راه تنها ۴۰۰۰ لیره کم‌تر از آن. تجارت داخلی بین رشت و سراسر ایران در این مدت بالغ بر ۱۴۳۰۰۰ لیره بود (کروزون: ص ۵۰۶). مطالعه‌ی انقتر در بازرگانی ایران و روسیه نشان می‌دهد که ایران تا پایان قرن نوزدهم مازاد بازرگانی داشته است، لیکن این مازاد که از سال ۱۸۳۰ رو به افزایش نهاد و در سال ۱۸۶۴ به فراز ۴/۴ میلیون روبل طلا رسیده بود. از آن پس، پیوسته رو به کاهش می‌گذارد تا این‌که در سرآغاز قرن بیستم به کسری بدل می‌شود (کاتوزیان: ص ۸۱).

بدین ترتیب، دولت و سرمایه‌داران روسیه، یک قرن، با پیوند اقتصاد گیلان به روسیه، بخش مهمی از مازاد تولید روستاهای گیلان را به روسیه منتقل نمودند. در این باره کنسول انگلیس در گیلان به سال ۱۸۶۵ گزارش می‌دهد: «دهقانان در اکثر نواحی گیلان شدیداً مقروض مالکان خود هستند که ۲۴ تا ۴۰ درصد کم‌ترین ربح این قرض‌هاست. پولی که به این ترتیب به دست می‌آید، به‌زود از بین می‌رود، کافی است یک سال محصول تعریفی نداشته باشد تا وی نتواند قرض خود را سرشکن سازد. وقتی هم که از مضیفه‌هایی پیدا می‌کند، برای فرار از تعقیب طلب‌کارانش از روستا می‌گریزد» (عیسوی: ص ۳۲۱). به همین دلیل، بُوهر حاصل زراعت گیلان را برای رعیت آن‌جا اندک توصیف کرده و نوشته است که برنج از مازندران وارد گیلان می‌گردید (ص ۱۱).

تسلط روسیه بر اقتصاد گیلان، موجب قطبی شدن فضا و نظام شهری منطقه گردید. کانون اصلی هدایت تمام سرمایه‌گذاری‌ها در گیلان از کانون‌های شهری رشت - انزلی صورت می‌گرفت و این شهرها به سرپل‌های اصلی انتقال مازاد اقتصادی منطقه به کانون زهکشی مازاد تبدیل شده بود (عظیمی: ص ۹۰).

دومورگان در اواخر سده‌ی نوزدهم، منابع کشاورزی، صنعتی و تجاری گیلان را چنین جمع‌بندی نموده است؛ کشت‌های عمده‌ی گیلان، پنبه، نیشکر، ذرت، انواع سبزی، درختان توت و سایر میوه‌هاست. میوه‌ها به صورت خشکبار به روسیه صادر می‌شود. توتون یکی از عمده درآمد گیلان است و کارخانه‌ای در انزلی از آن سیگار تهیه می‌کند. جنس آن بسیار مرغوب و معطر است. آب سپیدرود به ماهیان آزاد و استورژن فراوانی غذا می‌دهد، از چند سال پیش منابع مربوط به صید ماهی برای تهیه‌ی خاویار و ماهی خشک تأسیس شده که امروزه بسیار زونق گرفته

است. مهم‌ترین رشته‌های بازرگانی گیلان، ابریشم، توتون، پشم، ماهی خشک و خاویار، روغن، برنج و ذرت است. این تولیدات یا به روسیه و یا به نجد داخلی ایران صادر می‌شود. از وقتی که دولت عوارض گمرکی کالاهایی که از راه قفقاز وارد می‌شد را حذف کرده است، صنایع روسیه در شمال ایران بازار مهمی پیدا کرده‌اند. در این مناطق جز مارک‌های مسکو، تفلیس و استراخان دیده نمی‌شود و غالباً این مصنوعات کارخانه‌ای با مواد اولیه‌ی گیلان و مازندران ساخته شده‌اند (صص ۲۶۶-۲۶۷).

بدین ترتیب با نفوذ سرمایه‌داری تجاری روسی، گیلان وارد عرصه‌ی روابط تجاری با خارج گردید و طبقه‌ی بازرگانان شهری به‌ویژه در رشت و انزلی رشد نمودند. تقاضای فزاینده‌ی خارجی برای ابریشم، برنج و کنف و تجاری شدن محصولات کشاورزی، به شمار طبقه‌ی تاجر شهری افزود. این طبقه‌ی نوپا در سایه‌ی قدرت و نفوذ روزافزون خود، در قلب زمین‌داران حاکم بر شهرها و بلوک‌های خان‌نشین، به کنترل مازاد تولید روستایی در بازار شهرهای بزرگ پرداختند و بین روستاها و شهرها پیوند برقرار نمودند (عظیمی: صص ۱۱۵-۱۱۶).

۱۰. گیلان از انقلاب مشروطه تا کنون

موقعیت جغرافیایی گیلان، از دوره‌ی صفویه، این ایالت را به مهم‌ترین دروازه‌ی ارتباط ایران با روسیه و اروپا تبدیل نموده بود. از این‌رو، مردم و نخبگان سیاسی و اجتماعی گیلان در تماس مستقیم و مداوم با اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی دیگر کشورها قرا گرفتند. ارتباط گیلانیان با قفقاز، اعم از ترک‌زبانان، ارمنه، گرجیان و تالش‌های شمالی، آنان را با افکار آزادی‌خواهی و ضداستبدادی جهان آن روز آشنا نمود. به‌ویژه آن‌که چند

انقلابی قفقاز، از جمله پیرم خان ارمنی، در گیلان ساکن شده بودند. به لحاظ تاریخی، طبقات مختلف مردم گیلان آمادگی شورش علیه نظام استبدادی قاجار را داشتند، زیرا قاجار از دو جهت بر مردم گیلان ستم کرده بود:

نخست، شیوهی سنتی واگذاری ولایات به صورت تیول به حکام محلی و غیربومی موجب استثمار بیش تر رعایا و فقر گستردهی مردم شده بود. احراز پست حکومتی بستگی به میزان پیش کشی و رشوه داشت و این روش باعث سوء استفاده های فراوان و فشار زیاد بر مردم می گردید (رایینو: ص ۵۶). دوم، ضعف حکومت در برابر رفتار زورگویانهی دولت روسیهی تزاری که زمینه ساز دخالت این دولت بر امور اقتصادی و اجتماعی گیلان گشته بود.

از این رو، گیلان در آستانهی مشروطه یکی از آماده ترین ایالات کشور برای پیوستن به آزادی خواهی بود. به همین دلیل، پس از این که محمدعلی شاه قاجار مشروطه را سرکوب کرد و استبداد صغیر حاکم گشت (۱۲۷۸ - ۱۲۸۸ ه. ش؛ ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ م) انقلابیون گیلانی که در میان آنان عناصر انقلابی قفقاز هم چون پیرم خان و یارانش حضور داشتند، به امارت حکومتی گیلان حمله بردند و پس از قلع و قمع عوامل دولت استبدادی، زمام امور گیلان را به دست گرفتند. آنان سپس محمدولی خان تنکابنی را که به تازگی از دولت استبدادی بریده و به گیلان آمده بود، به فرماندهی ارتش مجاهدین گیلان برگزیدند و برای همکاری با مشروطه خواهان بختیاری در سرکوبی نظام استبدادی روانهی تهران شدند و نقشی تاریخی در استقرار نظام جدید کشور ایفا نمودند.

پس از استقرار نظام مشروطه، کشور با درگیری های داخلی و دخالت

دولت روسیه مواجه بود. دولت تزاری که خود به روش استبدادی اداره می‌شد، تحمل حکومتی قانونی و منتخب را در ایران نداشت و نیز نگران منافع خود در استان‌های شمالی کشور بود. با آغاز جنگ جهانی اول، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی ایران، قوای روسیه، انگلستان و عثمانی بخش‌هایی از خاک ایران را اشغال نمودند و روس‌ها بیش از پیش به اعمال قدرت و دخالت در امور گیلان پرداختند. به همین علت میرزا کوچک، یکی از مجاهدان جنبش مشروطه‌ی گیلان، که در فتح تهران شرکت داشت، به همراه تنی چند از یاران و هم‌فکران خود در صدد ایجاد پایگاه مبارزه با سلطه‌ی بیگانگان در جنگل‌های گیلان برآمد.

نهضت جنگل در گیلان شکل گرفت و به تدریج نیرو و مهمات در جنگل‌های فومنات جمع‌آوری نمود. علاوه بر متنفذین محلی افرادی از دیگر مناطق ایران، از جمله کردهای کرمانشاه به رهبری خالوقربان به جنبش جنگل پیوستند. حتی تعدادی از افسران آلمانی و اتریشی نیز به نهضت جنگل پیوستند و قوای جنگل را آموزش دادند. جنگلی‌ها در سال‌های اول در برابر اشغالگران روس و متحدان محلی آنان هم‌چون سردار مقتدر تالشی پایداری کردند. در آن سال‌ها، گیلان یکی از کانون‌های مبارزه و آزادی‌خواهی بود. جنگلی‌ها در محدوده‌ی تحت تسلط خود اقدامات اصلاحی در آموزش عمومی و فرهنگ، اصلاحات اداری، تقسیم زمین بین روستاییان و غیره انجام دادند.

در اواخر جنگ اول جهانی، در حالی که قوای جنگل در جنگل‌های غرب گیلان در محاصره‌ی نیروهای روسیه قرار داشت، با وقوع انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، قوای این کشور گیلان را ترک نمودند و رشت برای مدتی به دست قوای جنگل افتاد. قوای انگلیس که برای

حمایت از نیروهای روسیه سفید به رهبری ژنرال دنیکین و سرکوب بلشویک‌ها از راه قزوین - رشت - انزلی عازم قفقاز بود، نیروی جنگل را از سر راه خود برداشت و گیلان را به تصرف درآورد. در زمان اشغال گیلان و قفقاز، روابط تجاری گیلان و روسیه دچار وقفه گردید. پس، تجار گیلان برای احیای دوباره‌ی روابط تجاری با روسیه، با نهضت جنگل برای بیرون راندن قوای انگلیسی هم‌گام گردیدند.

سرانجام بلشویک‌ها بر مخالفان خود و بقایای نظام تزاری برتری یافتند و قفقاز را به تصرف درآوردند و در تعقیب باقی‌مانده‌ی روس‌های سفید در اردیبهشت ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) وارد بندرانزلی شدند و انگلیسی‌ها را از گیلان بیرون راندند. بلشویک‌ها از فرصت استفاده نمودند و به جنگلی‌ها یاری رساندند. آنان گروه‌هایی از بلشویک‌های روسی، گرجی، ارمنی، آذربایجانی و ایرانی مقیم روسیه، از جمله حیدرخان عمواوغلی را وارد ترکیب نهضت جنگل نمودند. ائتلاف جدید دست به تشکیل جمهوری شوروی ایران، در گیلان زد. بدین ترتیب گیلان بیش از یک سال، پایگاهی برای ایجاد نظام جمهوری در ایران گردید و قوای انقلابی مستقر در گیلان بنا بود تا با حمله به تهران با برچیدن بساط دولت وقت، نظام جمهوری را در تمام ایران برپا دارد.

اندکی بعد، در تیرماه ۱۲۹۹ جناح کمونیست جمهوری گیلان به رهبری احسان‌الله خان دوستدار که از حمایت ارتش سرخ و نیروهای قفقازی و غیربومی گیلان برخوردار بود، با کودتایی میرزا کوچک و طرفداران او را کنار زد و با فشار و سخت‌گیری، سعی کرد تا آرمان‌های کمونیستی را تحقق بخشد. این جناح یکی از مساجد و بازار رشت را تخریب کرد و اموال بسیاری از ثروتمندان و تجار را با زور توقیف نمود. از سویی در گرماگر

جنگ و گریز نیروهای دولتی و قوای بلشویک، مردم گیلان آسیب‌های فراوانی دیدند. در نتیجه، تعداد زیادی از مردم به تهران، زنجان و همدان گریختند و وضع بسیاری از آنان رقت‌بار شد (سیدجوادی: صص ۲۲۰، ۲۲۱). با کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی و روی کار آمدن رضاخان میرپنج و توافق دولت کودتا با دولت نوپای روسیه شوروی، بلشویک‌ها از حمایت جنگلی‌ها دست برداشتند و خاک ایران را تخلیه کردند و دست دولت مرکزی را در سرکوب نهضت جنگل در پانز سال ۱۳۰۰ خورشیدی باز گذاشتند. سال‌ها جنگ داخلی و نیز حضور ارتش بیگانه در گیلان موجب فقر و نابسامانی امور اقتصادی گردیده بود، در نتیجه بسیاری از طبقات اجتماعی از جمله تجار شهرهای بزرگ که پیش‌تر از حامیان نهضت جنگل بودند، از پایان درگیری‌ها و استقرار نظم و آرامش در شهرها و راه‌ها، در سایه قدرت مرکزی جدید، استقبال نمودند (عظیمی ص ۱۴۰).

دولت شوروی تنها ۴ روز پس از تشکیل دولت سیدضیا که با کودتای رضاخان میرپنج روی کار آمده بود، در ۷ اسفند ۱۲۹۹ (۲۶ دسامبر ۱۹۲۱) قراردادی دوستانه با ایران امضا نمود و طی آن دولت شوروی برای جلب نظر ایرانیان بسیاری از قراردادهای امتیازاتی را که دولت روسیه تزاری به زور به دست آورده بود، لغو نمود. از جمله حق کشتی‌رانی را در دریای خزر برای ایران به رسمیت شناخت و مؤسسات روسی گیلان را بلاعوض به ایران واگذار نمود؛ راه شوسه‌ی انزلی - تهران و تمام ابنیه و اراضی و اثاثه‌ی متعلق به این راه، تمام خطوط تلگراف، تلفن باهمه‌ی متعلقات و اثاثه‌ی آن و سازه‌های بندر انزلی، انبارهای مال‌التجاره و کارخانه‌ی تولید برق و غیره (عظیمی: صص ۱۰۳ - ۱۰۴).

در حکومت پهلوی اول (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰) روابط اقتصادی گیلان با شوروی ادامه داشت و تقاضای بازار روسیه برای تولیدات گیلان کمابیش به قوت گذشته ادامه یافت اما سرمایه‌گذاری روس‌ها در منطقه کاملاً متوقف شد. در سایه‌ی روابط اقتصادی برابر و دو سویه، بر خلاف گذشته، مازاد تولیدی کم‌تری به روسیه جریان یافت و سرمایه‌ی بیش‌تری در شهرهای گیلان انباشته گردید (عظیمی: ص ۱۰۷ - ۱۰۸). با استقرار و تمرکز بیش‌تر نهادها و سازمان‌های اداری و نظامی و حفظ اهمیت محور انزلی - رشت - تهران، شهرهای بزرگ گیلان توسعه‌ی بیش‌تری یافتند. رشت و انزلی به ترتیب بیش از ۱۲۰ هزار و ۳۷ هزار نفر جمعیت را در خود جای داده بودند و رشت در سال ۱۳۲۰ یکی از هفت شهر بالای ۱۰۰ هزار نفر کشور محسوب می‌شد (عظیمی: ص ۱۳۱).

در این دوره نیز هم‌چنان محور انزلی - رشت - تهران مهم‌ترین راه واردات و صادرات کالا از پایتخت به کشورهای دیگر محسوب می‌گردید. تهران در نیمه‌ی شمالی کشور، از طریق بنادر شمالی ارتباط سریع‌تر و راحت‌تری با کشورهای اروپایی برقرار می‌نمود اما با تکمیل راه آهن سراسری در سال ۱۳۱۷ ش و اتصال خلیج فارس به تهران، مسیر اصلی حمل و نقل کالا به مرکز کشور تغییر نمود و گیلان اهمیت خود را از دست داد.

۱۱. تحولات گیلان پس از جنگ جهانی دوم

دو سال پس از آغاز جنگ دوم جهانی، در سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای متفقین بی‌طرفی دولت ایران را نقض نمودند و از شمال و جنوب به خاک ایران حمله کردند. نیروهای ارتش سرخ شوروی از نخستین ساعات این روز از راه هوا، زمین و دریا به شهرهای گیلان حمله نمودند و

تحولات گیلان پس از جنگ جهانی دوم / ۱۳۱

در عرض چند روز با ترک مقاومت ارتش ایران، گیلان را به تصرف آوردند. اشغال گیلان برای بسیاری از گیلانیان از جمله مالکین بزرگ، سرمایه‌داران محلی و تجاریادآور ورود ارتش سرخ در سال ۱۲۹۹ بود که به مصادره‌ی اموال سرمایه‌داران و حتی خرده کسبه منجر شده بود. بنابراین، آنان در انتقال ثروت و سرمایه خود به خارج گیلان تردیدی ننمودند. با کاهش تقاضا در اثر از بین رفتن بازار خارجی محصولات کشاورزی و فرار منابع سرمایه‌ای، رکود اقتصادی بر سراسر منطقه حاکم شد. نتایج این رکود، مهاجرت‌های وسیع از نقاط شهری گیلان بود (عظیمی: ص ۱۱۱).

دولت شوروی پس از پایان جنگ، برخلاف تعهد سران متفقین در کنفرانس تهران، در سال ۱۳۲۳ ش، ارتش سرخ را از استان‌های شمالی بیرون نبرد و از فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پشتیبانی نمود. سران این فرقه که به یاری ارتش سرخ در شمال غربی ایران دولت خودمختاری تشکیل داده بودند، در اواخر سال ۱۳۲۴ از آستارا، خلخال و تارم به سوی گیلان پیشروی نمودند و حتی کرگانرود را به تصرف درآوردند و خود را به نزدیکی انزلی رسانیدند.

با پایداری ملیون گیلان، نیروهای فرقه‌ی دموکرات، نتوانستند به سوی شهرهای گیلان پیشروی نمایند. مسأله‌ی آذربایجان تنشی سیاسی در روابط ایران و شوروی به وجود آورد و روابط تجاری دو کشور را بسیار کاهش داد. این دگرگونی برای اقتصاد گیلان بسیار شکننده بود و موجب کاهش قیمت برنج و فراورده‌های کشاورزی گیلان و رکود اقتصادی به مدت ۱۰ سال گردید (عظیمی: ص ۱۱۰).

دولت ایران کوشید تا روابط تجاری گیلان با بازارهای داخلی ایران را

تقویت نماید و در غیاب بازار خارجی برای تولیدات کشاورزی منطقه تقاضای داخلی ایجاد نماید. این امر در تولید برنج مؤثر بود اما ابریشم در بازار داخلی تقاضای چندانی نداشت و بسیاری از توستان‌ها به شالیزارهای برنج تبدیل شد (عظیمی: ص ۱۱۱).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای قطع ارتباط تجاری گیلان و روسیه، رکود شهرهای گیلان بود. دکتر عظیمی با استناد به فرهنگ جغرافیای گیلان و نشریه‌ای محلی در دهه‌ی ۱۳۲۰ نتیجه گرفته که رکود اقتصادی موجب مهاجرت به تهران و کاهش جمعیت شهرهای بندرانزلی و رشت گردیده است. بنادر کوچک حاشیه‌ی دریای خزر؛ حسن‌کیاده، علی‌آباد، سفارود، آلالان، کرگانرود و حویق که بر پایه‌ی روابط تجاری با روسیه شکل گرفته بودند رو به زوال نهادند و اثری از برخی از آن‌ها که در مناطق کم جمعیت‌تر تالش قرار داشتند، در ساحل نماند. احداث جاده‌ی سراسری جدید خط کرانه که دور از ساحل کشیده شده بود، به‌ویژه راهی که قوای شوروی به طول ۱۴۷ کیلومتر بین انزلی و آستارا احداث نمودند، به کلی این بنادر را در انزوا قرار داد. مزیت این راه‌ها این بود که با وجود مرداب‌ها، رودهای متعدد و جنگل‌ها و بیشه‌زارهای انبوه، قابل عبور با اتومبیل بود (مجد: صص ۴۲۰ - ۴۲۱).

در نیم قرن اخیر، مراکز جمعیتی و بازارهای روستایی نسبتاً فشرده‌ای در حاشیه‌ی این جاده به وجود آمد. این راه، بندر مرزی آستارا، که بعدها به گیلان ملحق گردید، و اردبیل را به منطقه‌ی خزری و داخل کشور برقرار می‌سازد.

در دیگر نواحی گیلان نیز در حاشیه‌ی جاده‌های کناره‌ی ساحلی، زنجیره‌ای شهری در امتداد ساحل شکل گرفت و رشد یافت. این شهرها

تحولات گیلان پس از جنگ جهانی دوم / ۱۳۳

باز، و بافت و ترکیب کالبدی غالباً گسسته داشتند و محدوده‌ی شهری با نواحی پیرامونی با دیوار و حصار جدا نمی‌شدند. ویژگی‌های ساختی این شهرها را می‌توان بدین صورت خلاصه نمود:

الف. اساس اقتصادی بسیاری از نقاط شهری، بر پایه‌ی فعالیت‌های کشاورزی پیرامون شهرها بود و بسیاری از شهرنشینان، مزارع خود را در حاشیه‌ی شهرها ایجاد می‌کردند.

ب. شهرهای جلگه‌ای به دلیل شرایط طبیعی به‌ویژه جنگل، باتلاق و نیزار، عملاً از همه جهات قابل نفوذ و دست‌یابی نبودند.

پ. شهرهای جلگه‌ای از نظر اندام و سلسله مراتب شهری، فاصله‌ی چندانی با هم ندارند. این شهرها در فواصل اندکی از یکدیگر واقع شده‌اند و هریک حوزه‌ی نفوذ جداگانه و خاص خود را دارند و بدین ترتیب به واحدهای کوچکی تقسیم می‌شوند.

ت. شهرها عمدتاً در امتداد جاده‌ای ارتباطی که از کناره‌های دریا در بخش جلگه‌ای می‌گذرد، قرار گرفته‌اند، در نتیجه این شهرها منظومه‌ای خطی به وجود می‌آورند که جز در برخی موارد، کاملاً با مسیر عبور جاده ارتباطی انطباق دارند.

ث. میان کوه‌نشینان و جلگه‌نشینان پیوندهای قومی و اقتصادی دیرینه‌ای وجود داشته و همین امر شهرها را از تعرض عشایر نیمه کوچ‌نشین محفوظ نگه داشته است.

ج. نبود عوارض طبیعی در شهرها از ایجاد بافت متراکم در آن‌ها جلوگیری کرده است، بدین ترتیب بیش‌تر شهرها دارای بافت گسسته هستند (رهنمایی: ۱۳۷۹، صص ۸۹ - ۹۰).

۱۲. تقسیمات اداری و سیاسی گیلان پس از انقلاب مشروطه

یکی از مهم‌ترین تحولاتی که مطابق قانون اساسی مشروطه به وقوع پیوست، انتخاب والی (استاندار) و هم‌چنین ایجاد تدریجی نهادهای سازمان‌های مسؤول دولتی در گیلان بود. در قانون تشکیل ایالات و ولایات که در دومین مجلس شورای ملی به تصویب رسید، کشور از نظر تقسیمات داخلی به ایالات و ولایات تقسیم گردید و بر اساس آن، گیلان هم‌چون بسیاری از قسمت‌های کشور یک ولایت شناخته شد (اصلاح عربانی: صص ۳۷-۳۸). در این باره در کتاب گیلان در انقلاب مشروطیت چنین آمده است: «در ماه شعبان ۱۳۲۸ ه‍.ق محکمه‌ی استیناف از رشت برپایه شد و مخصوص چهار ایالت آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان گردید. گیلانیان از این اقدام به سختی رنجیدند، چه از آغاز جنبش مشروطه و پیش از آن هر اجتماع و انجمنی که در این منطقه تشکیل می‌یافت به نام ایالت بود. کدورت مردم به حدی رسید که جمعی به منظور اعتراض عازم تهران شدند تا ایالت بودن گیلان را به اولیای دولت بقبولانند. لیکن گوش اولیای امور بدهکار این اعتراضات نبود و بدون اخذ نتیجه بازگشتند» (فخرایی: ص ۱۹۵).

در سال ۱۳۰۲ خورشیدی ایران دارای ۸ ایالت آذربایجان، گیلان، مازندران، استراباد، خراسان، کرمان، فارس و خوزستان گردید (بیات: ص ۱۳۴). در قانون مدون تقسیمات کشوری آذر ماه ۱۳۱۶ خورشیدی کشور به ۶ استان براساس جهات جغرافیایی تقسیم گردید و گیلان در مازندران، گرگان، تهران، سمنان، قزوین، زنجان، قم، اراک و اصفهان در ترکیب استان شمال قرار گرفت. دو ماه بعد، بر اساس مصوبه‌ای جدید، کشور به ۱۰ استان با نام اعداد ترتیبی و ۴۹ شهرستان و ۲۹۰ بخش تقسیم گردید و گیلان در ترکیب استان یکم قرار گرفت که شامل شهرستان‌های رشت، زنجان، قزوین، ساوه، سلطان آباد (اراک) و شهنسوار گردید. شهرستان

رشت بخش مهمی از محدوده‌ی طبیعی و سنتی گیلان گردید و شامل بخش‌های رشت، فومنات، رودبار، لاهیجان، پهلوی (بندرانزلی)، کوچصفهان، خمام و لنگرود می‌گردید (اصلاح عربانی: ص ۳۸). محدوده‌ی ولایت قدیمی رانکوه (شامل رودسر و املش کنونی) در شرق جزئی از شهرستان شهسوار همین استان و خمسه‌ی طوالش و آستارا در شمال غرب در قلمرو شهرستان اردبیل از استان سوم قرار گرفت.

در این تقسیم‌بندی بلوک‌ها و ولایات تاریخی گیلان با یکدیگر ترکیب شدند و در سطوح پایینی از تقسیمات کشوری قرار گرفتند:

الف. در جنوب گیلان رحمت‌آباد و رودبار بخش رودبار را تشکیل داد؛
ب. در غرب، فومن، گسکرات، ماسوله، شفت و تولم بخش فومنات را تشکیل دادند و هر یک محدوده‌ی دهستانی به شمار رفتند. ضمن آن‌که محدوده‌ی کسما دهستان مستقلی با مرکزیت بازار صومعه‌سرا شد.
پ. در شرق، محدوده‌ی دیلمان در بخش لاهیجان قرار گرفت.

چند ماه بعد، ناحیه‌ی خمسه‌ی طوالش که با نام مرکز جدیدش، بخش شفارود نامیده می‌شد و علی‌رغم پیوستگی‌های طبیعی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی با گیلان، در محدوده‌ی شهرستان اردبیل و استان سوم (آذربایجان شرقی) قرار گرفته بود، به شهرستان رشت و استان یکم ملحق گردید. در فروردین ۱۳۲۰ نیز بخش رودسر (رانکوه) از شهرستان شهسوار جدا شد و به شهرستان رشت پیوست (اصلاح عربانی: ص ۳۹).

در این زمان، استان یکم به مرکزیت رشت همان گیلان بود که شامل محدوده‌ای وسیع‌تر از مرزهای طبیعی گیلان بود.^۱ اما روند اصلاح نظام

۱. قلمرو آن علاوه بر محدوده‌ی کنونی گیلان به استثنای آستارا، شامل استان‌های کنونی زنجان، قزوین و مرکزی نیز می‌گردید.

تقسیمات کشوری به سویی پیش رفت که استان گیلان دوباره در قالب جغرافیای طبیعی و تاریخی شناخته شده‌اش شکل گیرد:

الف. شهرستان‌هایی که به لحاظ طبیعی، تاریخی و فرهنگی جزئی از گیلان محسوب نمی‌شدند، به تدریج از محدوده‌ی این استان جدا گردید و زمینه را برای احیای نام تاریخی گیلان به جای استان یکم فراهم نمود. بدین ترتیب:

- در مهر ماه ۱۳۲۶ شهرستان‌های ساوه و قزوین از استان یکم جدا و به استان تازه تأسیس مرکزی، به مرکزیت تهران، ملحق گردیدند (همان: ص ۴۰).

- در بهمن ماه ۱۳۴۰ شهرستان اراک از استان یکم، که از یک سال پیش به طور رسمی گیلان نامیده می‌شد، جدا و به استان مرکزی ملحق گردید^۱ (همان: ص ۴۰).

- در مرداد ماه ۱۳۴۸ محدوده‌ی شهرستان زنجان، معروف به خمسه، از گیلان جدا و به فرمانداری کل و بعدها استان مستقل تبدیل شد (همان: ص ۴۰).
ب. در شرق و شمال غربی، مناطقی که در دوره‌های تاریخی به گیلان تعلق داشتند، به محدوده‌ی این استان ملحق شدند:

- پس از الحاق بخش رودسر از شهرستان شهنسوار (تنکابن) به استان یکم در سال ۱۳۲۰، بقیه‌ی شهرستان شهنسوار (تنکابن و رامسر کنونی) در

۱. جالب این‌جاست که پس از جدایی ساوه و قزوین از استان یکم، بین شهرستان اراک و بقیه‌ی استان یکم فاصله افتاد و در فاصله سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ این شهرستان بدون این‌که به گیلان پیوسته باشد، در آن سوی قلمرو وسیع قزوین و ساوه جزئی از گیلان محسوب می‌شد. به این جدا افتادگی اراضی که ممکن است در محدوده‌ی جغرافیایی کشورها وجود داشته باشد، در جغرافیای سیاسی، پرونگان گفته می‌شود. کشورهایی مانند عمان، آذربایجان، کنگو برازاویل و حتی روسیه و ایالات متحده چنین مناطقی دارند. نک. مبانی جغرافیای سیاسی، دکتر دره میرحیدر، انتشارات سمت.

تقسیمات اداری و سیاسی گیلان پس از انقلاب مشروطه / ۱۳۷

سال ۱۳۲۳ از استان یکم جدا و به استان دوم ملحق گردید (همان: ص ۳۹). بدین ترتیب، مرز تاریخی و طبیعی گیلان و مازندران؛ رودخانه‌ی تمش سفیدرود در شرق چابکسر، دوباره شکل گرفت و گیلان در قالب شهرستان رشت به محدوده‌ی دوره‌ی قاجاریه بازگشت.

- در منتهی‌الیه شمال غربی گیلان، محدوده‌ی کوچک بخش آستارا که از دوره‌ی اول جنگ‌های ایران و روسیه تا ۱۳۳۹ جزء اردبیل گردیده بود، به استان گیلان ضمیمه گردید (همان: ص ۴۰). بخش آستارا که دنباله‌ی طبیعی منطقه‌ی خزری و بخشی از سرزمین قدیمی تالش به شمار می‌آمد، پس از پیوستن به گیلان به شهرستان تبدیل گردید و استان گیلان از راه زمینی با مرزهای بین‌المللی ارتباط یافت.

ج. ولایات و بلوک‌های قدیمی گیلان در محدوده‌ی شهرستان رشت از استان یکم (محدوده‌ی طبیعی و تاریخی گیلان) به بخش‌ها و شهرستان‌های مستقل تبدیل شدند:

- بخش انزلی که علاوه بر چهار فریضه شامل حسن‌رود و چند روستای دیگر در شرق بندر می‌گردید، در مرداد ماه ۱۳۲۳ به شهرستان تبدیل شد (همان: ص ۳۹).

- بخش طوالش در ۲۲ مرداد ۱۳۲۳ به شهرستان ارتقا یافت (همان: ص ۳۹) و یک سال بعد، در ۱۸ آذرماه ۱۳۲۴ مرکز این شهرستان از بازار شفارود در حاشیه‌ی جنوب غربی آن، به هشتپر، مرکز پیشین خان‌نشین کرگانرود منتقل گردید که نسبت به شفارود در مکانی مرکزی‌تر واقع شده بود و نیز به‌خاطر عبور جاده‌ی جدید منطقه از کنار آن، اهمیت دوباره یافته بود. در مهرماه ۱۳۲۹ در محدوده‌ی بلوک پیشین تالش‌دولاب، به مرکزیت روستای پونل، بخشداری ایجاد شد و در محدوده‌ی دهستان‌های ماسال و

شاندرمن^۱ نیز بخشی به همین نام به مرکزیت رودکنار (بازار ماسال) ایجاد گردید (همان: ص ۴۰).

- در بهمن ماه ۱۳۲۳، بخش فومنات به شهرستان تبدیل گردید و در محدوده‌ی دهستان‌های کسما، تولم و گسکر، بخش صومعه‌سرا شکل گرفت. در آبان ماه ۱۳۳۸ بخش صومعه‌سرا به شهرستان و دهستان تولم در داخل آن به بخش تبدیل گردید. در تیر ماه ۱۳۳۹ نیز دهستان شفت در شهرستان فومن به بخش تبدیل شد (همان: صص ۳۹ - ۴۰).

- در تیر ماه ۱۳۲۴ شهرستان لاهیجان با ترکیب بخش‌های لاهیجان، لنگرود، رودسر ایجاد گردید و سپس در اسفند همان سال، بخش سیاهکل با ترکیب دهستان‌های دیلمان و سیاهکل و بخش آستانه با ترکیب دهستان‌های آستانه و حسن کیاده تشکیل گردید. بخش رودسر در خرداد ماه ۱۳۳۷ و بخش لنگرود، در شهریور ۱۳۳۸، به شهرستان و دهستان حسن‌کیاده در مهر ماه ۱۳۳۷ به بخش تبدیل گردیدند (همان: ص ۳۹ - ۴۰).

- در آبان ماه ۱۳۳۸ بخش رودبار از شهرستان رشت جدا و شهرستان مستقلی شد و در محدوده‌ی دهستان‌های عمارلو و رحمت‌آباد آن، بخش تأسیس گردید (همان: ص ۳۹).

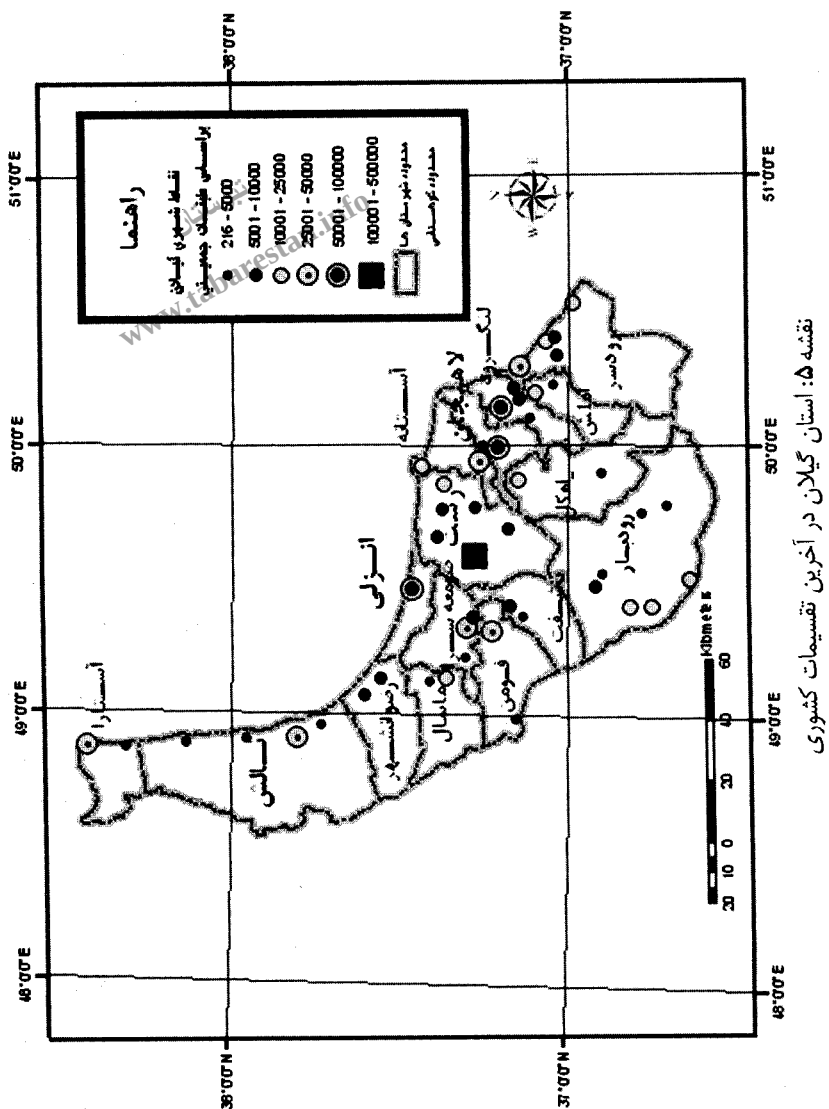
تا پیش از انقلاب اسلامی، گیلان دارای ۱۰ شهرستان و ۱۹ شهر بود. در این مدت بسیاری از روستا - شهرهای گیلان که در زمان‌های گذشته مراکز حکومتی یا محل بازار هفتگی بودند، به شهر تبدیل شدند. شبکه‌ی

۱. این دو دهستان از آغاز قاجاریه از گسکرات جدا و به صورت بلوک‌های خان‌نشین در ترکیب خمسه‌ی طوالش قرار گرفتند، اما در تقسیمات اداری جدید هر یک در محدوده‌ی دهستان تعریف شدند.

ارتباطی جدید گیلان نقش مهمی در رشد مراکز شهری گیلان بر عهده داشته است. در سال ۱۳۵۸ بخش آستانه‌ی اشرفیه از شهرستان لاهیجان جدا و به شهرستان تبدیل گردید. در سال ۱۳۷۴ بخش شفت از توابع فومن به شهرستان ارتقا یافت. در سال ۱۳۷۶ بخش‌های ماسال - شاندرمن و تالش دولا (رضوان‌شهر) از شهرستان تالش جدا و به شهرستان‌های مستقلی تبدیل گردیدند. بخش‌های املش و سیاهکل نیز پس از جدایی از شهرستان‌های رودسر و لاهیجان به شهرستان تبدیل شدند.

گیلان با وسعت ۱۴۷۱۱ کیلومتر مربع، معادل ۰/۹ درصد از مساحت کشور را تشکیل داده است. مرزهای گیلان با استان‌ها و مناطق مجاور آن مرزهای طبیعی و تاریخی است. از غرب ستیغ‌های رشته کوه تالش این استان را از استان اردبیل و زنجان جدا می‌سازد، از جنوب کوه‌های البرز غربی گیلان را از قزوین (عراق عجم پیشین) جدا ساخته، رودخانه‌ی تمش رود مرز گیلان و مازندران و رودخانه‌ی مرزی آستاراچای مرز بین‌المللی گیلان و جمهوری آذربایجان است.

برخی از مرزهای داخلی گیلان نیز تاریخی‌اند. در شمال غربی گیلان، محدوده‌ی شهرستان آستارا، تالش، رضوان‌شهر، انزلی و ماسال تقریباً منطبق با تقسیمات اوایل سده‌ی نوزدهم (اوایل قاجار) است. مرز شهرستان رودسر و استان مازندران مرزی تاریخی است و پیشینه‌ی آن حتی به قرون اولیه‌ی هجری می‌رسد. تقسیم تاریخی گیلان با سپیدرود اگرچه امروز اهمیت خود را از دست داده اما هنوز مرز بین شهرستان‌های رشت و آستانه‌ی اشرفیه و لاهیجان است و شرق و غرب گیلان از نظر تفاوت‌های لهجه‌ای اهمیت دارد.



تقسیمات اداری و سیاسی گیلان پس از انقلاب مشروطه / ۱۴۱

طبق آخرین اصلاحات و تغییرات در تقسیمات سیاسی و اداری کشور، گیلان از ۱۶ شهرستان، ۴۳ بخش، ۱۰۹ دهستان، ۴۹ شهر و ۲۹۵۴ آبادی تشکیل شده است. در جدول زیر به مقایسه‌ی شهرستان‌های کنونی گیلان با تقسیمات گیلان در دوره‌ی قاجاریه می‌پردازیم:

شهرستان	مساحت / کیلومتر	مقایسه با تقسیمات دوره‌ی قاجار
آستارا	۴۲۵	آستار
آستانه	۴۰۶	بخشی از لاهیجان
املش	۴۰۳	بخشی از رانکوه
انزلی	۲۹۹	چهارفریضه و حسن‌رود (بخشی از محدوده‌ی سابق خمام) و ۴ روستای تالش‌دولاب
تالش	۲۱۵۶	بلوک‌های کرگانرود و اسالم
رشت	۱۲۵۱	موازی (رشت)، لشت‌نشا و کوچصفهان
رضوان‌شهر	۷۷۰	بلوک تالش‌دولاب
رودبار	۲۳۳۰	رودبار زیتون، رحمت‌آباد و عمارلو
رودسر	۱۳۰۹	بخش اصلی رانکوه
سیاهکل	۱۰۶۹	سیاهکل
شفت	۵۷۶	شفت
صومعه‌سرا	۵۶۴	گیل‌گسکر، محدوده‌ی کسما، تولم
فومن	۷۶۵	ولایت فومن (بدون محدوده‌ی کسما) و بلوک ماسوله
لاهیجان	۴۲۹	لاهیجان (به استثنای محدوده‌ی آستانه‌ی اشریفیه)
لنگرود	۴۳۰	بخشی از رانکوه
ماسال	۶۲۲	بلوک‌های ماسال و شاندرمن

سخن پایانی

گیلان از سرزمین‌هایی است که عوامل تاثیرگذار جغرافیایی؛ موقعیت، شکل ناهمواری‌ها و آب و هوا، نقش تعیین‌کننده و بسزایی در تحولات تاریخی آن ایفا نموده است و از این جهت نمونه‌ای جالب برای مطالعات جغرافیای تاریخی است. نقش عوامل جغرافیایی در تاریخ گیلان را می‌توان از زوایای زیر مورد توجه قرار داد:

۱. از ابتدای تاریخ مرزهای طبیعی این سرزمین را رشته‌کوه‌ها از سویی و سواحل دریای خزر از دیگر سو مشخص نموده و این مرزها در طول تاریخ کم‌تر دچار دگرگونی گردیده است.

۲. زندگی اجتماعی و سیاسی ابتدا در کوهستان‌های گیلان شکل گرفته و سپس در جلگه‌های مرطوب آن. به همین دلیل شهرنشینی در گیلان به زمان‌های بسیار دور بازمی‌گردد.

۳. ویژگی‌های طبیعی این سرزمین، در حفظ و اعتلای ویژگی‌های قومی و فرهنگی و شکل‌گیری تمدن شهری و روستایی گیلان به شدت تأثیر نهاده است، چرا که این سرزمین را از هجوم بیگانگان مصون نگه داشته، کم‌ترین آسیب را بر آن وارد نموده و استقلال داخلی آن را پا بر جا نگه داشته است.

۴. موقعیت گیلان در حاشیه‌ی جنوب غربی دریای خزر، در سده‌های اخیر، موقعیت ارتباطی ارزنده و ممتازی بدان بخشید و این سرزمین را دروازه‌ی ایران به کشورهای اروپایی قرار داد. با شکل‌گیری بندرانزلی، راه دریایی خزر، روسیه و ممالک اروپایی را به ایران پیوند داد، مردم این منطقه بیش‌تر تحت تأثیر تحولات فرهنگی، فناوری و اقتصادی اروپا قرار گرفتند و از پیشگامان تحولات بزرگی هم‌چون نهضت مشروطه در ایران شدند.

سخن پایانی / ۱۴۳

۵. جلگه‌های هموار گیلان با خاک‌های حاصل‌خیز آبرفتی و رودهای فراوان، در کنار کوهستان‌های پوشیده از جنگل‌های انبوه، زمینه‌های مساعد کشاورزی را در این بخش از کشور فراهم نمود و آن را به قطب‌های اصلی کشاورزی کشور تبدیل نمود و این از پایه‌های اصلی توانمندی این سرزمین است.

تبرستان
www.tabarestan.info

کتاب‌نامه

۱. ابن اثیر؛ تاریخ الکامل، ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه‌ی مطبوعات علمی [بی تا].
۲. ابن حوقل؛ صورة الارض، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
۳. ابن فقیه همدانی؛ ترجمه‌ی البلدان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۴. ابوت، ویلیام جی؛ تجارت و منابع ایالت گیلان در سال ۱۸۶۹، ترجمه‌ی احمد سیف، تهران: مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعه فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. ابودلف؛ سفرنامه‌ی ابودلف؛ ترجمه‌ی سید ابوالفضل طباطبائی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۴.
۶. استخری، ابواسحاق ابراهیم؛ مسالک الممالک، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
۷. اصلاح عربانی، ابراهیم؛ «گیلان در تقسیمات کشوری»، کتاب گیلان، جلد اول، تهران: انتشارات پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴.
۸. بازن، مارسل؛ تالش منطقه‌ای قومی در شمال ایران، ترجمه‌ی مظفرامین فرشچیان، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
۹. برادیکاهی، سعیدعلی؛ اخبارنامه، به کوشش علی عبدلی، تهران: انتشارات تاریخ اسناد وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
۱۰. بیات، عزیزالله؛ کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۱۱. بیگ محمدی، حسن؛ مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران، اصفهان: انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۷.
۱۲. حاج سید جوادی، حسن؛ «گیلان از پنج هزار سال پیش تا امروز»، کتاب گیلان، جلد دوم، تهران: انتشارات گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴.

۱۳. حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۶۱.
۱۴. حمدالله مستوفی قزوینی؛ نزهة القلوب، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۱۵. خلعت بری، محمدرضا؛ کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌ی باستانی مریان و تندوین تالش، سازمان میراث فرهنگی کشور، اداره‌ی کل میراث فرهنگی استان گیلان، ۱۳۸۳.
۱۶. خودزکو، الکساندر؛ سرزمین گیلان، ترجمه‌ی سیروس سهامی، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴.
۱۷. دومورگان، ژاک؛ جغرافیای شمال ایران، ترجمه‌ی کاظم ودیعی، تهران: انتشارات چهر [بی تا].
۱۸. دیاکونوف؛ تاریخ ماد، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۸.
۱۹. دینوری؛ اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۴.
۲۰. رایینو، هل؛ ولایات دارالمرز ایران (گیلان)، ترجمه‌ی جعفر خمami زاده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.
۲۱. رهنمایی، محمدتقی؛ مجموعه مباحث و روش‌های شهرسازی - جغرافیا، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۶۹.
۲۲. -----؛ «هم‌پیوندی علمی میان دیرین‌شناسی جغرافیایی و باستان‌شناسی در تالش»، فصل‌نامه‌ی تحقیقات تالش، شماره‌های ۱۶ و ۱۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۴.
۲۳. ژوبر، آمده؛ مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه‌ی علی‌قلی اعتماد مقدم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۷۴.
۲۴. سرتیپ‌پور، جهانگیر؛ نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران [بی جا]. مؤلف، ۱۳۵۶.
۲۵. شبلینگ، ژاک؛ جغرافیا چیست، ترجمه‌ی سیروس سهامی، مشهد: انتشارات محقق، ۱۳۷۷.

۲۶. عبدلی، علی؛ چهار رساله در زمینه‌ی تاریخ و جغرافیای تالش، رشت: انتشارات گیلکان، ۱۳۷۸.
۲۷. عظیمی دوبخشری، ناصر؛ تاریخ تحولات اجتماعی - اقتصادی گیلان، رشت: نشر گیلکان، ۱۳۸۱.
۲۸. عیسوی، چارلز؛ تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۲.
۲۹. فخرایی، ابراهیم؛ گیلان در جنبش مشروطیت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۳۰. فرایمن ریچارد، ن؛ میراث باستان ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
۳۱. فریزر، جیمز بیلی؛ سفرنامه‌ی فریزر یا مسافرت زمستانی، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: توس، ۱۳۶۴.
۳۲. قلقشندی؛ جغرافیای تاریخی ایران در قرن نهم هجری یا صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، محبوب الزویری، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.
۳۳. کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.
۳۴. کروزون، جورج ن؛ ایران و ایرانیان، ترجمه‌ی غلام‌علی وحید مازندرانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۳۵. کریستین سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۹.
۳۶. کسروی، احمد؛ کاروند (مجموعه مقالات)، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: شرکت سهامی چاپ کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶.
۳۷. لارنس لکهارت؛ ایام استیلای افغانه بر ایران، ترجمه‌ی مصطفی قلی عماد، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۴۳.

۳۸. لسترنج، گای؛ جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۳۹. مجتهدی، احمد؛ کلیات جغرافیای انسانی، اصفهان: انتشارات مشعل، ۱۳۵۲.
۴۰. مجد، محمدعلی؛ گذشت زمان (خاطرات)، [بی جا، بی تا].
۴۱. محمودی، فرج‌الله؛ «سیمای طبیعی و زمین‌شناسی گیلان»، کتاب گیلان، جلد اول، تهران: انتشارات گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴.
۴۲. مسعودی؛ التنبيه والاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۴۳. مُلگوئف؛ سفرنامه ایران و روسیه، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران: جهان کتاب، ۱۳۶۳.
۴۴. موسوی، سید محمود؛ «باستان‌شناسی گیلان»، کتاب گیلان، جلد اول، تهران: انتشارات گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴.
۴۵. ناصر خسرو قبادیانی؛ سفرنامه، به تصحیح محمد دبیرساقی، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۷.
۴۶. نیکیتین، بازیل؛ سفرنامه و خاطرات نیکیتین (ایرانی که من شناختم)، ترجمه‌ی محمد فره‌وشی، تهران: کانون معرفت، ۱۳۵۶.
۴۷. هاگت، پیترو؛ جغرافیای ترکیبی نو، ترجمه‌ی شاپور گودرزی‌نژاد، تهران: سمت، ۱۳۷۳.

تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه

آل جستان ۳۶	آبکنار ۹۸
آلمانی (افسر) ۱۲۷	آتروپاتن ۲۵
آلبانی (طایفه) ۸۹	آتش سوزی ۱۰۷
آماردها ۲۵	آتشکده ۲۹
الف	آجی بیشه ۸۵
ابراهیم خان ۸۲، ۷۰	آذربایجان ۸۱، ۶۶، ۵۲، ۴۸، ۳۹، ۳۸، ۲۹، ۲۵
ابریشم ۳۵، ۴۹، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۵	۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴
۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۰،	آذربایجان شرقی ۱۳۵
۱۲۵، ۱۳۲	آرته گرس ۲۴
ابن اثیر ۲۷، ۳۲	آستارا ۳۴، ۴۵، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۵، ۶۷، ۶۸
ابن حوقل ۳۰، ۳۷، ۳۸	۷۷، ۷۹، ۸۰، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵
ابن مهلهل (ابودلف) ۳۷	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱
اتریش (افسر) ۱۲۷	آستاراچای (رود) ۱۳۹
احمدی ۴۹، ۶۵، ۷۱، ۸۰	آستاراخان ۵۵، ۵۹، ۱۰۲
اراک ۱۳۴، ۱۳۶	آستارا (رود) ۸۰
اران ۳۶	آستارایی (طایفه) ۸۹
ارتش سرخ ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱	آستانه ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱
اردبیل ۲۳، ۳۴، ۴۹، ۵۱، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۹۲	آستیاگ ۲۳
۹۳، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹	آسیا ۳۵، ۴۹، ۵۵، ۷۲
اردبیلی، صفی الدین ۵۰	آسیاب ۱۰۹
اردشیر ۲۴	آق اولر ۸۲، ۹۲، ۹۵، ۹۶
اردشیر بابکان ۲۶	آق قویونلو ۵۰
ارزروم ۱۱۱	آلان ۹۷، ۱۳۲
ارسباران ۵۱	آل بویه ۳۱
ارس (رود) ۲۲	آلپ - هیمالیا ۱۷

جغرافیای تاریخی گیلان / ۱۵۰

اصلان خان ۶۶، ۷۰	ارمنیان (ارامنه - ارمنی) ۶۱، ۶۲، ۷۲، ۸۵، ۹۷
اعراب ۲۷-۳۱	۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸
افشار، عادل شاه ۶۶	اروپا ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۷۲، ۷۴، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۷
افشار، نادرشاه ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵-۶۸، ۷۲	۱۱۹، ۱۳۰، ۱۴۲
۱۱۱، ۱۱۲	اروس محله ۹۲
افشار، نادرقلی ۶۲	اژدر ۸۸
افغان، نادرخان ۶۶	اسالم ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۹۶
الاطروش ۶۰	۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۱
البرز (کوه) ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۳۶	اسالمی، محمدخان ۸۲
التون، جان ۶۴، ۶۶	اسپانیا ۲۸
الجایتو ۳۳، ۳۴	اسپند (رود) ۸۶
الموت ۱۴، ۱۰۸	اسپهد ۳۴، ۴۴
امپراتوری اسلامی - ترکی ۴۸	استاجانو ۹۷، ۱۱۱
املاک خالصه ۵۴	استبداد صغیر ۱۲۶
املش ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱	استخر ۳۶
امیر چوپان ۳۴	استراب ۴۰، ۴۲
امیر طغان ۳۴	استرابون ۲۱-۲۳، ۱۲۵
امیر کیایی ۴۲، ۴۵	اسحاق وند ۴۵
امیرگونه خان ۸۲	اسفار ۳۱
امیر مسافر ۳۲	اسفندیار ۲۶
امیره دباچ ۳۴، ۵۰	اسلام ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۴۸
امیره شاهملک ۵۳	اسماعیل بیگ ۵۹، ۶۰
امین الدوله، میرزا علی خان ۸۸	اسماعیلیان ۳۲، ۳۳
انبار نفت ۱۰۷	اشکانیان ۲۵
انزانی (طایفه) ۱۰۳	اشکور ۱۴، ۷۷، ۱۰۵-۱۰۷
انزلی (بندر، تالاب) ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۷۰، ۸۰، ۸۲	اشکوری ۱۰۸
- ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۱۴	اشیک آغاسی ۶۵
- ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰-۱۳۳	اصفهان ۵۹، ۷۰، ۱۱۲، ۱۳۴
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱	اصلاح عربانی، ابراهیم ۱۳۴، ۱۳۵

- انزلی محله ۱۰۷
 انقلاب بلشویکی ۱۲۷
 انقلاب مشروطه ۱۳۴، ۸۵، ۷۲
 انگلستان (انگلیس - انگلیسی) ۶۴ - ۶۶
 ۱۲۷، ۱۱۹
 انوزوند ۴۵
 انوشیروان ۲۶
 اوجارود ۸۰، ۷۷
 اوستا ۲۲
 اولئارس، آدام ۹۱
 اولوف ۶۸، ۷۷، ۸۰
 ایران ← در بیش تر صفحه ها
 ایل بیه ۱۱۱
 ایوان مخوف ۴۹
 ایوانوونا، آنا ۶۲، ۶۴
 ب
 بابل ۲۴
 بادکوبه ۱۲۱
 بازن، مارسل ۶۵، ۴۸
 باکو ۶۰، ۷۱، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۳
 بالا خان ۸۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷
 بالا محله ۸۸
 بالروس ۲۶
 بالکان ۴۸
 بالهارود (رود) ۷۷
 بجاریس ۸۵
 بجنورد ۱۰۳
 بختیاری ۱۲۶
 برامکه ۱۰۹
 برزالخیر ۳۸
 برفجان ۴۰، ۱۰۸
 بزرگ امید، کارکیا ۳۳
 بسطام ۳۶
 بغداد ۳۰، ۳۱، ۴۳
 بلشویک ۱۲۸، ۱۲۹
 پنج ۱۱۷
 بنگاه رالی ۱۱۷
 بوسعیدیگ ۵۳
 بویه ۳۱، ۳۲
 بهرام آباد ۱۱۱
 بهرام پنجم ۲۷
 بهرام گور ۲۷
 بهزاد بیگ ۵۵
 بهلر ۱۲۱، ۱۲۴
 بیات ۱۳۴
 بیتم ۸۲
 بیشانلو ۱۱۱
 بیگ محمدی ۱۱
 بیلان ۳۹
 بین النهرین ۲۴
 بیه پس ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱ - ۵۳، ۶۸، ۸۳
 ۱۰۱
 بیه پیش ۱۵، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۳
 ۶۸، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۱۰۱
 پ
 پاچنار ۱۱۲

تالش دولاب ۸۱ - ۸۳، ۹۲، ۹۷ - ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱	پادوسبان ۳۶
تالش (طوالش) ۲۰، ۳۴، ۳۶، ۴۵، ۴۸ - ۵۱	پارتیان ۲۱، ۲۶
۵۲، ۵۴، ۶۵، ۶۷ - ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۷	پارس ۲۶
۸۹، ۹۰، ۹۳ - ۹۵، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱	پاسادنین ۱۷
تالش کولی ۵۳	پتر کبیر ۴۹، ۵۹ - ۶۲، ۶۴، ۷۹
تالش (کوه) ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۶، ۶۸	پتیشو آریش ۲۳
۸۱، ۹۲، ۱۳۹	پدشخوار ۲۶
تالش، میرمصطفی خان ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۹۷	پرخواستر ۲۱
۱۰۳	پژم ۳۹
تپورها ۲۵	پسیخان ۸۵، ۸۶
تجاسبی ۴۵	پشم چاه ۱۰۴، ۱۰۵
تجن ۴۰	پلرود ۱۰۶
ترک ۴۴	پلوتارک ۲۲، ۲۴
ترکان ۲۸، ۴۸، ۱۱۲	پوشش گیاهی ۱۳، ۱۸، ۱۹
ترکیه ۱۱۱	پونل ۸۱، ۸۲، ۹۷، ۱۳۷
تسنن ۴۵، ۹۵	پهلوی ← انزلی
تشیع ← شیعه	پهلوی اول ۱۳۰
تفلیس ۱۲۵	پیراصلی (قبیله) ۱۱۱
تمش سفیدرود ۱۳۷، ۱۳۹	پیربازار ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۸۵، ۱۲۱
تمیجان ۳۴، ۴۳، ۱۰۶	پیرکوه ۱۱۱
تنده وین ۲۱	پیریشه ۱۰۴
تنکابن ۱۰۶، ۱۰۷	پیلمان شهر ۴۰، ۴۲
تنکابنی، محمدولی خان ۱۲۶	پیلله داربن ۸۰
تنگ رود ۱۰۸	ت ۷
توکام ۱۰۸	تات ۱۱۰
تول تالش ۲۱، ۹۶	تاتی (گویش) ۱۰۹
تولم (تولیم، تولمان) ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۸	تارم ۱۴، ۲۳، ۳۴، ۳۶، ۱۱۱، ۱۳۱
	تارمین ۵۱

جهانگیری ۱۰۸	۷۷، ۸۳، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵
جیرنده ۱۱۱	۱۳۸، ۱۴۱
جیرولات ۱۰۶	تهران ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸ - ۱۳۰
جیل (معرب گیل) ۳۶	۱۳۴، ۱۳۶
	تهمورث ۲۲
	تیمور لنگ ۳۵
چ	ث
چابکسر ۱۳۲	ثقفی، یوسف ۲۹
چاپار ۸۹	
چالوس ۳۹	ج
چپک ۸۸	جاجرم ۵۵
چرنومورسکی ۹۷	جالت رود ۳۹
چمخاله ۱۰۷	جرجان (کوه) ۳۶
چنگیز ۳۳	جستان، ابراهیم ۳۸
چوبر ۹۴	جستانیان ۳۷
چوسل ۱۰۸	جمال بیگ ← التون
چوکام ۸۵	جمعه بازار ۹۹، ۱۱۷
چهار فریضه ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۱	جنکینسون، آنتونی ۵۵، ۵۶
چین ۲۸	جنگ جلولا ۲۷
ح	جنگ جهانی دوم ۱۳۰
حاج سید جوادی، حسن ۳۳، ۵۳، ۶۵، ۱۲۹	جنگ قادسیه ۲۷
حانکچال ۴۰	جنگل (نهضت) ۱۳، ۱۲۳، ۱۲۷ - ۱۲۹
حسن آباد ۱۱۱	جنگل های هیرکانی ۱۴
حسن رود ۱۳۷، ۱۴۱	جنگ نهاوند ۲۷، ۲۹
حسن کیاده ← کیا شهر	جنگ های ایران و روسیه ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۴
حقوق گمرکی ۱۱۰	جوداهنجان ۳۹
حمام ۹۰، ۹۲	جورشر ۸۸
حموی ۳۲	جوکندان ۹۴، ۹۵
حنبل ۴۵	

خورتاب‌خانی ← ماسوله	خویق ۹۴، ۹۵، ۱۳۲
خوزستان ۱۳۴	
خوشابر ۹۸	خ
خوشتاریا ۱۲۲، ۱۲۳	خالکایی (رود) ۱۰۰
	خالو قربان ۱۲۷
	خانبلی ۴۰
	خداپنده، سلطان محمد ۵۲
	خراسان ۳۰، ۳۲، ۱۱۱، ۱۳۴
	خراسانی، ابومسلم ۲۹
	خرگان ۱۱۱
	خسرو انوشیروان ۲۷
	خسرو خان ۸۸
	خشکیار ۱۲۴
	خشک‌بیجار ۸۵
	خطبه‌سرا ۹۴
	خط کرانه ۱۳۲
	خالخال ۱۴، ۳۴، ۵۱، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۳۱
	خلعت‌بری ۲۱، ۲۶
	خلفای عباسی ۳۰، ۳۱
	خلیج فارس ۱۹، ۵۴، ۱۳۰
	خمام ۴۴، ۸۴، ۸۵، ۱۳۵، ۱۴۱
	خمسه‌ی طوالش ۸۳، ۹۷، ۹۹، ۱۳۵
	خندان (آبادی) ۳۸
	خوارزمشاه، رکن‌الدین ۳۳
	خوارزمشاه، سلطان محمد ۳۳
	خوارزمیان ۲۶
	خودزکو ۲۷، ۳۱، ۵۷، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۲
	۸۴، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
	۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۶
داتام ۲۴	
داخل (رود) ۴۰	
داربی، اچ، سی ۱۱	
داریوش بزرگ ۲۳	
دافچاه ۸۵	
دریوند ۷۹، ۱۰۲	
درفک ۳۴	
دریای خزر ۱۴، ۱۵، ۱۷ - ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۸،	
۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۷۳،	
۷۶، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰،	
۱۲۹، ۱۴۲	
دریای نئوزن ۱۷	
دریغ (مکان) ۷۷، ۸۰	
دژ سمیران ۳۷	
دستک ۱۰۴	
دشت مغان ۱۴، ۱۵، ۶۳، ۷۷	
دشت واجرود ۲۹	
دشته‌وند ۶۸، ۷۷، ۸۰	
دنیکین ۱۲۸	
دوستدار، احسان‌الله خان ۱۲۸	
دولاب ۴۰	
دولمن ۲۰	
دومورگان، ژاک ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۴	

دون (رود) ۵۷	رستمدر ۳۴
دهدوشاب ۱۱۱	رشت ← در بیش تر صفحه‌ها
دیارجان ۱۱۱	رضاخان ۸۲، ۱۲۹
دیاکونوف ۲۳، ۲۲	رضوان شهر ۱۳۹، ۱۴۱
دیره کری ۹۵	رگ ← ری
دیگه سرا ۹۶	رنگیزخانه ۹۵
دیلمان (دیلم - دیلمیان) ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۲۶ -	روئه سرا ۹۱
۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۴، ۵۲، ۷۷، ۱۰۷ - ۱۱۱	رودبار ۱۴، ۳۹، ۵۴، ۸۳، ۸۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰،
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۸	۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۱
دیناچال ۹۶	رودبار الموت ۳۷، ۱۱۰
دیناچال (رود) ۷۷	رودبار زیتون ۱۴۱
دینارود ۳۹	رودبار عمارلو ۱۰۵
دینوری ۲۷	رودسر ۳۹، ۵۶، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸،
دیورود ۱۱۰	۱۳۹، ۱۴۱
ر	رودسر (رود) ۱۰۴
راینون، ه ل ۶۳ - ۶۵، ۷۲، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۹	رودکنار ۸۲، ۱۳۸
۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸،	رود ماسال (خالکایی) ۱۰۰
۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶	روس (روسیه، روسی) ← در بیش تر
رازین، استنکو ۵۷	صفحه‌ها
رامسر ۱۳۶	روم (رومیان) ۲۶، ۲۷، ۴۸
رانکوه ۴۴، ۵۵، ۷۷، ۱۰۵ - ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۳۵،	رهنمایی، محمدتقی ۲۰، ۱۳۳
۱۴۱	ری ۲۲، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸
راه پشته ۱۰۷	ریشوند (قبیله) ۱۱۱، ۱۱۲
راه شاعباسی ۹۳	ز
رجا پیش ۸۵	زالونکمنی، اتین کاداش دو ۷۵
رحمت آباد ۸۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۸،	زرتشتی، معابد ۳۱
۱۴۱	زردرود ۱۰۸
رستم آباد ۱۱۰	زردشت ۲۲

سردار مقتدر ۱۲۷	زنجان ۳۶، ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹
سفید تمش رود ۱۰۵	زند، علی مرادخان ۷۰
سلجوقی ۳۳، ۳۳	زند، کریم خان ۶۶-۷۲
سلطان آباد (اراک) ۱۳۴	زندیه ۷۰، ۹۹
سلطانیه ۳۳، ۳۴	زوبوف، والرین ۷۹، ۹۹
سلیمانیه ۱۱۱	زووند ۷۷، ۸۰
سمام ۴۴، ۱۰۵-۱۰۷	زیاری ۳۱، ۳۳
سمپل، آلن، چرچیل ۱۱	زیاری، مرداویج ۳۱
سمنان ۱۰۳، ۱۳۴	زیتون ۱۹، ۱۰۹، ۱۱۰
سمیعی (حاج، خانواده) ۱۰۹	زیگسار ۸۲، ۹۱
سندس ۱۱۰	ژوبر ۱۱۷
سنگاچین ۸۲	ژوبر، آمده ۹۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷
سنگر ۸۵	
سوتال محله ۱۰۷	سی
سوقه ۸۵	سادات علوی ۳۰
سیارستاق ۱۰۷	ساسانی ۲۳، ۲۸، ۴۹
سیاهچال ۹۷	ساسانی، فیروز ۲۶
سیاه رودخان ۸۵، ۹۱	سالوک ۳۳
سیاهکل ۱۰۵-۱۰۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱	سامانی (سامانیان) ۳۰، ۳۱
سیاهمزیگی ۹۰	ساوه ۱۳۴، ۱۳۶
سیاه ورزان ۹۸	سپه سالار، میرزا حسن خان ۱۰۳
سید شرف شاه ۹۲	سپیدرود (سفیدرود) ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۳۶، ۳۸
سیستان ۳۰	۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۷۵، ۸۴، ۸۵
سیلاخور لرستان ۸۸	۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۹
	سراوان ۴۰
شی	سرتاق تیمور ۳۴
شاپمن، لورنس ۵۶	سرتیپ پور، جهانگیر ۲۱، ۲۳-۲۶
شاپور اول ۲۶	سردار امجد ۹۴
شاردن ۵۷	سردار معتمد ۹۰

- شافعی، ۴۵
شامخانو ۱۱۱
شاندرومن ۸۲، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۸،
۱۴۱، ۱۳۹
شاه آغاجی ۸۵
شاهرود ۱۴، ۱۸، ۳۸، ۸۴، ۱۱۰
شاهسون، نظرعلی خان ۷۰
شاهماربیگ ۶۹
شجاعالدین خان ۶۸
شفارود ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۳۷
شفت ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۷۰، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵،
۸۹، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹،
۱۴۱
شلمان ۱۰۵، ۱۰۶
شوروی ۱۲۹ - ۱۳۱
شهسوار (تنکابن) ۱۳۴ - ۱۳۶
شیبوف ۵۹
شیخ حیدر ۵۰
شیخ زاهد ۵۰
شیرآباد ۹۴
شیراز ۶۸
شیر (مکان) ۳۹
شیروان ۵۲، ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۱۰۳
شیرویه ۳۱
شیعه ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۸۶ - ۸۸، ۹۵
شیلات ۹۷، ۱۳۳
ص
صباح، حسن ۳۲، ۳۳
صرخن ۱۰۹
صفاریان ۳۰
صفاری، یعقوب لیث ۳۰
صفوی، شاه اسماعیل ۴۹، ۵۲
صفوی، شاه تهماسب ۵۱، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۹۷
صفوی، شاه طهماسب دوم ۶۲
صفوی، شاه عباس ۵۲ - ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۸۸،
۱۱۰، ۱۱۹
صفوی (صفویه - صفویان) ۲۸، ۳۹، ۴۷ - ۵۱،
۵۳ - ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۸۶، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۱۰۱،
۱۲۵
صفوی، معصوم بیگ ۵۱
صوفیان ۱۰۵
صومعه سرا ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱
ط
طاعون ۸۴، ۹۰، ۱۰۴، ۱۱۴ - ۱۱۶، ۱۲۰
طالشستان فومنات ۸۷
طالقان ۱۴، ۲۳، ۳۶، ۳۸، ۱۰۴
طاهر گوراب (تارگوراب) ۹۲، ۱۱۷
طاهریان ۳۰
طایفه‌ی آلیانی ۸۹
طایفه‌ی چگینی ۱۱۲
طایفه‌ی خوشابری ۹۸
طایفه‌ی دریابیگی ۱۰۳
طایفه‌ی سرخی ۱۰۳
طایفه‌ی میر محمدخان ۱۰۳
طبرستان ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۹
طغرل بیگ ۳۲

ظ

ظهرا بیک ۶۸

غلجایی، محمود، ۵۹

غیاثوند چگینی (قبیله) ۱۱۲

ع

عباسی ۳۰

عثمانی ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲ - ۵۵، ۶۲، ۱۲۷

عراق ۱۱۱

عرب ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۴۴

عشایر ۱۳۳

عظیمی، ناصر ۴۵، ۵۳ - ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۴

۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۹ - ۱۳۱

علویان ۳۰، ۳۳، ۴۳

علوی، حسن بن زید ۳۰

علوی داعی ۱۰۶

علی آباد ۸۷، ۸۸، ۱۱۰، ۱۳۳

علی خان ۵۳

علی قلی خان ۸۱

عمارت شمس الغماره ۱۰۳

عمارلو ۱۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵،

۱۳۸، ۱۴۱

عمواوغلی، حیدرخان ۱۲۸

عهدنامه‌ی گلستان ۸۰

عیسوی ۱۲۴

غ

غریب شاه ۸۸

غزنویان ۳۱

غزنوی، سلطان مسعود ۳۳

غزنوی، محمود ۳۱

ف

فارس ۱۳۴

فتح علی ۷۱

فخرایی، ابوالهیم ۱۳۳

فرانسه ۱۱۹

فرایمن، ریچارد، ن ۲۶

فرهادخان قراملو ۵۲

فریزر، جیمز بیلی ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۶، ۱۱۴،

۱۱۸

فشکالی ۱۰۷

فومن ۳۴، ۴۲ - ۴۷، ۴۷، ۵۳، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵

۹۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۸،

۱۳۹، ۱۴۱

فومنی، حاجی جمال ۶۶

فومنی، عبدالفتاح ۵۵

فومنی، هدایت‌الله خان ۶۷ - ۷۳، ۷۹، ۹۹

فیکو ۸۷

فیلده ۱۰۹

ق

قاجار، آقامحمدخان ۶۷، ۷۱، ۷۹

قاجار، سلیمان خان ۷۹

قاجار، شاه سلطان حسین ۵۹

قاجار، عباس میرزا ۸۲

قاجار، علی قلی خان ۷۹

قاجار، فتح علی شاه ۷۹ - ۸۱، ۸۳، ۸۹، ۹۱

قلعه بازار ۱۰۲	۱۰۵، ۹۷
قلعه‌ی استخر فارس ۵۰	قاجار (قاجاریه - قاجاریان) ۸۳، ۸۱، ۷۷، ۵۹
قلعه‌ی الموت ۳۳، ۳۳	۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷
قلعه‌ی سمیران ۳۲	۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۹
قلعه‌ی شوشی ۷۹	قاجار، محمدحسن خان ۶۶
قلعه‌ی شیندان ۶۹	قاجار، محمدعلی شاه ۱۲۶
قلعه‌ی قهقهه ۵۱، ۵۲	قاجار، مرتضی قلی خان ۷۹
قلعه‌ی لمسر ۳۲	قاجار، مظفرالدین شاه ۱۰۳
قلعه‌ی میمون دژ ۳۲	قاجار، ناصرالدین شاه ۸۷، ۹۴، ۱۰۳
قله‌ی درفک ۱۰۹	قادیسه ۲۴
قم ۱۳۴	قارون (کوه) ۳۶
قندهار ۵۹	قبادیانی، ناصر خسرو ۳۸، ۳۷
قومس ۳۱	قبه‌ای، فتح‌علی خان ۷۰
قیام المقنع ۲۹	قبیله‌ی کرانو ۱۱۱
قیام بابک خرم‌دین ۲۹	قتلغ‌شاه ۳۴
قیام مازیار ۲۹	قرون وسطی ۱۱۶، ۴۸
قیس آباد ۱۰۸	قره‌باغ ۶۷
ک	قره خان (جمال‌الدین میرزا) ۶۸ - ۷۱، ۷۷
کاترین ۶۲، ۷۹	قزل آغاج ۵۱
کاتوزیان ۱۲۳	قزل‌اوزن ۱۴، ۱۸، ۳۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۲
کادوس (کادوسی‌ان - کادوسی‌ه) ۲۱، ۲۳، ۲۴	قزل‌اوزن (رود) ۳۸
کارخانه‌ی سیگار ۱۲۴	قزل‌باش ۵۱ - ۵۵
کارکیا، میرزا علی ۵۰	قزوین ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹
کاروان سرا ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۱	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۶
کارون ۱۱۷	۱۳۹
کاسه گر محله ۱۰۷	قسطنطنیه ۴۸
کاسی ۲۲	قصاب محله ۱۰۷
کاسی سو (کاسپی) ۳۱	قفقاز ۱۵، ۴۸، ۵۵، ۶۴، ۶۷، ۷۱، ۷۹، ۸۰
	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸

کاشف السلطنه ۱۰۴	کشکجان ۴۰
کاکوستان ۱۱۱	کشکر (مسکر) ۴۳
کانال ۱۰۲	کلار ۳۹، ۳۴
کیورچال ۸۲	کلاردشت ۳۴
کتاب اردشیر ۲۴	کلارده ۱۰۸
کتزیاس ۲۳	کلارستاق ۶۸
کتیبه‌ی نقش رستم ۲۳	کلانتری ۸۹
کدخدایان ۶۳	کلایه ۱۱۰
کدمان ۲۵	کلشتر ۱۱۰، ۱۰۹
کرانلو (قبیله) ۱۱۱	کلیشم ۱۱۱
کریلا ۲۴	کمسار ۹۰
کرد ۵۴، ۱۱۰	کملین ۷۱
کردان معافی علی‌اللهی ۹۹	کنف ۸۸
کردهای ریشوند ۱۱۱	کنگری (خاندان) ۳۳
کردهای عمارلو ۱۰۸، ۱۱۱	کوتلارویسکی ۸۰
کردی (گویش) ۱۰۹	کوتم ← رودسر
کرک‌رود ۳۹	کوچصفهان ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۸۵، ۸۷، ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۴۱
کرگانرود ۱۵، ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳	کوچی ۱۰۸
۹۲ - ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۱	کورا (رود) ۲۲، ۶۸، ۸۰
۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱	کورانه ۱۰۴
کرگانرود (دره) ۹۴	کوروش هخامنشی ۲۳
کرمان ۱۳۴	کوک ۶۵
کرمانشاه ۱۱۲	کولنج باغ ۱۰۸
کروزون، جورج. ن ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۱۴، ۱۱۷	کولیور ۸۲
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳	کونا کسا ۲۴
کرول، اشتفان ۲۰	کهدم ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۷۷، ۸۴، ۸۶
کریستین، سن ۲۶	کهن‌رود ۴۰
کسما ۸۷، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱	کهنه‌بازار ۱۰۳
کشتی ۷۴، ۱۰۲، ۱۳۱	

گوراب جیر ۸۶	کیا، سیدرضا ۱۰۶
گوراب شفت ۹۰	کیا، سیدعلی ۸۷
گوراب گسکر ۵۵، ۸۲، ۹۱، ۹۲	کیاشهر، ۸۸، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۸
گوکه ۱۰۵	کیاکلایه ۱۱۱
گوکمل (اربیل) ۲۵	کیایی ۴۴، ۴۷
گولک ۱۰۸	کیایی، خان احمدخان ۵۰-۵۲
گویش تالشی ۱۰۹	کیومرث ۲۲
گویش تانی ۱۰۹	
گویش کردی ۱۰۹	ی
گیل ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱	گرجستان ۱۲۳
گیلاباز ۴۰	گرچی، خسروخان ۸۳
گیلان ← در بیش تر صفحه‌ها	گرچی (گرجیان) ۶۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸
گیلان شاه ۲۷	گردنه‌ی حیران آستارا ۱۵
گیلان شاهان ۲۳	گردنه‌ی کول ۱۰۶
گیلانی، شیخ زاهد ۵۰	گرگان (استراباد) ۱۴، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۱۰۳
گیل دولاب ۸۱، ۹۸، ۱۱۴	۱۳۴
گیل سفید ۱۰۴	گزارفرد ۱۰۶
گیلک ۱۱۰، ۱۱۸	گزنفون ۲۲
گیل گسکر ۸۲، ۸۶، ۹۱، ۹۹، ۱۴۱	گسکر (گسکرات) ۳۴، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۵۱، ۶۰
ل	۷۰، ۷۷، ۸۱-۸۳، ۹۱، ۹۶-۹۸، ۱۰۱
لات ۸۶	۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۸
لارامین ۱۷	گسکری، محمدرضاخان ۸۲، ۱۰۸
لاهیجان (لاهیجان) ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۰	گشت موردخال ۱۰۷
۵۳-۵۵، ۵۶، ۶۱، ۷۷، ۸۱-۸۳، ۸۸، ۹۰	گشنسب ۲۶
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۵	گلایی ۲۱
۱۳۹، ۱۴۱	گملین ۱۰۱
لایه (مکان) ۱۱۱	گنجه ۱۰۹
لترا (مکان) ۳۹	گنگریان (سالاریان) ۳۷
	گوراب ۹۱

۱۴۱، ۱۳۹	لزگی ۶۴
ماسالار ← ماسوله	لسترنج ۳۵، ۳۱
ماسالی، محمدخان ۱۰۰	لشت‌نشاء ۴۴، ۵۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۰۴
ماسالی، محمدرضاخان ۸۲	۱۴۱، ۱۱۵، ۱۱۴
ماسوله ۳۴، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۵	لکه‌هارت، لارنس، ۶۱، ۶۲
۱۴۱	لنکا ۳۹
ماسوله (روبخان) ۱۵	لنکران ۴۶، ۵۱، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰
ماکان کاکی ۴۱	۱۰۳، ۹۴
مانداب‌ها ۱۹	لنگرود ۵۶، ۶۴، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۰۵، ۱۱۴
ماوراءالنهر ۳۰	۱۴۱، ۱۱۷، ۱۳۵، ۱۳۸
مباشران ۶۳	لواشف ۶۰
متفقین ۱۳۱، ۱۳۰	لوشان ۱۱۱، ۱۱۲
مجتهدی ۱۱	لولمان ۸۷
مجد ۱۳۳	لومیر ۷۳، ۸۲، ۹۲، ۹۴
مجلس شورای ملی ۱۳۴	لیانازوف، استپان ۹۷، ۱۳۳
محکمه استیناف ۱۳۴	لیسار ۹۴، ۹۵
محمدبن مسافر ۳۷	لیشاونندان ۸۷
محمد خان (حاج) ۸۷	لیفکو خندان ۹۰
محمدزمان خان ۱۱۰	
محمدقلی خان ۸۲	م
محمودی، فرج‌الله ۱۹	ماتیوشکین ۶۰
مراکش ۲۸	ماد ۲۳
مروان کلایه ۸۸	ماردی ۲۱
مریان ۲۰، ۲۱، ۹۶	مارلیک ۲۰، ۲۱
مریم سلطان ۵۲	مازندران ۱۴، ۱۹، ۲۳، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۶۸
مستوفی، حمدالله ۴۲	۹۰، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴
مسجد ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹	۱۳۹
مسجد جامع ۱۰۶	مازن، مارسل ۲۲
مسکو ۱۲۵	ماسال ۸۲، ۸۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۷

ننک ۴۰، ۸۶	مشروطه ۸۳، ۱۲۶، ۱۴۳
نوارود ۹۲	مصر ۱۱
نوغان ۸۴	معاف ۹۹
نیکیتین ۱۲۳	مغان ۵۱، ۵۵، ۷۷
نیکی، سید سلطان ۹۵	مغول ۲۸، ۳۳، ۴۲، ۴۴
نیل ۱۱	مقدونی، اسکندر ۲۵، ۲۶
و	مکنزی ۱۰۹، ۱۱۰
وارپوا ۳۹	ملگوف ۷۲، ۷۳، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲
والریانوس ۲۶	۱۰۸
ورزل ۸۶	منجم‌باشی، میرزاموسی ۸۰، ۸۳
ورن ۲۲	منجیل ۱۴، ۱۷، ۳۸، ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۲
وستان ۳۹	موازی ۸۴، ۸۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۱
وسکه ۲۱	مونتی ۷۶
ولگا (رود) ۶۴	مهدی‌خان ۸۲
وهرز ۲۷	میالغجان ۴۰
وهرگان ← گرگان	میرحسن‌خان ۹۷
ویلیکیچ ۶۸، ۷۷، ۸۱	میرزا کوچک جنگلی ۱۲۷، ۱۲۸
ه	میر عسگریگ ۶۹
هانوی ۶۲	میر قبادخان ۱۰۳
هخامنشی ۲۳، ۲۵	میر مصطفی‌خان ۶۹، ۸۰
هرزه ویل ۳۸	میشیله ۱۱
هرودوت ۱۱	ن
هره دشت ۹۵	نادرشاه ۱۱۱
هشتر ۹۲، ۹۵، ۱۳۷	ناصروند ۴۵
هفت دغنان ۹۲	ناورود ۱۵، ۹۷
هلاکوخان ۳۳	ناوه ۱۱۱
همدان ۲۹، ۱۱۲، ۱۲۹	نصیر محله ۹۰
	نمین ۶۸

ی

- | | |
|-------------------------------------|---------------------|
| یزدگرد سوم ۲۷ | همدانی، ابن فقیه ۲۹ |
| یزدی، شریف‌الدین ۳۵ | هند ۲۸، ۱۰۴ |
| یوزباشی چای (دره) ۱۴ | هندو ۷۲، ۱۱۹ |
| یولقلی بیگ ذوالقدر ۵۱ | هنده‌خاله ۹۰ |
| یولقلی ۸۵ | هوسم ← رودسر |
| یهود (یهودی - یهودیان) ۷۲، ۱۰۸، ۱۱۹ | هوشنگ ۲۲ |

The Historical Geography of Guilan

The province of Guilan has been constantly influential in the social, political and financial life of the whole country. Due to its prominent natural conditions and characteristics, especially the "mountainous fence" and accumulated forests, it's been less attached by the invaders, which has had a dominant effect in its historical geography. Therefore, the appearance of cities and territories in Guilan, is due to its historical dynamics and also its native culture, and just after the middle part of "Safavi" period, these independent territories and districts in Guilan, became united, and accepted to be ruled by the central sovereignty. From that point onward, the central sovereignty and the neighbour country, U.S.S.R (Russia), have been trying to exploit the rich sources of this province; among those exploitations, the Silk Trade can be mentioned.

In the present time, Guilan has the same territories as the natural historical ones which is the direct result of its geographical consistency and natural dynamics during the history.

историческая география Гиляна

автор: Шахрам Амирэнтехаби

Территория "Гилян", постоянно, играла существенную роль в экономической и социально-политической жизни Ирана. Эта область, благодаря её отличному географическому положению (особенно горному укреплению и частому лесу), меньше подвергалась нашествию иностранцев и это оказало большое влияние на её историческую географию и служило причиной появления провинциальных городов. Уже с середины сефевидского периода, независимые провинциальные города соединились и находились под властью центрального правительства. После этого центральные правительства и Советский Союз (Россия) замыслили эксплуатировать имущества и богатства этой территории, например торговали шёлк. Вопреки все этим,теперь, с течением временни, предела пространства Гиляна почти не изменился и это является результатом географической крепости и природной прочности этой провинции.

از مجموعه کتاب‌های دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

● منتشر شد

- | | |
|--|-------------------------|
| ۱. قلعه‌های گیلان (چاپ دوم) | ولی جهانی |
| ۲. گاه‌شماری گیلانی | مسعود پورهادی |
| ۳. جغرافیای طبیعی گیلان | دکتر ناصر عظیمی دوبخشری |
| ۴. جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۱) | محمد بشرا / طاهر طاهری |
| ۵. تاریخ ارمنیان گیلان | فرامرز طالبی |
| ۶. تمدن مارلیک | بهروز هم‌رنگ |
| ۷. نهضت جنگل (از آغاز تا فرجام) | فریدون شایسته |
| ۸. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی | هوشنگ عباسی |
| ۹. معماری خانه‌های گیلان | مژگان خاکپور |
| ۱۰. زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی) | دکتر محرم رضایتی |
| ۱۱. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان خارجی | محمود نیکویه |
| ۱۲. دیلمیان | سید رضا فندرسکی |
| ۱۳. جاذبه‌های تاریخی گیلان | ولی جهانی |
| ۱۴. زیارتگاه‌های گیلان | قاسم غلامی |
| ۱۵. باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان | محمد بشرا / طاهر طاهری |
| ۱۶. زبان گیلکی | مسعود پورهادی |
| ۱۷. تاریخ گیلان (پیش از اسلام) | قربان فاخته |
| ۱۸. تاریخ گیلان (پس از اسلام) | قربان فاخته |
| ۱۹. فرهنگ عامیانه‌ی زیارتگاه‌های گیلان | م. پ. جکتاجی |
| ۲۰. امام‌زاده‌های گیلان | قاسم غلامی |
| ۲۱. جغرافیای تاریخی گیلان | شهرام امیرانتخابی |

کتابخانه
www.tabarestan.info
***The Historical Geography
of Guilan***

Shahram Amir Entekhabi

First edition 2008
Nashr-e Farhang-e Ilia
Shahram Amir Entekhabi 2008
Rasht P.O. Box 1357
E.mail: nashreilia @ yahoo.com
Printed in Iran

تبرستان
www.tabarestan.info

سرزمین گیلان به دلیل برخورداری از
موقعیت و ویژگی‌های طبیعی ممتاز خود، کم‌تر
مورد تاخت و تار بیگانگان قرار گرفته است.
همین عامل در جغرافیای تاریخی آن نقش
بسیاری داشته و موجب شده تا پیدایش ولایات
و شهرهای گیلان بیش‌تر ناشی از یوش تاریخی
و فرهنگی بومی این سرزمین باشد به گونه‌ای
که تنها از واسطه دوره‌ی صفویه، بلوکیا و
ولایات مستقل گیلان یکپارچه شده و تحت
حاکمیت مرکزی قرار گرفت و از آن‌پس
حکومت‌های مرکزی و همسایه، درصدد
بهربرداری از ثروت‌های این سرزمین برآمدند.
اکنون گیلان تقریباً همان محدوده و
بخش‌هایی را شامل می‌شود که در طول
تاریخ محدوده‌ی طبیعی آن به‌شمار می‌رفته
این امر ناشی از استواری جغرافیای این سرزمین
و یوش طبیعی آن در طول تاریخ است.



*The Encyclopedia of Gilan
Culture and Civilization*

21

تبرستان
www.tabarestan.info

The Historical Geography of Gilan

Dr. Shahram Amirentekhabi



فرهنگ آملیا

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۰-۰۶۱-۰

ISBN 978-964-190-061-0



9 789641 900610